۱۳۸۲ /۵/ ۲۸

تذکر: نام این کتاب رسالة اعتقادیه فی اثبات امامة امیرالمؤمنین از علاءالدین ملا عبدالخالق قاضی زاده کرهرودی مؤلف تحفه شاهیه است و این کتاب الغلط از تحفه میباشد کما ذکره الشیخ بزرگ ص ۹۳ ج ۱۱ الذریعه و نسخه تحفه شاهیه ش ۷۰۸۵ اختلاف مختصری دارد و نسخه ۳۶۸ مطابق است و کتبی از روی آن در آستان قدس نوشته شد

میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب ~~نهج المرضی فی معرفة الائمة الهداة~~ اولی الهدی (؟)

مصنف ~~قاضی الدین محمد بن اسحق بن محمد حموی~~

مؤلف

خطی ~~نستعلیق ۱۷ سطر~~

چاپی

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ~~۲۴۲~~

جزء کتب کلام .... شماره خصوصی ....

شماره عمومی ~~۱۳۰۹۴~~ شماره قیض ....

واقف ~~اهدائی کاظم مدیر شانه چی~~ تاریخ وقف ~~اهداء ۴ / ۸ / ۴۲~~

طول ۲۵/۵ عرض ۱۴ شماره صفحات ....

الهدایه
فهرست کتب
فهرست جلد
۱۲ / ۹ / ۷۱

در مواقع حقوق و امثال آن که از امور متعلق بخلق و اکثر سیاسات در دست
کسی دیگر باشد ظلم غالب بوده روی زمین تاریک و بی
نور باشد و در موضع دیگر از کتاب مذکور چنین افاده نموده
که بل العالم ما خلا قط عن الحکمة و عن شخص قائم بها و هو خلیفة الله
فی ارضه و هکذا یکون ما دامت السموات والارض و در شرح
فصوص مذکور است که لا یزال العالم محفوظا ما دام فیه هذا الانسان
الکامل لان الخلیفة ظاهر بصورة مستخلفه فی حفظ خزائنه
والله یحفظ صور خلقه فی العالم بصورته فانها طلسم الحفظ
من جهة مظهریته لاسمائه [illegible] مدبره لظهور آثار الاسماء
فیها و مثل این عبارات در کتب اصحاب تحقیق و ارباب
تدقیق بسیار است که این رساله محل ذکر آن نتواند بود
و برای [illegible] از آن اقتضا افاده ما وقت حاجت تواند بود
و در قرآن عزیز اشارات صریحه واقع است بآنکه زمانه
از وجود امام معصوم خالی نتواند بود [illegible] فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و مراد از اهل ذکر ائمه اند که سؤال را ایشان [illegible] تعلق یافته چنانچه
که علم بمدلولات کلمات قرآنی داشته حکم ایشان موافق
اراده الهی باشد زیرا که احکام شخصی جایز الخطا که از ارادات
حق تعالی خبر نداشته باشد و بنطق خود عمل نماید حق تعالی

امر باطاعت ایشان مینماید و در بعضی روایات ذکر یافته
که مراد از کلمهٔ ذکر در آیهٔ واسئلوا اهل الذکر حضرت رسالت است
و بنابرین مقصود از اهل ذکر اهلبیت رسول الله صلعم دیگر میفرماید
که آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا و بقول اکثری
از مفسرین مراد از نور مذکور امام زمان است و هم چنین کلمهٔ طیبهٔ
ائمه یهدون بامرنا و ائمه یهدون بالحق صریحست در
وجود امام در هر زمان و حصول هدایت خلق ببرکت او
و این حالت مخصوص امام معصوم است و اگر در تتمیم
زیادتی توضیح احتیاج باشد بروایت محمد بن فضیل از
حضرت امام موسی عم رجوع نمودن اولی است حاصل روایت
آنکه محمد مذکور میگوید که از حضرت کاظم عم پرسیدم از مضمون
این آیه که یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم قال
یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم ولایت امیر المؤمنین
عم بافواههم حاصل آنکه مدلول این سخن حکایت حال مخالفین
و منکرین ولایت امیر المؤمنین است که حق تعالی اشعار بآن نموده
میفرماید که اراده مینمایند که فرو نشانند نور خدا را بافواه
خود و حضرت کاظم فرمود که مراد از نور خدا ولایت آنحضرت است
راوی گوید که پرسیدم که والله متم نوره چه معنی دارد حضرت

فرموده که حق تعالی متم امامت و مراد از نور امامت و
حضرت کاظم برین مدعا از کلام الهی استدلال فرموده که
میفرماید یعنی الله تعالی آمنوا بالله و رسوله والنور الذی
انزلنا پس معلوم شد که حق سبحانه و تعالی کافه عباد را
باطاعت امام زمان امر فرموده که در هر عصر و ازمان یکی از
حضرات ائمه اثنا عشر است چنانچه بعد ازین ذکر خواهد یافت
و کلمه والله متم نوره صریح است در مدعا و چون مراد از
نور امام زمان است والله تعالی متم آن نور است پس این
باید که زمانه از امام معصوم خالی نبوده از اعراض وی محفوظ
باعراض علامت و الالم یمکن ان الله تعالی متم لنوره
اگر گویی که بعد از رحلت حضرت رسالت قرآن در میان
مردم کفایت نموده قائم مقام خلیفه و امام است
و اهل عالم چون بمدلولات وی رجوع نمایند انتزاع
احکام الهی نموده ازینجهت بوجود امام احتیاج نباشد
گوییم که این باطلست از وجود اول آنکه از جمله فواید حاصله
بر وجود امام آنست که اختلافات واقعه در میان امت
بر طرف شده همگی را براه راست هدایت نماید و اگر قرآن بانوده
درین امر کفایت نمودی بایستی که مخالفت درین امر میان

هذا الکتاب منهج الفاضلین

طوایف اسلام مرتفع گشته تمامی بر یک ملت و طریقت میبودند
دیگر آنکه هفتاد و دو ملت که امت نبوی بآن انقسام یافته
تمام را زعم آنست که موافق مدلول آیات بینات قرآنیه
عمل نموده مذهب ایشان مطابق اشارات قرآنیه است
و بنابرین اگر قرآن وحده موجب حیرت نشده
ماده اختلاف نباشد سبب اتفاق و اجماع نبوده
بیشبهه بی وجود امام معصوم اصلا انتفاع نمیتوانند
بود زیرا که حجیت اسرار قرآن بمنزله آلتی است که بدستیاری
عقول بشری بکار برده مخدرات حقایق ارادات الهیه
بر ده دست آورد افکار و انظار او ادراک کرده و چون
ادراکات بشری از احاطه مقاصد الهی قاصر بوده طریق
وصول بآن از راه عصمت بر کلیات نامحصور باسره است
پس لازم است که امام زمان بر صفت عصمت بوده مبین ارادات
ربانیه باشد و این معنی در کتب اصحاب ذوق مسطور است
که لما کانت الانبیاء صلوات الله علیهم لا یاخذ علومها
الا من الوحی الخاص الالهی فعقولهم مستریح عن النظر
الفکری لعلمهم بقصور العقل من حیث نظره الفکری
عن ادراک الامور علی ما هی علیه و الاخبار ایضا تقصر عن

ادراک

ادراک ما لا ینال الا بالمذاق فلم یبق العلم الکامل الا فی التجلی
الالهی و ما یکشف الحق عن اعین البصائر و الابصار من الاغطیه
فتدرک الامور قدیمها و حدیثها و عدمها و وجودها و محالها
و وجوبها علی ما هی علیه فی حقیقتها و عیانها و نمی بینی که ابوحنیفه از
از آیه شریفه فاقرؤا ما تیسر من القران استدلال نموده که اگر
کسی در نماز واجبی اکتفا بسه آی قران نماید کافیست و علمای
اهل بیت علیهم السلام از همین کلمه استدلال بر وجوب الحمد و
سورهٔ دیگر نموده اند چنانچه در محل خود مذکور است و یکی
از اهل سنت از آیه مبارکه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجره استدلال بر رضا و خشنودی الله تعالی
از خلفای ثلث مینموده و یکی از همین آیه بیان نفاق و
شقاق ایشان نموده او را ملزم ساخت چنانچه درین
رساله ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی والحاصل عادة الله
برین نهج جریان یافته که هر نوع از انواع مخلوقات را امیری
و مهتری بگذاشته تا انتظام آن نوع بوجود وی انتظام یابد
نمی بینی که در معمورهٔ بدن انسانی که مدینه ای از مداین ربانی است
مدار انتظام جوارح ظاهری را بر استقامت سر و جسم که اسم
که تخریب و تعطل آن موجب خرابی بدنست و انتظام

حواس باطنیه و لوازم آن را بفرمانبرداری فرمانهای دل رجوع نموده که اگر
وی صحیح و با صحت بوده کمالات ممکن وی صورت بندد و اعوان
و انصار و عمله و فعله و کارکنان وی که حواس باطنی و عقل و نفس
و غیرهاست تمامی در حالت مختلفه وی اتمام و انتظام یافته
مدار مهام ظاهری و باطنی و صوری و معنوی انسان صحیح و مقصور باشند
و کلام حضرت نبوی علیه السلام اشاره بهمین معنیست که الا ان
فی الجسد مضغة ان صلحت صلح الجسد کله و ان فسدت فسد الجسد
کله الا و هی القلب حاصل مضمون عبارت آنست که میفرماید
که در پیکر بشری و جسد عنصری عضویست مرکب از خون و رگ
و پی که اگر صلاح یافته برقرار باشد تمامی اعضای آدمی
و اجزای بشری صلاحیت پذیرفته و اگر عضو مذکور فاسد شده
لوازم و آثار مترتبه بران حصول پذیرد تمامی اعضا و جوارح
بفساد انجامیده موجب خرابی معموره بدن انسانی باشد
و بعد از آن تصریح بآن نموده میفرماید که عضو مذکور [illegible]
دل آدمیست که موصوف باین صفت است و در قرآن عزیز
بتصریحات و کنایات اشارات حسنه درین امر واقع است
که از انجمله است انما انت منذر و لکل قوم هاد که صریح است
در بیان نظام احوال بنی آدم مقصور بر وجود آنحضرت بوده

هر طایفه را لابد است از هادیی که وجود او سبب هدایت آن
طایفه بوده به برکت وی از خسران و نقصان در دین و دنیا
مصون باشند و مذکور است که چون آیهٔ شریفه شرف نزول
یافت حضرت رسالت بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
خطاب نموده فرمود که یا علی انت دیان هذه الامة
وبک یهدی المهتدون بعدی یعنی تویی که بعد از من
درسرایت است و بوجود تو هدایت خواهد یافت هر که استعداد
هدایت در وی باشد و همچنین آیهٔ مبارکهٔ ایحسب الانسان
ان یترک سدی یعنی خالیاً من غیر خطاب و مواخذة
کالوحوش والطیور و غیرها من الحیوانات صریح است در مدعا
یعنی گمان کنند آدمیان که ایشان را بی سرداری و صاحب
اختیاری گذاشته اند که هر چه خواهند و مطلوب نفس ایشان
باشد چنان نمایند و این نهایت مبالغه است در بیکاری
کارخانه فاسد و خیالی کاسد است و بهبود امیری و سرداری
مقاصد الهی از بندگان و مطالب بندگان از حق سبحانه صورت
نبندد و اگر بنا الحقوه امر عبودیت و بندگی و معرفت و لوازم آن
تعلق بوجود شخصی موصوف باوصاف منیفه انتظام یافته
و مقتضای عقل درین امر کفایت نمودی بعثت انبیا

و ارسال رسل محتاج الیه بوده فایده معتقد بها بر آن ترتب
نیافتی و چون علت احتیاج بوجود نبی عین علت احتیاج بوجود
نایب است چنانچه قبل ازین مبین گشت الی مادام التکلیف
از وجود سردار و صاحب اختیار گزیری و گریزی نباشد
و از حضرت صادق علیه السلام نقل است که اگر در زمانه
نماند الا دو کس یکی از ایشان می باید که البته بصفت امامت
موصوف بوده دیگری رعیت باشد و لیس الخبر کالعیان
که چون چند سال قبل ازین زمانه از وجود پادشاه عادل
مختار صاحب اقتدار خالی بوده از پادشاهی غیر از اسم که
حرفی دیگر ذکر نمی یافت مدار عالمیان بر هرج و مرج و
و خسران در دین و دنیا بوده شعلهٔ آتش ظلم و فساد
خرمن امنیت و فراغت مسلمانان را سوخته خاکستر اجزا
بر باد طغیان و عصیان داده بنا بر آن آه دل سوختگان کنج
نشین و منزویان اند و هکس بر طبق امّن یجیب المضطر اذا
دعاه بهدف اجابت اتصال یافته لمعان انوار نعما و حسن
مراحم و احسانه آفتاب عالمتاب ذات ملکی ملکات
این پادشاه جمجاه عادل دریا دل مسکین نواز ظالم گداز
از افق مکرمت سبحانی طالع شده پرتو انگیز ساحت جمعیت

و امنیت سایر عباد الله گشته اغنیا و فقرا و اقویا و ضعفا و پیران
و جوانان ذکور و اناث و صالح و طالح و سبوحیان و صبوحیان
کافر و مسلمان آشنا و بیگانه دوست و دشمن تمامی بر گهوارهٔ
راحت و فراغت غنوده و آرمیده بر و بحر و شهر و ولایت و صحرا
و بیابان خراب و معموره دور و نزدیک از یمن صیت عدالت
خسروانه و سیاست پادشاهانه بمثابهٔ واحده بوده واحدی را
یارای تصور ظلم و بیحساب نمانده مگر که را این معنی در روزمانست

الهی تو این شاه درویش دوست — که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار — بتوفیق طاعت دلش زنده دار
برومند سازش درخت امید — سرش سبز و رویش برحمت سفید
دل کشورش جمع معمور باد — ز ملکش پراکندگی دور باد
نگهبان حالش کنی هیچ تن — نه دولی و دو فرزند و زن

تکمله جون روشن گشت که احتیاج مردم در دین و دنیا
احتیاج شدید بامام و خلیفهٔ سید الانام واقع بوده انتظام دنیی
و دارین اصحاب تکلیف متوقف بر وجود وی است باید
که شخص مذکور می باید که بر صفت عصمت و طهارت بوده عقلا
و نقلا از جواز اسناد خطا در اقوال و افعال وی مبرا باشد

زیرا که اگر امام و هادی و راه نمای خلایق مثل سایر الناس جایز
الخطا تواند بود متابعت اقوال و افعال او درین صورت
و رجحان اطاعت او بر سایر علما و مفسران و صلحا و اتقیا و عدول
روزگار بی مرجح بوده ترجیح بلا مرجح لازم آید اگر گویی رجحان او
بر ما عدا شاید که بواسطه زیادتی علم و دانش و کثرت تقوی
و ورع بوده احتیاج بعصمت لازم نباشد گوییم که رد و قبول دیانات
و امور الهیه مادام که نسبت خطا ممکن بوده بشخص مذکور از
آن بر نمی تواند بود و این امر بر عقل صحیح نبوده بمجرد اعلمیت و اورعیت
درین باب کفایت نمی نماید چه ظاهر است که زیادتی علم و
ورع تواند بود که سبب صحت نسبت خطا بدیگری باشد از و
باشد و مقصود عدم تحقق خطاست مطلقا و این معنی در غیر
معصوم صورت نه بندد و در تفسیر آیه کریمه و اسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون از طریق حافظ ابو نعیم که از خیار اهل سنت است
ذکر یافته که مراد از اهل ذکر کسانند که این مقاصد ربانیه اند بر وجهی
که آنچه اراده الهی بآن تعلق یافته باشد نزد ایشان باشد نه بنای
مخالفتی مرقوم رقم علم و عرفان کرده و ظاهر است که این معنی در
صورت ثبوت تواند یافت که واقفین و مسددین از ادا

از

مراد از اولی الامر ائمه معصومین اند

رب العالمین بر مسند کتم خزانه متمکن بوده سینه صافی
ایشان عین مقاصد ربانیه باشند و نزد محققین ارباب کشف این
نزد آیه کریمه لا یمسه الا المطهرون بر نحو مقرر گشته که فهمیدن
مقاصد الهی از کلمات آیات قرآنی بدون طهارت ظاهر و باطن
از کدورات نفسانی و قاذورات بدنی صورت نه بندد و
مؤید این است آنچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها منقول است خلاصه آنکه فرموده
که مراد از امانت مذکوره دین مقرر و شرایع آن سرور است
که با اهل آن امانت که عبارت از ذریت معصومین آنحضرت است
تعلق یافته دیگری از عهده حفظ آن و ادای آن بی تقصیر و قصور
عاجز بوده این مرتبه مخصوص به عصمت و طهارتست و از آن حضرت
ایضا ذکر نموده اند که فرموده که غرض الهی از آنکه آیه مذکوره را
مذیل باین کلام فرمود که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
همین است که فهمیده مکلفین شود که اولوا الامر که حق تعالی
ایشان را در وجوب اطاعت و فرمانبرداری مثل ذات
ربوبیت و حضرت رسالت گردانیده و مخالفت ایشان
عین مخالفت خدا و رسول است مراد از آن جماعتی باشند

که بعصمت ازلی و طهارت ذاتی از سایر خلایق ممتاز و بشرف
این عطیه سرافراز شده قول و فعل ایشان مطابق امر و اراده
الهیه باشد تا طاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان
مخالفت الله تعالی تواند بود و از ظرایف امور آنکه اهل سنت را
عقیده آنست که اولو الامر که حق تعالی کافه عباد را باطاعت
ایشان مأمور ساخته غرض از آن سلطان محمد رومی و عبدالله خان
اوزبک است باری کسانی از علمای اسلام جمیع که از تنزیلات
آسمانی و مدلولات آیات قرآنی آگاه بوده در ادراک
آن قاصر و مقصر باشند چگونه باری تعالی بندگان را بنوعی که مامور
باطاعت خود و اطاعت رسول گردانیده بهمان عنوان
اطاعت پادشاهان جابر بر ایشان واجب گرداند و از
اینجاست که با وجود آن مظهر اسما و صفات الهی ابوبکر را
تقدیم داده اطاعت وی واجب و لازم دانند نعوذ بالله
از اعتقادات فاسده و تحریفات در کتاب خدا و سنت که
مستلزم خروج از مقتضای شریعت و ملت حضرت رسالت است
و از جمله مفاسد مترتبه برین حکایت آنست که اگر کسی علم بوجود
سلطان روم و والی توران نداشته باشد که از دنیا

رحلت نماید لازم آید که در زمرهٔ اموات زمان جاهلیت
محشور گردد زیرا که بصحت پیوسته که حضرت رسالت فرموده
که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و چون فساد
این سخن یعنی فساد سخنی که مخالفین گویند که مراد از اولوا الامر
پادشاهان جابرند در غایت ظهور است پس معلوم شد
که مراد از امام زمان امام معصوم است من جانب الله بافواید
معرفت او و مضرت عدم معرفت وی صورت صحت پذیرفت
چون دانسته شد که زمانه از امام خالی نتواند بود
ثابت شد که امام میباید که بصفت عصمت موصوف باشد بنا
برین معلوم و متیقن گشت که تعیین امام امریست که مدار
آن بر فرمودهٔ الهی بوده دیگری را در ان مدخلی نیست
زیرا که اتصاف بعصمت و استحقاق رتبهٔ امامت امریست
از امور باطنه که غیر الله تعالی بر آن اطلاعی نیست و ازینجهت
لازم اینست که حق جل و علا کسی را که سزاوار آن داند که
خلیفه و قائم مقام پیغمبر در وجوب اطاعت اوامر و نواهی
میتواند بود او را تعیین سازد فرق اسلامیه را بمتابعت
اقوال و افعالش مامور گرداند تا درین احکام زمانه از وجود

نایب ربانی و خلیفه حضرت نبوی خالی نبوده احکام الهی و آیات
بینات قرانی موافق اراده الهی جاری گشته هر کس بخود
سر در امور دینیه و عرفی نتواند گفت و اگر قصه بر عکس بوده بمجرد
خواهش طبیعت و بیعت بعضی از امت معصوم کسی خلیفه خدا و
جانشین مصطفی تواند بود مفاسد آن بسیار است اول آنکه چون
بیعت شخصی مفید صحت امامت وی تواند بود و این امر مخصوص
شخصی دون شخصی نبوده جمیع امت درین امر شریک یکدیگراند
بنابرین اگر زید بیعت عمرو نماید و احمد بمحمد و بهمین طریق هر فردی با طایفه
بشخصی دیگر لازم آید که در یک زمان و یک شهر جمعی کثیر بصفت امامت
موصوف بوده باشند مستلزم مجادله و منازعه و مخالفت بسیار
در شریعت سید مختار گردیده فتنه و فساد عظیم روی نماید و غرض
از نصب امام دفع فتنه و فساد عظیم است نه اثبات آن دیگر آنکه چون
جمیع اشخاص امت بزعم مخالف جایز الخطا بوده زمانه از وجود
معصوم خالیست بنابرین شاید که شخصی که از او جهت بیعت با امامت
منصوب گشته اخس دوات و اشقی از جمله کائنات باشند و حق تعالی
چون تواند بود که زمام امامت و سرداری شخصی چنین را داده مومنان
و متعبدان و علما و صلحا و غیرهم را مامور باطاعت وی گرداند و اگر

نیز

۸

نفس الامر حق تعالی باینمعنی راضی نبوده مخالف اراده الهیه باشند بخصوص
مذکوره مستحق خلاف بوده واجب الاطاعه گردد و چون بر تقدیر بلکه
عدم عصمت اینمعنی در جمیع افراد بشری ممکن الحصول است امر
بر بیعت نمودن و از بحث سخن را امام گفتن خارج از مقتضای
عقل و نقلست و مذکور است که سخن در خدمت امام حسن عسکری
از صاحب الامر که دران وقت در صغر سن بوده باشاره حضرت
امام حسن پرسید که اگر امت جهت انتظام مهام خود شخصی را
بامامت نصب نمایند چه قصور دارد حضرت فرمود که لازم است
که آن شخص از اهل صلاح باشد یا از اهل فساد نیز میتواند بود سایل
گفت که می باید که از اهل صلاح باشد حضرت فرمود که ممکن است
که امت اختیار مفسد نموده بگمان اینکه مصلح است او را نصب
نموده باشند سایل گفت که ممکن است حضرت فرمود که این
مانع است که امت را جایز نیست اختیار نمودن امیر شاید
اهل اختیار ایشان در ماده مفسدی واقع شود زیرا که اختیار
فرض نیست که جایز الخطا اند و از اهل خطا این قسم از امور
اختیار بعید دیگر انکه در تفسیر آیه ومن اضل ممن تبع هونه بغیر
هدی من الله از حضرت موسی بن جعفر منقولست که مراد همان

شده ضلالتیست که بارادهٔ خاطر خود بدون فرمودهٔ
خدا و رسول و ائمه منصوب من الله تعالی شخصی را بیعت
با غیر آن امام زمان و خلیفهٔ خدا و رسول دانند دیگر آنکه بیعت من حیث
هی افاده صحت امامت نماید که خلفای بنی امیه و بنی مروان
و بنی عباس تمامی خلیفهٔ خدا باشند و ظریق الانصاف متنفر
است که ابوبکر و عمر نیز اوا[ز] مرتبه خلافت رسول بوده بلاواسطه
یا با واسطه مستحق جلوس مسند نبوت باشند معاویه و یزید
و تمامی اهل کفر و بدعت و ضلالت که در بیع و ضیع و تعیین و تغییر
و نفاقی کمتر از ایشان نبوده اند ایشان نیز امام زمان توانند بود
لعن الله علی الاول و الثانی و الثالث و الرابع و الخامس
و همچنین هر کدام از امرا و حکام اهل ضلال بر دشمنی ایشان با آل رسول
روشن‌تر از آفتاب در وسط السماست دیگر آنکه اگر بیعت
و اختیار بعضی از امت فایده مند بوده خلاف خدا و رسول
نظر بوقوع آن صحیح توانند بود لازم آید که امیر المؤمنین و معاویه
در یکزمان هر دو خلیفه باشند زیرا که سعد وقاص و اسامه بن زید
و حسان بن ثابت و عبد الرحمن عوف و دیگر مردم ترک بیعت
آنحضرت نموده با معاویه بیعت نمودند و بنابر قاعده مذموم

اکر

این خلاف می باید که هر کدام از بیعتین مذکورتین صحیح بوده
اطاعت هر دو واجب باشد و اینصورت صریح محال
ملت مطهره است دیگر آنکه صحابه اختیار خلافت عثمان نمودند
و در ثانی الحال زیاده از وقت بیعت خلافت اتفاق
بر قتل وی نمودند و باید که اختیار هر دو صحیح بوده عثمان
مذکور هم واجب الاطاعه نظر به بیعت اول و هم واجب القتل
باشد نظر به اجماع ثانی دیگر آنکه چون حق سبحانه و تعالی در
کتاب کریم تصریح نموده که هر رطب و یابس یعنی اکثر دقایق لطایف
علمی سهلترین اشیا باشد یا گمان برند که دیگران محتاج
نبوده چندان فایده بران مترتب نیست یا آنکه از مهمات
و مستحسنات دین و شریعت باشد حاصل آنکه آنچه محتاج
الیه بنی آدم تواند بود جزوی و کلی دینی و دنیوی صوری
و معنوی تمامی در قران عزیز مذکور است زیرا که کلام
ربانی خزینه معموره جواهر نفیسه الهیه و غیرها است تا هر کس مانده
معرفت و شناسائی از و نصیب یابد و اگر امر امامت با خلیفه
امت و بیعت منحصر بوده داخل رطب و یابس نبوده قرار
اختراع در دین بوده مرتکب این امر از این جهت مستوجب

خطاب و عتاب الهی بوده در زمره اهل بدعت و ضلالت داخل باشد

و دیگر منقول باید که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و چون امر امامت

از متممات شریعت نبویست بر وجهی که اصحاب تعجیل در آن نموده

و مقدم بر کفن و دفن نبوی گردانیده به تشخیص آن تبادر نموده‌اند

اشاره باید که الله تعالی تعیین آن نموده به تشخیص آن تصریح شده باشد

والا اکمال دین نموده ذکر آن فرموده باشد و اگر از مکملات

و متممات و محتاج الیه دین نبوی بوده خارج از آن باشد

درین صورت ایمان بآن نمودن و خارج شریعت را داخل ملت

دانستن در کفر و زندقه [illegible] ادبر روی خود گشودن است

و از تقریرات مذکوره هم پیش گذشت که زمانه از امام منصوب من الله تعالی

خالی نبوده از نحیت که منصوب از جانب الله تعالی است واجب

الاطاعه خواهد بود و در کتاب اجماع بعد از ذکر حضرات ائمه عشر

حصر افاده نموده که والذی یدل علی ان المعرفة بامامة من ذکرناه

علیهم السلام من جملة الایمان و ان الاخلال بها کفر و رجوع عن

الایمان اجماع الشیعة الامامیة علی ذلک لانهم لا یختلفون فیه

و اجماعهم حجة لدخول المعصوم فیه چون اکثر امت از جاده

اطاعت اهل بیت رسالت منحرف شده سالک طریق غوا گردید

غسل

و در احکام شریعت مطهره اعتماد بر آرای ناپسندیده نموده بمقتضای
آن عمل نمودند ازین جهت افکار و انظار غیر صحیح از ایشان منتهی بارتکاب
مفاسد عظیمه شده آنچه ناشایسته بارگاه احدیت تواند بود و آنچه
نه مناسب مرتبه نبوت و رسالت تواند شد باظهار آن باعث اضلال
کثیری از بندگان خدا نموده ضال و مضل گردیدند و از الجمله است
آنچه از بعضی حنابله مذکور شده که حق تعالی نزد ایشان جسمی از
اجسام است و بعضی از بندگان مخلص او را دیده‌اند و او نیز ایشان را
دیده و ذکر اوصاف الهی مینموده اند که از سر تا سینه خالی
و مجوف است و از سینه تا پائین گرفته مصمت است و موهای
مجعد دارد و وقتی چشمش را درد طاری شده ملائکه بدیدن
او رفته بودند و درد چشم از جهت بسیاری گریه است که در
طوفان نوح از او واقع شده بود و علامه حلی رحمه الله در بعضی
تصانیف خود ذکر نموده که اعتقاد بعضی از اهل خلاف البته
که حق تعالی هر شب جمعه بر درازگوشی سوار و بر هیات جوانی امرد
حسن الوجه رشیق القامه نزول می نماید و ازین جهت بعضی از جماعت
مذکوره هر شب جمعه بر پشت بام خود معلفی ترتیب داده علیق
الاغ هر روزه کاری در انجام ساختن و مذکور است که وقتی بنده

نوط فروشی باتفاق پسر خود که بغایت شکیل و نیکو منظر بود بر یکی از مشایخ
صوفیه گذر کرد شیخ مذکور متوجه مکالمه پسر شده در بین امر زیاده از
اندازه غور نموده بر وجهی که بر پسر اکراه شد که مگر شیخ را میل بعضی
حاصل شده از جهت غلبه شهوت انسانی اینمقدار مکالمه می نماید
پسر خود را بر داشته متوجه سرای شیخ گردید و التماس نمود که اگر
شیخ را زلتی از پسر در خاطر گذشته مطیع و فرمانبردار است
شیخ در جواب گفت که مکالمه من با پسر از جهت بود که مذهب من
اینست که حق سبحانه بر شکل شمایل جوانان و پسر خوش قیافه
نزول مینماید و گمان این بود که پسر تو حق تعالیست که بر این هیات
نزول نموده بارک الله شیخ ملاعنه همین باشد دیگر از قواعد مذمومه
نمایشی که بشنوی مخالفت با اهل بیت رسول الله و اعتماد بر
عقل ناقص معمول ایشان شده آنست که هر فعل قبیح که من الازل
الی الابد در اطراف زمین روی نموده و می نماید تمامی را افعال
الله تعالی دانند و افعال صادره از حق تعالی را با آنکه فایده
بران مترتب شده عبث و بی ثمره دانند و عدم ایمان کفره
و عناد ابوجهل مثلا با حضرت پیغمبر تمامی برضا و خلق الله تعالی در
بینانست و اگر در روز قیامت زمره کفره ایشان را معذب ساخته

مسالوین ور

الله

اصناف کفره را به بهشت اشاره فرمایند تمامی نیکوئی قصور است
و بنابرین بود که در زمان ابو العباس خلوز ندیقی دعوی
تعدد آله نموده میگفت که چون جمیع افعال از الله تعالی باشد
و در آن واحد خیر کثیر و شر کثیر نیز واقع است و یک نفس نتواند
بود که در حالت واحده فاعل فعلین متضادین باشند بنابرین
باید که خالق اشیا متعدد بود یکی فاعل خیر و دیگری فاعل شر باشد
الغا خیر کثیر قرینه است که فاعل آن خیر بالذات است و شر کثیر نیز اگر
فاعل شر بالذات و شخص واحد نتواند بود که خیر بالذات و شریر
بالذات تواند بود و بسبب قواعد مذموم مخالفین از انجهت میان ایشان
استمرار و استقرار یافته که امر امامت که خلافت خداوند و نیابت رسول الله
سهل و بی اعتبار انگاشته تکیه بر جمعی جابر الی ظالم نمودند که اکثر
عمر ایشان صرف بت پرستی شده بود و پوست و گوشت ایشان
از شراب و گوشت خوک پرورش یافته خود را مقتدای زمان و امام
آدمیان نام نهاده اند و بنابرین رجوع بزمان بت پرستی و قواعد
جاهلیت نمودند زیرا که از روایات مشهوره از حضرت رسالت
که در تعیین امام آن قائل شده اند این است که من لم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة و در روایات دیگر مات میتة کفر و نفاق نیز آمده

امام زمان خود را نشناسد و نداند که در روزگار او امام زمان کیست
و بر همین منوال بمرد حکم کسی دارد که در زمان جاهلیت و بت پرستی مرده باشد
یعنی بر کیش بت پرستان مرده باشد و در روایات دیگر است
که حکم کسی دارد که بر کفر و نفاق در دین اسلام مرده باشد و حاصل
هر دو یکیست و از قرائن حالات ایشان که دلالت بر طریق جاهلیت
مینماید آنست که اکثر احکام شریعت که ایشان منفرد در آن بوده
کسی از علمای شیعه بان قایل نشده باشد تمامی بر روش پیشینیان
و بیگانگان از ملت مطهره سمت صدور یافته بنوعی که فتاوی
علمای ایشان نزدیکست که از کیش بت پرستان نیز خارج بوده
موافق ملتی از ملل سابقه باشد و در بعضی کفر اند در کفر هم حاذق
نفی زنار ز ار سوا کن   ننگ مسلمانی بر تسبیح از سودا کن
و ازین باب فتوای ابو حنیفه در آنکه چون شخصی زنا نموده
از آن نطفه حاصل دختری متولد شود شخص زانی را جایز است
که آن دختر را بحباله خود در آورد و از آن قبیلست که هرگاه عقد نموده
شخصی آلت رجولیت را بمثل خرقه و غیر آن پیچیده بمادر یا دختر
خود ملاقات نماید مستحق حد شرعی نمیشود و مثل این است آنکه
از ابو حنیفه منقولست که چون شخصی در مشرق دختر شخصی را بمغرب

عقد نماید و از حین عقد حاکم او را حبس نماید پنجاه سال بر همین منوال بگذرد
و بعد از پنجاه سال عاقد مذبور را در شهری که دختر معقوده آنجا
باشد گذر افتد و در آن شهر از آن دختر اولاد و اولاد اولاد
بهم رسیده باشند تمامی از جهت نسب ملحق بآن شخص عاقد شده
از و میراث برند و لوازم لحوق نسب میانهٔ ایشان درست
گویند که شخصی در مجلس یکی از سلاطین ماضیه واقع شده بود
که مذهب ابوحنیفه داشت و حاکم مذکور از آن شخص سوال
نمود که نمازی که بر وجه اختصار موافق قانون ابی حنیفه
باشد جهت وی بیان نماید شخص مذکور اولا وضو به نبیذ نمود
و در منزل مغصوب داخل شد و پوست سگ ساتر ساخت و
تکبیر الاحرام بعبارت فارسی ادا نمود که خدا بزرگست و از قرائت
بترجمهٔ کلمهٔ مدهامتان که بفارسی دو برگ سبز است اکتفا نمود
و بر نجاست خشک شده سجده کرد و در رکوع و سجود اطمینان
ننموده باین عنوان رکعات نماز را ادا نمود و بعوض سلام که فریضهٔ
خروج از نماز است حدثی از و صادر شد و چون حاکم مذکور این معنی
مشاهده نمود از مذهب حنفیه برگشته اثنی عشری گردید و حکایت
این طایفه بیش از بیش است که ذکر اندکی از آن در خور اختصار

رساله ایست و الحمد لله علی توفیق سلوک طریق ائمة الهادین المهدیین
و نکال لعن من خالفهم و اهل بیتهم المعصومین و آن مشتمل است بر
مناهج متعدده ... در بیان آنکه فرقه ناجیه عبارت از طبقهٔ
شیعهٔ اثنی عشریه است لا غیر حاصل کلام درین فصل مبحث اعتصام
آنست که چون آفتاب جهانتاب جمال محمدی علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات به افق غروب مایل گشت و سیمرغ عالی قاف تعلقات
احکام الهی قفس تعلقات صوریه در هم شکست خواست که بکاشانه
آشیانهٔ اصلی پرواز نماید درین حالت سالک مسلک عنایات
بیغایات سده ارادهٔ نبویه بابلیغ تعلق یافت که عامهٔ مکلفین را
باعث
مجدداً طریق مستقیم فرمان برداری درگاه باری تعلیم داده
شاه ولایت و ذریت طاهرهٔ آنحضرت مامور گردانند زبان
معجز بیانش که مترجم کلمات تامات الهیه و مظهر آیات بینات سماویه
است موافق اشارت ربانیه باین کلام بهجت نظام متکلم گشت
که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان
تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً و در بعض کتب مذکور است که لن
یفترقا حتی یردا علی الحوض و چون مراد از اهل بیت حضرت
امیر المومنین و باقی ائمه اثنی عشر است علیهم السلام بنابرین اجتماع

الن

بر لفظ عترت که اعم از حضرات معصومین و سایر ذریت آنحضرت
نموده تفسیر عترت با اهل بیت نموده و معنی عبارت اینست که
من در میان شما دو امر عظیم میگذارم کتاب خداوند و اهل بیت من
یعنی اهل بیت من که اگر امت من متمسک بآن دو امر عظیم القدر
شده مخالفت ننمایند در هیچ وقت و هیچ زمان گمراه نبوده در
دین و دنیا ناجی و رستگار باشند و این کلام از سید الانام
خطاب بجمیع ادمیان است از حاضرین و غایبین و آنکه بعد ازین
تا انقراض دهر از کتم عدم بوجود آید و در زمرهٔ اهل تکلیف داخل
گردد و چون مراد از اهل بیت بتصریح مخالفین دین نبوی حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام و باقی حضرات ائمه معصومین است
علیهم اجمعین از حسن بن علی تا محمد بن حسن صاحب الزمان صلوات الله و سلامه
پس اطاعت همگی مجتمعا و منفردا واجب بود و مخالفت ایشان
من حیث الاجتماع و الانفراد موجب مخالفت خدا و رسول و سبب دخول
جهنم و عذاب عظیم است و از حکیم سنائی در این مقام کلامی نظم انتظام
در جواب سوال سلطان سنجر بن سلطان ملکشاه واقع است
چون کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند یادگاری
کان توان تا روز محشر داشتن ای سلطان ملکشه چون نمیدار

یار وا

تاج و تخت پادشاهی چو که سنجر داشتن از پی سلطان دین آن چون
روا داری همی جز علی و عمر را محراب و منبر داشتن مر مرا باری
نگوید ز روی اعتقاد حق حیدر بردن دین همه داشتن
و کسی را توهم نشود که لفظ اهل بیت بملاحظهٔ معنی لغوی شامل
زوجات حضرت رسالت را و منجر است که از اهل منزل آنحضرت است
زیرا که در کتب خلاف اهل خصوصاً کتاب ابن طلحه تصریح شده بانکه
مقصود از اهل بیت رسول الله حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و باقی
ائمه اثنی عشر است و بنا برین مراد از اهل بیت یا آیه بیت
اصطلاحی یا تخصیص مفهوم لغویست ببعض افراد و احتمال اول
اولی مینماید و مؤید مقام است آنکه علمای مخالفین از ام سلمه
که یکی از زوجات مطهرات است نقل نموده اند که چون آیه داله
بر عصمت و طهارت اهل بیت رسالت نزول یافت یعنی آیه
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا در آنوقت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
حاضر بودند حضرت رسالت فرمود که خدایا اهل بیت من
همین جماعتند که حاضرند خدایا رجس را یعنی هر چه بد باشد
ظاهرا و باطنا صورةً و معنیً از ایشان دور دار و ایشان را

حذر

طهارت نه طهارتی در غایت خوبی و نیکوئی و مراد انست که انچه
موجب الودگی بخطیئتی و جرمی تواند بود و شرعا و عقلا در بلیه
مواخذه یا نقصانی در امور دینی تواند شد ذوات مقدسه ایشان
ازان پاک و پاکیزه گردان ام سلمه میگوید که من در سرا پرده نشسته بودم
گفتم یا رسول الله من نیز داخل اهل بیتم حضرت نفی نموده تجویز دخول
زوجات انحضرت در زمرهٔ اهل بیت طاهرین معصومین نفرمود
و باید دانست که حدیث مذکور مشتمل است بر فواید کثیر اول
انکه زمانه از امام معصوم خالی نبوده در هر جزو از اجزای زمان
یکی از حضرات ائمه چراغ دین و رهنمای طریق صدق و یقین اند
و این معنی از دو وجه ظاهر است اول انکه چون لن تضلوا
افاده عدم ضلالت ابدی مینماید و اینصورت بی انکه امامی معصوم
در زمرهٔ کاینات و طبقهٔ موجودات داخل بوده ایشان را
بسلوک مسلک حق و قانون شریعت رسالت هدایت نماید
صورت نه بندد پس معلوم شد که در هر جزو از زمان امامی
موصوف بوصف عصمت از ذریت حضرت رسالت منصوب از
جانب خدا و متعین از حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله در میان
خلق می باید تا مانع ضلالت ایشان بوده سبب هدایت بندگان

خدا و امت حضرت سید الوری باشند وجه دوم آنکه از ذکری از
نسخ مذکور است که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی کتاب الله
و عترت رسول الله مفارقت از یکدیگر ننموده مجتمع باشند تا وقتی
که در سر حوض کوثر بر حضرت رسالت وارد گردند و انهم صریح است
در اینکه زمانه از وجود امام معصوم از ذریت حضرت رسالت خالی نخواهد بود
تا انقراض زمان و ظاهر امراد از ورود کتاب خدا در روز قیامت
بر سر حوض کوثر بقای مدلولات احکام الهیت که اعمال و افعال بندگان
از جهت موافقت و مخالفت آن محکوم بصحت و فساد بوده خلایق
نظر بان بعضی مستحق بهشت و بعضی مستوجب دوزخ گردند
از حدیث مذکور آنست که چون مفهوم مخالف نزد مخالف
مطلقا و نزد علمای اهل بیت مفهوم شرط و استثنا حجت است چنانچه
در محل خود ذکر یافته ابعضی افاده آن می نماید که هر ملت و مذهب
وی بر خلاف مذهب اهل بیت رسالت باشد مادام که بر آن
روش راسخ باشند در ضلالت و غوایت و گمراهی بوده در زمره طبقه
مغضوبین درگاه رب العالمین و طایفه ضالین مضلین داخل باشند
اعاذنا الله و ایاکم من موالاتهم و عدم مبالاتهم ... آنکه چون
حیث اجتهاد شیخ الطایفه الامامیه فی زمانه و وجههم و رئیسهم فی تلک

از زمان جمال الملة والدین حسن بن المطهر الحلی روح الله روحه العزیز
و اسکر بحبوحه خانه باطراف رسیده و در انوقت در معموره
شام که امنه خاک و البشر امیخته بعداوت اهل بیت رسالت
بوده یکی از مشایخ کبار و علماء عالیمقدار در ان خطه بر مسند
افادت متمکن بوده شنیده که علامه حلی قدس الله سره از
مدلول حدیث مذکور و دیگر احادیث و روایات استدلال
بر حقیت مذهب حق اثنی عشری نموده بر فساد مسالک اهل سنت
شیخ سنی مذکور از شام بقصد الزام حضرت شیخ جمال الدین متوجه حله شد
و چون قریب بحله رسید دو نفر از طلبه و تلامذه شیخ روح الله روحه استقبال
شیخ ناصبی نموده بقصد آنکه او را در علوم و مباحثه و قوت مناظره و جدل آزموده
بخدمت علامه مراجعت نمایند روانه گردید و چون ملاقات شیخ سنی نمودند با
سؤال کرد که حدیث مشهور ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحده
نزد شما بصحت رسیده یا نه گفتند بلی [illegible] که جواب ائمه اثنی عشر که علماء امامیه آنرا
معصوم و مطهر و امام واجب الاطاعه منصوب من الله میدانند و اهل فرقه ناجیه اند
تا در روز [illegible] که خواهد بود شیخ سنی گوارا نشد آن المعارضه [illegible] در کتب و علامات
علامه بمواد [illegible] مراجعت نمود و مذکور ساخت که چون [illegible] عدم جواب [illegible] رسیدند
گفت [illegible] شما از شیعی بر دند [illegible] را اگر [illegible] ناجیه

نسبت زعم عامه بر این است در باب جبر

جائی نبودیم مسلم اطراف بخارا می رفتیم بر راه عرب و خود را اعتراف نمود
داخل شدن آنکه میکردیم و اکثر العباد بالعدم و حصول اسباب بر صحتم
جریان یافتی به وعده در حرم که داخل گشته معظم مقام خلود یار شدم
داخلین در این مقام که محل آرام دائم مخالفین داده اند بنوبت اکسیر
سی را جوانی بودی از آنها یک چشمه چرکه المذنوح بهبود اما حقیقت
حقایق این نهفت که گریزنده که شکر مکر او سی آیات و بیان کمی شد
سعی ارباب و سیمای قرب امثال آن از بهر اسباب محسوس شد
چون حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و آله از کوه حلی بر آمد ظاهر گشت چه او شیعت الیم
بهره یاموری ساز دو بوده از بسیرت اهل البیت علیهم السلام و سعی در کلمه الا از
الاوحده یعنی او دایم آمده ام حقیقت رسد در بهر شود و نام آن از آنش بسیار
الا اینکه فرقه هایی بر ره از سماء و هم و ره الکان ای بود که فرقه ناجیه اوست
لا بد حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود آنکه فرقه ناجیه کدام فرقه است فرمود
که ایشان پیرو مسلک العلوی و در بعضی از نسخه ها مسلک الخلفای نیز مستحق بود
که فرقه ناجیه کدر روایات اهل و سنه فرقه حلال ذکر یافته مذکور دارای محله اهل
سنت است از آنچه که چون اطاعت ایشان از دیگرها معدل و اقوال ایشان
موجب رفع ضلالت نیز پس چون تمسک بهای ایشان فرقه ناجیه بود و اگر داران
روایات محل بوده مسلک گشت بعد از آنکه این وعده دوام یافت بهم و بعضی معاندین بیان

مانده بود که چون علمای ظاهر حدیث انوار که حکم العلماء [illegible] دلالت می‌نماید کسب

باطل است که [illegible] آن صحیح نبوده سبب عدم ضلالت اطاعت مجتهد از آن

نه اطاعت هر که اهل هوا [illegible] در صورت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جهه

اشارت به معنی ورع [illegible] اکثر طرق نجات منحصر در سلوک مسلک حضرات ائمه

ظاهری است [illegible] اطاعت ایشان اطاعت [illegible] فرموده که مثل

اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق حاصل مضمون آن است

اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] اهل بیت را تشبیه به سفینه کشتی نوح فرموده

که همچنانکه جمعی که در زمان طوفان در کشتی نوح درآمده [illegible] نجات یافتند

نجات یافتند همچنین هر که توسل به حضرات ائمه هدی نموده اطاعت [illegible] ولی

و [illegible] در [illegible] بوده [illegible] عذاب [illegible] آورده‌اند

معنی [illegible] اطاعت [illegible] طریق نجات منحصر در

سلوک مسلک حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بوده [illegible]

[illegible] بیان [illegible] علیه افضل [illegible] الاجمال [illegible]

[illegible]

است [illegible] اطاعت [illegible] علیهم [illegible]

اول که [illegible] فاضل [illegible]

[illegible] حلاف [illegible]

زیرا که اهل ایمان را عذاب مخلد نمی باشد و اگر غرض آنست
که فرقهٔ ناجیه اصلا داخل نار نشوند این نیز غلط است زیرا که
عصات هر فرقه از فرق اهل ایمان را ناچار است از
دخول نار و القول بان معصیة الفرقة الناجیة مطلقا مغفورة
بعید و بعد از اعتراض مذکوره خود چنین افاده نموده
که مراد از فرقهٔ ناجیه آن خواهد بود که من حیث الاعتقاد
ناجی باشد و اگر معذب شود من حیث العمل خواهد بود
سخنان مذکوره تمامی در محل قصور است اما اینکه فرموده
که غیر فرقهٔ ناجیه باقی فرق اسلامیه عذاب ایشان مخلد است
و دعوی اجماع نموده خلاف واقع است بلکه گروهی از علمای
اسلام که جمعی از معتزله اند فاعل کبیره را مستحق خلود نار
میدانند و آنکه میگویند عاصی هر طبقه از طبقات اهل ایمان
داخل نار میشود ممنوع است و استبعاد در اینکه گناهان
فرقه ناجیه مطلقا مغفور است استبعاد از استبعاد
او اولیست چه ظاهر متبادر از کلهم فی النار الا واحده
آنست که فرقهٔ ناجیه اصلا در نار داخل نگردند و اگر چنین
باشد او نیز مثل سایر طبقات اهل عصیان داخل شود

امور

ومعذب کرده پس فرق میان او وسایر فرق نبوده اینکه او
معذب بعمل است و دیگران معذب باعتقاد و عمل و تنوع
دانسته باشند و در تفاوت کنند و عوض دفع عذاب از فرقه
ناجیه است چنانچه ظاهر حدیث از ان حکایت می نماید که
سبب تعذیب او نسبت بعذاب طبقات دیگر است یا آنکه
مقصود بیان شدت و غلظت غیر ناجیه باشد و نسبت ناجیه
این قسم از اقوال بالبدیهه فساد ان ظاهر است و آنچه سلیقه
درست می یابد و بدیهه عقل حکم بان میکند انست والله اعلم
حضرت رسالت را مقصود از تفریق امت بهفتاد و سه فرقه
و تخصیص یکی بنجات و حکم بر باقی بکلام کلهم فی النار عدم دخول
فرقه ناجیه در دخول با عده است خواه مخلد و خواه غیر آن خواه
من حیث الاعتقاد والعمل و خواه من حیث الاعتقاد و در
شرح دیوان از شیخ علاء الدوله در کتاب عروه نقل نموده
که جمیع فرق اسلام از اهل نجات اند و مراد از حدیث ستفترق
امتی و فرقه ناجیه جماعتست که بی شفاعت داخل بهشت گردند
و درین باب ظاهرا بکریمه قل یا عبادی الذین اسرفوا علی آیه
استدلال نموده و ظاهرا فاضل مذکور چون تتبع روایات منقول

از طریق اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله نموده باشند از جهت
در عدم دخول عصاة فرقه ناجیه در آتش استبعاد نموده والا
تصریحات واقعه در روایات معتبره در باب عدم دخول
فرقه ناجیه بسیار است و از انجمله روایتیست از کتاب سیر
بتخصیص از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که شخصی در
مجلس آنحضرت بعنوان تشنیع بر بعضی از شیعیان میگوید که انی
لا اری من هی بین من مرتکب الذنوب الموبقه حضرت در جواب
وی فرمودند که لا تشنع علی اولیاء الله ان ولینا لن یرتکب ذنوبا
یستحق بها من الله العذاب فلیبتلیه الله فی بدنه بالسقم حتی یمحص
عنه الذنوب فان عافاه فی بدنه ابتلاه فی ماله فان عافاه
فی ماله ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده ابتلاه باهله فان
عافاه فی اهله ابتلاه بجار سوء یؤذیه فان عافاه فی بوائق الدهر شدد
علیه خروج نفسه حتی یلقاه الله حین یلقاه و هو عنه راض قد اوجب له الجنة
حاصل مضمون روایت آنست که یکی از اصحاب حضرت صادق
علیه السلام بعد از شنیدن این سخن بجانب او متوجه شده
فرمود که تشنیع بر دوستان خدا مکن که بدرستی که چون
محب خاندان ولایت مرتکب گناهی شود بواسطه آن گناه

روایتی از کتاب صفی منقولست از بعضی اصحاب نسبت باهل ایمان
از کتاب ... از حضرت صادق

کی

مستحق عذاب الهی گردد پس حق سبحانه او را مبتلا گرداند
در بدن او به بیماری که آن بیماری آن گناه را از وی پاک سازد
و چیزی بر وی از آن جهت نگذارد و اگر او را در بدن عافیت داده
مبتلا گرداند او را به نقصان مال و اگر در مال او را معاف دارد
در فرزندان او او را مبتلا گرداند و اگر در آن ماده نیز
معاف گردد به زنان و این خانه گرفتار شود و از ایشان
آزار کشد و اگر آن نیز نشود به همسایهٔ بدی گرفتار شود که
او را آزار کند و اگر از محنتها و عقبهای دنیا او را معاف دارد
در وقت مردن جان دادن بر وی تلخ و شدید گرداند
به نوعی که چون وقت ملاقات پروردگار یعنی در صحرای
محشر حاضر گردد الله تعالی از وی راضی و خشنود باشد و مستوجب
دخول بهشت گردد و ابن جوزی در کتاب موسوم بخصایص
از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که در ذکر حالات
مخلوق یوم القیامه میفرموده که چون حضرت رسالت در
صحرای محشر ملاحظه نماید که جمعی از شیعیان اهل بیت را از
پیغمبر منصرف گردانیده به راه دوزخ اشاره نمایند این
معنی موجب کلال خاطر نبوی گردیده بگریه و زاری در آید و در

وگوید که الهی شیعهٔ علی شیعهٔ علما درین حالت حضرت حق سبحانه
فرشته بخدمت حضرت رسالت فرستاده از سبب بکای
آنحضرت سؤال نماید و آن حضرت گوید که منع نمودن
شیعیان امیرالمؤمنین را از حوض کوثر و امر کردن ایشانرا
بطرف دوزخ سبب اقدام من بر گریه است آن فرشته
بعرض رساند که الله تعالی سلام میرساند و میفرماید که بتحقیق
وجوم که بخشیده ام ایشانرا بتو و از گناهان ایشان گذشتم
و ایشانرا بتو ملحق ساختم و بانها و لا بایشان نموده اند
در زمرهٔ تو داخل ساختم و بجانب حوض وارد گردانیدم و
بعد از ان حضرت باقر فرمود که دران روز انکس نباشد
از شیعیان ما که دوست داشته باشد ما را و از دشمنان ما برا
گروه باشد و با ایشان دشمن باشد در حزب ما داخل گردد
و رفیق ما باشد و همراه ما بر سر حوض آید و از ان حضرت
نقل است که ومن سرنا نال بمیاده ومن ساءنا ساء میلاده
وما ازمن فاز الآنبا وماخاب من خبنا ازده ومثل
اینست انکه از حضرت صادق علیه السلام ایضا نقل شده که در جواب
یکی از ملاعین و دشمنان اهل بیت فرموده در حالتی که از

۱۰۷

وزبان درازی در مادهٔ شیعیان خاندان استاد سخن
ختم می نموده و حاصل جواب آنحضرت درین مقام است
که فرموده که از پدرم شنیدم که از پدرش نقل نمود یعنی امام محمد باقر
از حضرت امام زین العابدین نقل نموده و آنحضرت از
سید الشهدا و آنحضرت از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
صلوات الله وسلامه علیه و آنحضرت از رسول آخر الزمان و آنحضرت
از جبرئیل علیه السلام از رب جلیل جل جلاله و عظم افضاله منقول
انکه یا محمد بدرستی که حرام کردنیدم دخول فردوس را بر جمیع
پیغمبران ما وقتی که تو و علی و شیعه شما داخل کرد و بعد ما دام
که ایشان داخل نشوند احدی از امها داخل نکردد و بعد از آن
فرمود که مکر انکه یکی از شیعیان شما گناه کبیره ازو واقع
شده باشد که او را ابتلا کردانم در مال او یا در برسانیدن
حاکمی یا سلطانی چنانکه ملاقات او نمایند بروح و راحت
و من ازو در غضب نباشم و این حدیث بر انجمیع دارد
که امور دنیویه که بر انمی عزیز واقع شود از تنها و بیماریها
و گرفتاری بعیال و پیری و طلب قرضخواهان و ی قدرت برادا
و طلب دیوانیان از صورت معقول یا شرعی نمی دهد و انواع
مختلفه اذیات و بلیات تمامی کفاره گناهان آن عزیز را است

و مذکور است در اخبار روایت که حضرت متوجه آن ملعون
شده فرمود که فیکون ذلک جزاء لما کان منه فهل عندک شیء یا مولای
تشتفی من هذا الظلم او دع حاصل کلام آنحضرت است که بعد از آنکه
جواب اعتراض او بر وجه صواب ادا فرمود او را درباره
مقام توبیخ الزام فرمود که اگر دیگری چیزی از ینمقوله نیز از
عیب جوئی شیعیان نزد اصحاب تو باقیست پس از آن ملامت
این جماعه را دانسته ملامت کن یا واگذار یعنی اگر چیزی هست
فرو بسته از معایب ایشان خاموش باش و خلاصه کلام
حضرت آنست که بعضی از گناهان کبیره که از اثنی عشری واقع شود
که دشمنان دین بان خوشحالی نموده ایشان را از الجهت مستحق
دخول نار دانند کفاره گناهان مذکوره در دنیا حصول یافته
استحقاق دخول نار بر طرف گردد دیگر از وجوه معتبره دال بر
اختصاص اثنی عشری بنجات دون طوایف اسلامیه روایتی است
که در کتب مخالف و موالف ذکر یافته که چون حضرت رسالت
هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام را مستحق نار و یکی را مستوجب
بهشت دانسته فرموده که کلهم فی النار الا واحده در اینوقت
حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول الله صلی علیه و آله سوال نمود
که یا رسول الله فرقه ناجیه کدام است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود

که انت وشیعتک یعنی فرقهٔ ناجیه توی و هر که تابع امر و اشارهٔ
تو بوده پیرو افعال و اقوال تو باشد و مؤید اینست آنچه
علامه در خلاصة الرجال از ابو بکر حضرمی از حضرت صادق
علیه السلام نقل نموده باین عبارت که ان النار لا یمس من مات
و هو یقول بهذا الامر یعنی بدرستی که آتش نمیرسد و در نمی یابد
کسی را که بمیرد و معترف باشد بحقیقت مذهب اثنی عشریه و باید دانست
که علامه حلی نور الله مرقده در بعضی رسایل خود نقل نموده از
حضرت والا رتبت خواجه نصیر الدین محمد قدس الله سره که فر
موده اند که چون مدار نجات و وصول بدرجات بر عقیده
صحیحه و اصول دینیه است پس باید که فرقهٔ ناجیه در اصول
اعتقادیه مخالف سایر فرق بوده میانه باقی هفتاد و دو ملت
باین مثابه مخالفت نباشد که اگر فرقهٔ ناجیه مثل سایر هفتاد و دو
فرقه فی الجمله تفاوتی میانه وی و باقی مذاهب بوده علی السویه
نماید تخصیص وی بنجات دون سایر الفرق تخصیص بی مخصص
و ترجیح بلا مرجح و چون چنین باشد معلوم میشود که نجات از
مهلکات اختصاص بفرقهٔ اثنی عشریه یافته دیگری درین امر با این
جماعت شریک نتواند بود زیرا که اصول اعتقادیهٔ ایشان

که مدار علیه نجات است مخالف اعتقادات سایر هفتاد و دو فرقه است
وچون اعمال را در امر نجات دخل نداده مدار ان بر حسن
عقیده و ایمان صحیح گذاشته معلوم میشود که غرض از فرقهٔ ناجیه
عصاة این طبقه است بنابر اعتقاد درست مستحق نجات اند
والا صلحا و اتقیاء این طایفه محل نظر نبوده تعیین ایشان که صاحب
اعتقاد صحیح و عمل صالح اند وعدهٔ ناجیه بایشان اگر چه محل نظر و مقام
تامل و وعدهٔ عفو است حکایت اهل عصیان از طبقهٔ اثنی
عشریه وچون اعتقاد در امر نجات کافی باشد طبقهٔ اثنی عشریه
صالح و طالح کامل و ناقص دانا و نادان با وجود اعتقاد
در امر نجات شریک خواهند بود و چیزی که موجب فی الجمله
وعده نشود نمانده [illegible] اعتقاد مقلد آیا بمنزلهٔ اعتقاد مرتب
بر استدلال بوده در طریق نجات مساوی باشند یا تفاضل
که منشأ اختلاف در امر نجات باشد منظور تواند بود و ظاهر
اطلاق و عمومات روایات افادهٔ تساوی نموده بعضی تصریح بان
نیز از اکابر علمای اثنی عشریه درین امر مفید عدم تفاوت است
و از الجمله است روایت مشهورهٔ مسلمه بین الطرفین حبّ
علیٍّ حسنةٌ لا یضرّ معها سیئة و بغض علیٍّ سیئة لا ینفع معها حسنة

یعنی محبت علی نیکوئیست که باوجود او هیچ گناهی ضرر نتواند
رسانید یعنی ضرر دخول نار پس اگر بعضی ضررها والمهاء
دنیویه صوریه جهت محو آثار بعضی از گناهان روی نماید
منافی مدلول روایت نخواهد بود و موافق مضمون روایات
سابقه است که افاده آن نمود که تمحیص ذنوب محبین
بوقوع ابتلاء ایشان در نشأه دنیویه مربوط است و که حدیث
اشعار دارد که بغض علی یعنی عدم محبت بنابر تقابل بینهما گناهیست
که باوجود آن گناه هیچ حسنه فایده مند نباشد و مؤید مقالت
روایتی که اخطب خوارزم نقل نموده از حضرت ختمی صلی الله
علیه واله که خطاب بامیر المومنین نموده میفرمایند که اگر کسی
تمام عمر روزه دارد و شب صرف عبادت نماید و اگر داشته
باشد از اموال دنیویه تمامی را در راه خدا تصدق نماید
و بعد از آن در میان صفا و مروه مظلوم کشته شود
و بولایت تو ایمان نیاورده باشد باوجود این حالات
و عبادات بوی بهشت که پانصد ساله راه میرود بمشام
نرسد و از انجمله است روایت ام سلمه از حضرت رسالت
بعبارت ان علیا و شیعته هم الفائزون و در بیان معنی

گفته اند روزی که در وجود خطا می بخشند تقصیر گدا و پادشاه را بخشند

خوش باش دلا که در جهان معرکه ما را بعلی مرتضی می بخشند در قرآن

عزیز وارد است که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت

روزیست که هر طایفه را باتفاق امام آن طایفه طلب نموده

حاضر صحرای محشر کنند و بنابرین فهمیده میشود که شیعیان خاندان

ولایت و هدایت در آن هنگام که یوم القیمه تسمیه یافته سعادت

و همراهی ائمه این طایفه که عبارت از دوازده امام معصوم

مطهر بری از جمیع آلایش صوری و معنوی دینی و دنیوی

استسعاد یافته در پناه حمایت و رفاقت ایشان باشند

و شکی نیست که رفیق آن زمره مطهره مقدسه را صاحب اختیار

آن روز و نظر بغلامان خود مهربان و دلسوز بوده و دست

امید در دنیا و آخرت بدامان حمایت و عنایت آن معتبران

درگاه الهی اتصال داده اند در آن وادی عظیم الخطر

چگونه محروم مانده از عنایات مأموله آن انوار مقدسه بلطف

حرمان موصوف باشند و توضیح مقام است آنچه در کتاب

کلینی مسطور است که یکی از منافقان حضرت امام صادق علیه السلام

زبان طعن گشوده در مجلس شریف آنحضرت باسناد فسوق

دلکشاد

وگناهان کبیره بر زمرهٔ اثنی عشریه اظهار شناعت و شماتت می‌نمود
و حضرت در جواب او کلامی که حاصل ترجمهٔ او اینست تکلم فرمود
که اگر شیعیان آن خاندان ارتکاب خطیه نموده و به توبه
و انابت موفق نگشته باین عنوان حاضر دیوان گنهکاران گردد
آن بیچاره را خدا امید آمرزنده و بعضی شفاعت کننده و امانی
واقف حال و منتظر انجاح امانی و آمال و این روایت بمفهومها
افاده آن می‌نماید که امر شفاعت الهی و شفاعت رسالت‌پناهی مخصوص
زمرهٔ اثنی عشری بوده دیگری از آن بهره‌مند نگردند و معلوم است
که بر طبق کریمه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه لا ینفعان
الا لمن اذن له الرحمن مادام که حق سبحانه اذن شفاعت کرامت
نفرماید شفعاء آن روز را یارای شفاعت نباشد و حاشا که حق سبحانه
در ماده اعداء الله و اعدای رسول الله و اعدای اصفیاء الله و حجج علی خلقه
رخصت شفاعت داده بمشارکت دشمنان با دوستان درین امر
راضی گردد و شکی نیست که صحیفهٔ مجیدهٔ دیوان نمونه و مسودهٔ از امور
اخرویه است و هر که درین نشأه محبت و اطاعت و خصوصیت طایفه
مشهور و متعین باشد در روز قیامت که هنگام جزای عملها و اعمال
و افعال است بهمان صفت اتصاف پذیر بوده داخل زمرهٔ محبوبین

و محمد و حسن است پس طایفهٔ منسوبه بدوازده امام که اینها را

در دنیا امامیه گویند و در آن صحرا نیز بهمین لقب ملقب بوده

زلال کمال از جام محبت علی و آل مالامال ساخته بمحبین خاندان نبوت

موسوم خواهند بود و موافق این مدعا روایت مشهوره

امین الطایفین است که حضرت رسالت روزی خطاب ببعض

از شیعیان نموده که کما تعیشون تموتون و کما تموتون

تبعثون و کما تبعثون تحشرون و الانسان مع من

احب یعنی هر دو از عقیده صافیه و غیرها و معارف حقیقیه و غیرها

و محبت کامله متعلقه بسلسله نبویه و غیرها و اعمال صالحه مترتبه بر اصول

اعتقادیه و غیرها که در دنیا بآن موصوف شده و سالک مسالکی

مخصوص شده طریق نجات در متابعت طایفه معتبره مرکوز طبع

شده باشد آن حالت تا حین ممات باقی بوده بر آن وصف

ختم ایام زندگی صورت بندد و از قبر مبعوث بآن نعت سر بر آرد

و بآن عنوان حاضر صحرای محشر گردد و بنی آدم در آن روز مصاحب

رفیق محبوب خود است و این مصاحبت اعم از مصاحبت اشخاص

و ابدان و مصاحبت اعمال و افعال و مصاحبت عقیده حسنه و غیرها

و غیرها من الاحتمالات است پس شیعه خاندان در روز قیامت

ویوم الحسرة وندامة باسم شیعهٔ امیر المؤمنین و باسم محب
خاندان سید المرسلین و باسم موالیان دودمان
ذریت طاهرین مطهرین موسوم گشته اوصاف معینهٔ ایشان اعزاز
واحترام وسلام وکلام بوده معدود فرقهٔ کریمهٔ اولئک یبدل
سیئاتهم حسنات اند ودر روایت معتبره در کتب صحیح
مروی شده که حالت تحریر مسطر اسم آن کتاب است مضمون
انکه شیعیان خاندان نبوی در روز قیامت بر بلندی
از مشک خالص قرار گرفته واز طعم جنت ما یحتاج ایشان
حاضر شده باین عنوان بر مسند عزت و فراغت متمکن اند
تا حساب خلایق منقضی شده هرکس بمحل موعود دخول و وصول
یابد واز امور عجیبه مترتبه بر محبت امیر المؤمنین انست که از
حضرت باقر علیه السلام در کتاب کلینی ذکر یافته که مراد
از آیه فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم
امر الهیست بحضرت خاتم الرسل که متمسک بولایت علی ابن
ابی طالب گردد وانحضرت را صراط مستقیم دانند و مجمل
انکه در طریق اهل بیت علیه السلام مذکور است که مقصود
از مدلول فاقم وجهک للدین حنیفا امر بولایت انحضرت است.

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم نیز بولایت آنحضرت راغب ست
و در بعضی آیات بینات قرآنی بیش از بیش است تا دانسته شود
که محبت و ولایت آنحضرت از آثار توفیقات الهی است و در
کتابی از کتب اهل سنت که ظاهرا از تصانیف غزالی است مذکور است
که در روز مباهله چون حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام
تحت آن عبای در آمدند حضرت فرمود که اللهم احشرنی فی زمرة
محبتهم و از نوادر اخبار است و از روایات حسنه در باب محبت
اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله انست که شیخ رجب برسی در کتاب
خود ذکر نموده که ابونواس شاعر بنابر غلبه هوای نفس و مدت مدید
مواظب مسکره از تردد بارگاه حضرت صادق علیه السلام محروم
مانده تردد ننمودی روزی حضرت صلوات الله علیه از سبب حرمان او
از خاک روبه آن آستان ملائک آشیان که سرمه دیده اهل ایمانست
سوال نمود آن غفلت زده گم کرده راه در جواب گفت لنفس
هذا النعم الخبث یعنی مانع خدمت و تردد در آن بارگاه عصمت
و طهارت دهان بدبوی منست حضرت فرمود که ما احبطت فوالله
ذنوبک من عملک درجة الا رفع الله لک بحبنا عشرا حاصل کلام حضرت
منع ابونواس است از ذکر مانع مذکور و اظهار آنکه ارتکاب این قسم

از امور مانع تردد و انقطاع از مجلس شریف آنحضرت تواند بود
و ایضا بنابر نسبت بآنکه اگر چه گناهان صادره از زمره محب
سبب انحطاط درجه ایشانست اما ثمره محبت خاندان نبوت
و امامت ارتفاع شان و اعزاز و احترام این طبقه کما
و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی نقل نموده و در دیگر کتب و رسایل
مذکور است روزی یکی از اعداء الله خطاب بحضرت صادق
علیه السلام نموده گفت ان من شیعتک یشربون الخمر علی الطریق
بعضی از شیعیان تو برای گذر و ندار تکاب شرب خمر می‌نمایند حضرت
در جواب وی فرمود الحمد لله الذی جعلهم علی الطریق وان یشربوا الخمر
یعنی ستایش مر خدای را که راه راست بایشان نموده که
عبارت از ولایت و محبت خاندان رسالتست و اگر چه شرب
خمر نمایند و ازین حدیث معلوم میشود که اعمال را مدخلی در ثبوت
و محبت اهل بیت رسالت نیست و مدار صحت اعتقاد و سلوک
مسلک سداد و طریق منتهی نجات از مواخذات یوم التناد
بر اصول دین و مودت ذوی القربی سید المرسلین است و در
کتاب اخبار عیون الرضا تالیف ابن بابویه رحمه الله مذکور است
از ذکریا بن آدم که از اکابر ثقات و عالی مرتبه در میان

اصحاب روایت و ارباب قدر و منزلت وی از این معلوم است که در
راه مکه معظمه زمیل حضرت رضا علیه التحیة والثنا بوده بر یکطرف شتر
کجاوه آنحضرت بر جانب دیگر کجاوه ذکریا نصب شده با این اعزاز
عازم حجاز گشته روانه آن صوب شده بود و در اثنای مصاحبت
و مکالمت با آن چراغ خاندان رسالت و هدایت حضرت
خطاب نموده فرمود که یا ذکریا شیعه علی رفع عنهم القلم
یعنی شیعه امیرالمؤمنین مرفوع القلم بوده گناهان و خطایای در نامه
اعمال او مثبت نگردد و چون ذکریا را این معنی موجب تحیر و تعجب
گشته اندیشه فهمیدن این حکایت در خاطر گذشت حضرت رضا علیه
جهت تشفی خاطر و اطمینان باطن و ظاهر وی فرمود که یا ذکریا
هر نفس از نفوس شیعه اثنی عشریه روزی که مصدر گناهی
خطائی گردد در همان روز غمی و المی یا خوفی و دغدغه یا فوت
کسی از عزیزان یا نقصان مالی یا بیماری یا تسلط ظالم
یا تحمل اذیات همسایه و امثال آن او را روی نماید که مانع
اثبات گناه وی شده ظهور آن گردد و کفاره سیئه در آن روز
از سواد مداد صحایف و صفحات بوده چگونه اسم وی در جریده
گنه کاران داخل گردد و از روایات مشهوره در تعیین

مذکوره در کتب فریقین است که حب علی ابن ابی طالب یأکل
الذنوب کما تأکل النار الحطب یعنی محبت آن سرحلقهٔ سلسلهٔ
ولایت گناهان را الجان مست و نابود کرده اند که آتش هیزم
و موافق اینست حدیث مشهور لو اجتمع الناس علی حب علی ابن
ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر مردم بر محبت امیر المؤمنین
اجتماع نموده درین امر مخالف میانه امت وقوع نیافتی
حق سبحانه آتش دوزخ خلق ننمودی و بهمین مضمون در مصابیح
الانوار بروایت ابن عباس از حضرت پیغمبر از جبرئیل علیه السلام
مذکور است که خطاب بحضرت رسالت نموده که والذی بعثک فی الحق
نبیا لو ان اهل الارض کلهم یحبون علیا کما یحبه اهل السموات
لما خلق الله نار العذاب و ترجمهٔ این عبارت انست جبرئیل بحضرت
رسالت خطاب نموده و فرموده که قسم بذات اکرم ترا
بحق بخلق فرستاد که اگر مجموع اهل زمین امیر المؤمنین را دوست
داشتندی همچنانکه تمامی اهل آسمان او را دوست میدارند
حق سبحانه آتش عذاب دوزخ خلق ننمودی پس معلوم شد که خلق
دوزخ مخصوص مخالفان آن خاندانست اصولا و فروعا قدیما و جدیدا
ذکورا و اناثا عالما و جاهلا کاملا و ناقصا و در کتاب غایة المطالب از طریق

اهل خلاف ذکر یافته از ابن عباس رحمه الله که حق تعالی از نور
روی علی ابن ابی طالب هفتاد هزار فرشته خلق نموده تا روز
قیامت جهت شیعیان آنحضرت استغفار نمایند و اگر دعای
ایشان زیور اجابت نیابد جهت این شغل خلق نمیکنند و چون
هفتاد هزار ملک مستجاب الدعوه برای این طایفه استغفار
نمایند ظاهر آنست که گناهان این جمع قلیل که ماصدق مفهوم وقلیل
من عبادی الشکور اینانند آمرزیده گشته از مواخذه یوم
العظیم رستگار باشند و در کتاب مذکور مرقوم است و در اخطب
خوارزم مسطور که روزی جبرئیل علیه السلام از جانب الهی شادان
و فرحان به بشارتی عظیمه نزول نموده حضرت رسالت را مستبشر
گردانید که حق جل و علا سلام میرساند و میفرماید که بشر اخاک علیا
بانی لا اعذب من والاه ولا ارحم من عاداه یعنی بشارت ده
برادرت علی ابن ابی طالب را بانکه معذب نمیگردانم کسی را که
تولا بانحضرت نموده باشد و رحمت نمیکنم کسی را که عداوت
بان حضرت داشته باشد و مکرر ذکر شد که از عبارات روایات
معتبره متصله بسلسله نبویه چنین مستفاد شد که چون محبت آنحضرت
در مقابل عداوت ذکر یافته بنابرین تقابل متحقق است هر که را

محب

محبت باشند یعنی تولا نموده باشد عداوت آنحضرت نایب باشند
نعوذ بالله من غضب الله و درین باب اکر بذکر روایات صحیحه هر که
درین مطلب قیام نموده باندازه استطاعت و تتبع ناقص
که امثال این فقیر باطلاع بران توفیق یافته مرقوم رقم بیان کردد
از کثرت این طور از رسایل و ده برابر آن متجاوز بوده
کتابی مبسوط نوشته کرد ولکن چون مأمور بر وجه اختصار است
برین روایت که مذکور میشود و دوست و دشمن حتی صاحب
کشاف حنفی مذهب در غایت تعصب ذکر نموده اقتصار می نماید
وحاصل کلام صاحب کشاف انست که چون آیه شریفه قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی نزول نمود یعنی بکو یا محمد بامت خود
که من از شما در امر رسالت و تحمل اذیت و مشقت و خصومت
اعادی و اسناد سحر و کهانت و ترک وطن و استیطان غربت
وغیرها از امور شاق طمع اجری و عوضی ندارم الا محبت و مودت اهل بیت
واز مضمون آیه شریفه فهمیده می شود که از فواید مترتبه بر مودت
آن خاندان رفیع البنیان آنست که همانا از عهده حقوق
نبوی که آنحضرت را بر امت واقع است بیرون آمده و در
اذعان و اقرار به نبوت او صادق بوده مجرد اقرار بلا فایده نباشد

وهرکه ازین دولت بهرهٔ وازین نعمت حصه نیافته ومخالفت مدلول
آیهٔ مبارکه نموده ودیگرانرا دوست داشته ومتابعت دشمنان
ومخالفان آن خاندان نموده باشد ازان اقرار واعتراف ثمرهٔ
نیافته در زمرهٔ هالکه کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
داخل کرده والحاصل راوی گوید که بعد از نزول آیهٔ اصحاب رسول الله
ازانحضرت تحقیق ذوی القربی که مودّت ایشان من جانب الله
تحتم یافته نموده از تعیین آن سوال نمودند حضرت در جواب ایشان بیان
فرمود که علی و فاطمه و ابناهما و صاحب کشاف میگوید که بعد از آنکه
حضرت رسالت جهت امّت بیان فرمود که کسانی را از امر الهی مودت
ایشان صدور یافته ازان علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام
متوجه اصحاب شده فرمود که الا و من مات علی حب ال محمد
مات شهیدا الا و من مات علی حبّ ال محمد مات مغفورا الا و من
مات علی حب ال محمد مات تائبا الا و من مات علی حب ال محمد
مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب ال محمد
بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب ال محمد
زف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات
علی حب ال محمد مات علی السنّة والجماعة الا و من مات علی بغض

آل محمد مات کافراً و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة
مکتوب بین عینیه هذا آیس من رحمة الله این عبارت
بطریق روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کتب
و رسایل اهل خلاف مکرر ذکر یافته و ترجمهٔ حاصل عبارت وافر
هدایت آنحضرت اینست که هر که بر محبت آل محمد بمیرد در رتبه
مثل درجهٔ شهداست که از اجله گوشوارهٔ عرش رب العالمین
پارهٔ جگر سید النبیین حسین بن علی بن ابی طالب و عم بزرگوار
عالیمقدار رسول آخر الزمان حمزه علیه السلام است و هم
که هر که محبت آل محمد بمیرد مغفور و آمرزیده است و هر که بر محبت
آل محمد بمیرد در زمرهٔ توبه کاران داخل است و ظاهر مراد
اینست که اگر توبه ناکرده بمیرد همانا توبه کرده مرده باشد
و در دایرهٔ صاحبان کمال ایمان داخل باشد و مؤید این بود آنچه بسیاری
که در تفسیر مجمع البیان از حضرت رضا علیه السلام بتقریب
تفسیر آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان نقل نموده
که مراد آنست که هر که بر عقیدهٔ صالح بوده بر ولایت اهل بیت
رسالت باشد و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا بیرون رود
او را در برزخ که عبارتست از وقت نزع تا صحرای محشر معذب گردانند

که چون داخل عرصهٔ قیامت شود و او را گناهی نمانده باشد از آن
سؤال نمایند و شکی نیست که این بشارت قرآنی و اشارت آسمانی
فوق سایر مقامات استبشار شیعهٔ اثنی عشریه است و روایات
سابقه متضمن اینست که اثنی عشری در وقت نزع ملک الموت او را
به بهشت بشارت دهد و در قبر منکر و نکیر نیز او را به دخول بهشت
مستبشر و مسرور گردانند و در روز قیامت محب خاندان
ولایت و امامت را زیب و زینت داده به بهشت در آورند
چنانچه در دنیا شب زفاف عروس را آرایش کرده بحجلهٔ شوهر
آورند و محب خاندان را در نامهٔ اعمال وی نویسند که این کسیست
که بسنت پیغمبر عمل نموده و ترک چیزی از تتمات دین آنحضرت
ننموده و بعد از آنکه خصایص محبین را ذکر نموده بلوازم عداوت
یعنی جماعتی که بمخالفت و امامت آل محمد قایل نگشته از جادهٔ اطاعت
و متابعت آنحضرت منحرف شده باشند اشاره فرموده میفرماید
که هر که العیاذ بالله بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده باشد و در روز
قیامت چون بمحشر در آید بر پیشانی وی نوشته باشند که این کسیست
که محروم و ناامید از رحمت الهیست تا اینجا ترجمهٔ عبارت وافی
هدایت سید الانبیاست که دشمنان و معاندان امیر المؤمنین

از

از حضرت رسالت نقل نموده اند و ازین روایت و امثال آن
فهمیده می شود که واسطه میان محبت و عداوت نبوده چون
محبت نباشد عداوت خواهد بود زیرا که این دو صفت متقابل
یکدیگر بوده وجود احدهما مستلزم عدم دیگریست خصوصا آنکه
محبت اهل بیت با طاعت و اعتراف بامامت و خلاف ایشان
بروجه مفصل مشروح مفسر گردیده و بنابرین معلوم است که هر که تولا
بایشان نکرده باشد یعنی اعتقاد بامامت ایشان و حقیقت
خلافت نداشته باشد درینصورت محب مسلوب بوده به بغض
ایشان که عبارت از اعتقاد بخلافت و امامت دیگریست با
موصوف بوده بر طبق فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مستحق
غضب آفریدگار و مستوجب خلود نار گردد و درین معنی گفته اند

گر اهل عمر شوی حق گذار غیر عبادت نکنی هیچ کار
در حرم کعبه عبادت کنی کعبه و صد بار زیارت کنی جمله کتابی که فرستاده
حق کشف شود بر تو ورق بر ورق با همه کشف و کرامات تو
با همه قرب مقامات تو گر نبود مهر علی در دلت آتش سوزنده
بود منزلت و چون روایت مذکوره از کتب معتبره و سنیان
دین نبوشته شده و مثل آن در رساله و کتاب اهل ایمان

بسیار است بذکر اندکی از آن قرین اوراق این رساله میگردد
تا مدلول آن اتفاق دوست و دشمن بوده احدیرا مجال تأملی ۱
نباشد باید دانست که کتاب غایة المطلوب موشح است بذکر
عبارتی منسوب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله باندک تفاوتی میانه
آن و میانه روایت سابقه منقوله از صاحب کشاف و روایت اینست
الا و من احب علیاً لم ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یقال
له ادخل الجنة بغیر حساب الا و من مات علی حب آل محمد امن
من الحساب و المیزان و الصراط الا و من مات علی حب آل محمد
صافحته الملائکة و زارته الانبیاء الا و من مات علی حب آل محمد فانا
کفیله بالجنة قالها ثلاثاً الا و من احب علیاً جاء یوم القیمة و وجهه
کالقمر لیلة البدر خلاصه مضمون این روایت آنست که در روز
قیامت دیوانی بروی نگیرند و میزان اعمال جهت وی نصب ننمایند
و او را الی آنکه محاسبه وی تنقیح یابد امر بدخول بهشت فرمایند
والحاصل محب امیر المؤمنین از حساب و کتاب و میزان و صراط
فارغ بوده ملائکه او را مصافحه نمایند و انبیا او را زیارت
کنند و حضرت رسالت بعد از ادای عبارت مذکوره نیز نوبت
فرموده که من ضامنم که محب امیر المؤمنین را داخل بهشت گردانم

اود

و فرمود که محب آنحضرت در عرصهٔ محشر چون در آید رخسار
وی بر مثال شب چهارده روشن و نورانی باشد و در تتمهٔ
این روایت مسطور است که منکر و نکیر داخل قبور محبان
خاندان نشوند و ملک الموت مامور است که بنوعی قبض ارواح
محبان امیر المؤمنین نماید که ایشان اصلا از آن آزرده نگردند
و درین معنی و درین باب روایات معتبره بسیار است
که بنابر حصول توهم بعضی از جهال و جرأت در ایشان کرّی
از مناهی ذکر آن مناسب ننمود و بر اینمقدار از کفار
اختصار رفت چه مقصود از بیان بعضی احادیث شایع
اثبات تفضیل مختلف فیها فرقهٔ ناجیه است که نظر بدلایل و روایات
مذکوره بطایفهٔ اثنی عشریه اختصاص پذیر است لاغیر
بنابر توهم نشود در مضامین مسطوره سبب رخصت در ارتکاب
مناهی و فتح ابواب ملاهی بوده و وعده و وعید الهیه
و آیات بینات قرانی و روایات معتبره مصححه سلسلهٔ نبویه
در جزای اعمال و استحقاق خطاب و عتاب و غیرهٔ من الامور
الاخرویه العیاذ بالله از دایرهٔ اعتبار خارج باشد استغفر الله
ثم استغفر الله حاصل اینکه ثابت و واضح و روشن و هویدا

گردید که نجات مختص یک فرقه از جملهٔ هفتاد و سه فرقه را حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بیان فرموده در زمرهٔ منسوبه بخاندان نبوی که مسمی
بشیعهٔ اثنی عشریه است منحصر بوده دیگری از هفتاد و دو فرقه از این
دولت دور و از نواحی استسعاد محروم و مهجور ماند و درین مقام
ختم کلام بعبارتی نظم انتظام می نماید شعر بعد احمد گشت هفتاد و سه
فرقه امتش زان یکی ناجی باقی هالکند ای هوشیار من گرفتم
دامن آل همه زان میان هر کرا خواهی تو نیز از دیگران
کن اختیار من چو در کشتی نوحم با نبی با وصی گو زمین طوفان
بگیر آسمان آفت ببار رستگار آمد سگی کو بود با اصحاب
کهف من چرا با آل رسولم چون نباشم رستگار و بنابرین لازم
آنست که این طبقهٔ معززه در اتیان باوامر و نواهی الهی مساهله
نموده موافق مضامین کتاب و سنت عمل نموده مستحق تفضلات
و اصطناعات ربانیه و مستوجب شفاعت اهل بیت رسالت
شده مظهر عفو و غفران و احسان و امتنان ربانی گردیده ما عدای
ایشان از سایر فرق اسلامیه با وجود صدور اعمال صالحه استحقاق
مراتب مقامات مذکوره نیافته عطیات ربانیه مخصوص طایفهٔ
مذکوره گردد و فرق میانه فرقهٔ ناجیه و سایر فرق همین تواند بود.

که اعمال صالحه از فرقه ناجیه سودمند بوده و ذریعه نجات ایشان
گردد بخلاف ما عدای ایشان که اعمال مزبوره نافع نبوده
بلکه منتج عتاب و خطاب گردد و باین مضمون روایات معتبره
در مضان خود مذکور است و برین تقدیر ترک اعمال سبب
حصول وزر و وبال است والله اعلم و اما بیان فواید حدیث
دویم یعنی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و در بعضی عبارت
برین نحو است که انی تارک فیکم الخلیفتین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فان تمسکتم بهما
لن تضلوا ابدا مکررا ذکر ترجمه این عبارت مرقوم رقم
بیان شده و تصریح پیغمبر به پیروی اهل بیت رسالت که مستلزم
عدم ضلالت ابدی است ثابت گشت و لکن دغدغه ای نیست
که چون حضرت پیغمبر قرآن را مقرون با اهل بیت گردانیده و فرموده
که اگر امت آنحضرت باین هر دو متمسک شوند رستگار باشند
و کان اکثر منافی لطف خاندان آنست که مگر تفاوتی میان امرین
مذکورین یعنی کتاب خدا و ائمه هدی بوده متمسکین باهل
رسالت بانفراده ناجی نتوانند بود و زعم چنین است که ایشان

فهمیده اند بلکه هدایت منحصر در اهل بیت رسالت بوده اطاعت
ایشان را خارج از اطاعت قرآن نیست موجب نجات است و از اینجا
که اگر روایتی را طریق تصحیح آن و بیان اتصالش بیکی از ائمه معصومین
علیهم السلام ثابت گردد تخصیص کتاب خدا بآن روایت صحیح
معتبر بوده عمل بمدلول آن واجبست و کلام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
را در محاربه معاویه بعد از آن میفرموده که انا کتاب الله الناطق یعنی
منم کتاب سخنگو از جانب خدا و لا شک علم بمضامین کلمات
بینات قرآنی و اطلاع بر مقاصد و مرادات سبحانی مخصوص من به
عصمت و ولایت صحیحه و کامله قلوب زاکیه آن زمره متبرکه مرقوم
رقم کتاب یشهده المقربون گردیده اراده خدائی نگاشته
سینه صافیه آن گروه ذی شکوه عصمت و طهارتست و باید دانست
که چون ظاهر و باطن قرآن و توافق میانه آیات و بینات و رفع
تناقض و تنافی که بحسب ظاهر من الایات واقع است کسی از عهده
تحقیق آن و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و سایر شقوق محکم کلام
بیرون تواند آمد و رخت سلامت ازین دریای مواج بکنار
تواند آورد که از هبوب ریاح مختلفه بمقتضای امواج هالکه احتمالات
واقعه بلنگر عصمت و طهارت استقامت یافته متزلزل نگردد

افهام

۳۱

وکلام و کلام حضرت امیر المؤمنین که بر زبان دوست و دشمن
جاریست مؤید مقام است که والله ما نزلت آیه فی بر ولا بحر
الا و قد علمت انها فیم انزلت و فیم انزلت و در کتب اهل خلاف
براوایت ابن عباس مذکور است که چون آیه قل کفی بالله
شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب نزول یافت
واصحاب از حضرت رسالت بیان صاحب علم کتاب نمودند
حضرت فرمود که صاحب علم کتاب علی ابن ابی طالب است
و تفصیل این قصه و لوازم مدلول آن در رساله مسطور است
واز حضرت صادق علیه السلام نقل است که ثلث قرآن در
بیان حالات و کمالات و خصایص و مزایای اهل بیت علیهم السلام
نازل گشته و ثلث دیگر در ذکر اعادی و دشمنان و بیان
احوال ایشان در منشأ فرو نزول یافته و ثلث دیگر ظاهرش
مشتمل است بر احکام و اوامر و نواهی الهی که علم حقیقت
وکشف آن مخصوص اهل بیت رسالت است صلی الله علیه و آله و باطن آن
متضمن اسرار ربانی و عوارف و حقایق اشیا کما هی است
با اختصاص ازلی آن نیز مخصوص در عصمت و ولایت بوده که
پیرامون غوص آن لجه عمیق نتواند شد و از این کلام فهمیده

که اطلاع بر اسرار و عجایب و غوامض مشکلات قرآنی چون
مخصوص حضرات طاهرین است بنابرین چون بان زمرهٔ
علیه توسل جسته کسی را ارادهٔ اطلاع بر حقایق قرآنی برکوز
خاطر گردد محقق است که به برکت خلوص عقیده بان آستان
ملایک مکان که قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ ساجدان است باندازهٔ
استعداد از آن نصیبی یابد ولکن اگر توسل تام بحبل المتین
محبت و ولایت آن سلسلهٔ رفیعه درست نشده خواهد
که بکتاب خدا توسل جسته راه بحقایق بدست آورد و سالک
مسلک صدق و سداد گردد و اگر بمجرد توسل بزمرهٔ منیعهٔ
معصومین صورت نبندد و کتاب صدق انجام حضرت امیرالمؤمنین
از شواهد این قضیه است که لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و این سخن کاهی درست باشد که جمیع امور زمانه
و احکام متعلقه باحوال نشأتین دین و دنیا و اولی
و اخری تمام در جریدهٔ علوم مرتضوی حاضر بوده تفاوتی
میانهٔ دو نشأ آنحضرت درین خانه و در آنجا تصور
نبندد و همچنین این عبارت نیز از آنحضرت دلیل خصیصه
مرتبهٔ عصمت است بمقام احدی صعود بر مدارج آن

نتوانند نمود زیرا که میفرماید که نزّلونا عن الربوبیة ثمّ قولوا فینا
ما استطعتم فان البحر لاینزف و سر الغیب لایعرف و کلمة الله
لاتوصف یعنی مارا از مرتبهٔ ربوبیت پایین ماند دانست و بعد ازان
انچه استطاعت آن باشد یعنی علم و عرفان بان راه برده باشد
در ما ده ما بگویید که دریا به برداشتن آب تهی نمیشود و اسرار
غیب دانسته نمیشود و کلمة الله بوصف در نمی آید و ازینجهت است
که فرموده که نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریة یعنی
ما اسرار خداییم که با مانت مارا در هیکل بشری گذاشته
و همچنانکه امانت را بمحلی و مکانی که آنجا محفوظ باشد تعلق و رابطه
و بازگشتی باشد ایشانرا نیز باین قالب جسمانی که محل ورود یعنی
ذوات مقدسهٔ ایشان است تعلق بوده از اسرار الهیه آمده
و بنابرین در عبارات فایض البرکات سلسلهٔ علیهٔ مصطفویه
علیهم السلام و التحیة وارد گشته که انّ لنا مع الله حالات هو فیها
نحن و نحن هو و هو مع ذلک هو هو و نحن نحن یعنی مارا با حق تعالی
حالاتست که نظر بان حالات میانهٔ ما و حق تعالی فرقی نیست
و باوجود این حالت او اوست یعنی واجب الوجود و خالق الاشیا
و ما مائیم یعنی ممکن الوجود و مخلوق حق تعالی و بنابرین حضرت ورین

کلام والعلم عند الله اشارت باتحاد صفات و مغایرت ذات
نموده و ظاهر است سبب اتحاد صفاتی بین الله و بینهم است که
بر دوست و دشمن ظاهر است که محبت کامله میانه الله تعالی
و آنحضرت بجایی رسیده که مزیدی متصور نیست و لهذا آنحضرت
رسالت در ماده مرغ بریان باین عبارت دعا فرمود
که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک لیاکل معی هذا الطیر یعنی الهی بیار
به پیش من دوسترین خلق را یعنی کسی را که در میان تمام خلق
او را از همه کس بیشتر دوست داری و احتمال عکس نیز دارد
و دعای آنحضرت مستجاب شده بلا فاصله حضرت امیر المؤمنین
حاضر شد و ایضا در جنگ خیبر و کشتن مرحب آنحضرت حضرت
امیر المؤمنین را بکار بزرگی فرستاد و فرمود که فردا کسی را
میفرستم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او نیز
او را دوست دارند و بعد از آن حضرت را طلبیده روانه
فرمود و بتفصیل مذکور خواهد شد و چون محبت طرفین
در اعلی درجه کمال است و معنی محبت در وجهی از چند وجه
شده و ظاهر است احسن تعاریف و اقرب در بیان معنی هذا المجمل
دخول صفات المحبوب علی البدل من صفات المحب بعنوان الله

صفت طیور

محبوبیت در محب بنوعی که بدل از صفات محب گردد یعنی هرگاه
که صفتی از محبوب در آید صفتی از محب که مغایر آن صفت باشد بیرون
رود و چون محبت بروجه کمال بحصول انجامد جمیع صفات محبوب
در محب ظهور یافته صفات وی از وی بیرون رود و بنابر این
انچه حق سبحانه باعتبار صفات الهیه از زنده گردانیدن و میرانیدن
و علم و قدرت و احاطه بجمیع معلومات و امثال آن و غیرها که بآن موصوفست
باید از بنده خاص و محب باخلاص الله تعالی که امیرالمؤمنینست او نیز قدرت
بر مثل افعال الهیه داشته این ثمره نتیجه محبت طرفین است و وجود
جانبین و بنابرین توان گفت که آنچه از الله تعالی صدور یابد که
مرتبه ربوبیت است و الله تعالی را بالذات حاصلست حضرت امیرالمؤمنین
نیز مثل آن از جانب الهیه اقتدار یافته محل ظهور و موضع صدور
آن گردد و شیخ مقتول در حکمت اشراق اشارتی باین معنی نموده
که لما رأیت الحدیدة الحامیة تتشبه بالنار لمجاورتها و تفعل فعلها
فلا تتعجب من نفس استشرقت و استضاءت و استنارت
بنور الله فطاعها الاکوان یعنی پاره آهن چون در آتش افتد
باندک زمانی رنگ او رنگ آتش و فعل او فعل آتش میگردد
و با وجود آنکه آتش در نهایت صفا و لطافت جوهر و آهن در تیرگی او

اوست لکن به برکت مجاورت ساعتی مظهر آثار آتش شده
افعال آتشی بروی مترتب است بنابرین چه تعجب باشد در ذات مقدس
مظهر منوری که کسب روشنی و صفا و تجرد و استعداد استناره و اناره
از ذات مجرد من جمیع الوجوه نموده و بمناسبات تامه و مشابهات
کامله از نور ذات ربوبیت منور گشته و بعد از آن عالمی از برکت
انوار حاصله وی مستنیر شده از جهتی منیر و از جهتی مستنیر باشند شنیده
باشی که مقناطیس چون جذب پارهٔ از آهن نماید خاصیت خود بوی
کرامت نموده او نیز جاذب پارهٔ دیگر تواند شد لکن اثر مقناطیس
بپارهٔ آهن که اولا جذب نموده بالذات و بباقی بالعرض و فیه دقیقه
لا یخفی علی المتامل و بنابرین کلمات منقوله از آنحضرت مشتمل است
بر عبارت انا الحق انا الباری و امثال آن متضمن دعوای
ربوبیت بوده صدور افعال مزبوره باختیار و اقتدار کسی که
من جانب الله باین اختصاص پذیر است والله اعلم از شیخ بزرگوار
عالیمقدار شیخ روزبهان که در وصف او گفته اند روزبهان
فارس میدان عشق فارسیان را شه ایوان عشق مذکور است
در رسالهٔ موسومه بصراط مستقیم که اگر اهل همت نبوت هادی امت
نبودی و راه نجات بتعلیم ایشان خاطرنشان بندگان نشدی

قرآن

قرآن عزیز وحده از اینمعنی قاصر آمده موجب حیرت سالکان مسالک
ایمان گردیدی زیرا که شاهد دلارای کلام الهی هر لحظهٔ از پس
پرده چهره گشوده هر کس باندازهٔ استعداد خواهش خاطر
ازان نصیبی می یابند و از اینجاست که هفتاد و دو ملت باطل که همگی را
اعتقاد آنست که طریق ایشان مأخوذ از قرآن و مستفاد
از مدلولات آنست و ازین جهت بعضی از مجسمه را بعلت خطاء کلمهٔ
ید الله و عین الله و جنب الله و امثال آن که از لوازم جسمیت است
اعتقاد آنست که الله تعالی جسمیست از اجسام پس اگر قرآن
در هدایت کفایت نمودی بایستی که اختلاف میانهٔ امت
مرتفع گشته همگی بر جادهٔ واحده طالب رضای الهی می بودند
و نیز این سخن آنست که اعجاز قرآنی مشتمل بعضی امور است که
موافقت آیات با یکدیگر و مطابق بودن معنی با صورت
از دایرهٔ عقول بشری بیرون بوده حصول این مقصد بر فرموده
و گفته و نوشتهٔ اوصیای رسول الله و حجة الله علی خلقه است که بر نعت
عصمت منعوت بوده و آنچه گویند و اشاره فرمایند عین ارادهٔ
الهیه و مشیت ربانیه است و چون دانسته شد که هدایت منحصر در ائمهٔ
هدی گشته بر طبق کلام الهی فرموده که انما انت منذر و لکل قوم هاد

و در بعضی روایات و علی لکل قوم هاد و امر هدایت بطریق عقل و نقل
مخصوص خاندان طیبین و طاهرین است پس ذکر قرآن که حضرت
رسالت مقرون باسم عترت طاهره نموده بسبب جواب الست
که اگر حضرت رسالت بدان در عمر عزیز وصیت باطاعت اهل بیت رسالت نموده
تاکید حکایات غدیر نمود ذکر قرآن نمودی بر مراعات آن مبالغه
نفرمودی گمان جهال این می بود که مگر بعد از حضرت رسالت احکام
قرآن منسوخ بوده رجوع بان لازم نباشد ازین جهت حضرت اظهار
آن نموده مجنانچه باطاعت اهل بیت اشاره نموده تاکید تمام فرموده بمتابعت
قرآن که آن نیز عین اطاعت ذریت طاهره است تصریح نمود
دیگر آنکه نماند که مقصود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ذکر قرآن مقرون باسم
اهل بیت این باشد هر که را توفیق رفیق گشته خواهد بعد از فهم
که در قرآن عزیز از ولایت امیر المؤمنین بان تعبیر شده ایت یابد و حق
از باطل تمیز شده حقیقت اهل بیت رسالت و بطلان مخالفان دودمان
ولایت در آینه اعتقادش ارتسام یابد و درینصورت از قرآن
مجید ابواب ایمان و ایقان بر روی وی مفتوح گشته ظاهر گردد
راه راست طریق نجات منحصر در اطاعت ذریت سید کاینات
بوده خلافت رسول و نیابت الهی در روی زمین مخصوص امیر المؤمنین و اولاد

ظاهرین این مظهر تجلیات رب العالمین است حسن بن علی البصری
میگوید که بعد از تتبع تمام چنین یافتم که احدی از انصار عالم رحلت
نموده الا بعد از تعیین وصی و قطع نظر از نص قرانی در امر وصیت
حضرت رسالت فرموده که من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة انشاء الله
که اگر امت را فرموده بلفظ عام خود نیز قیام بان نموده باشد و جمیع
کتب دشمنان مشحونست بذکر آنکه وصی آنحضرت کسی بغیر علی ابن ابی
طالب نبوده و اوصیای انبیای سابقین خلفا و امام بوده اند
پس باید خلفای آنحضرت نیز وصی آنحضرت باشد و در انیمعنی از ناظم خرد
رحمه الله منقولست که بسیار در بوستان هر گونه درخت است
هم زکشت رحمت هم از کشت شیطان ای رهگذری مرد گر رغبت باشد
دهقانش یکی فاضل و دانا بزرگیست در باغ مسوج که بدستوری دهقان
هر چند ستمکاران بسیار شدستند فرزند رسول است در این باغ نگهبان
هر چند بود میوه خوش از ریشه و کرم دهقان همه باغ زریشه نگرمان
هر چند که در خانه تو خانه کنی موش خانه بسپاری تو همین خانه نگهبان
گر زاغ سر باغ زبلبل بستاند دستان نتواند دون نادر دامان
هر چند که مرد ابر بسند هرگز نشود مرد دانا نادان
معنی سخن این شعر دانند بهار بود و از بوی ای گوی نهان

پیغمبر برای بعثت او زیاده آمدست
از بهر تربیت امت مهربان

گویند پیغمبر امت دین را چون رفت ز عالم بفلان داد به بهمان
هرگز نکند ز بکار بداد است سوی ما و شاهان جهان بعد گروهان
باد خرد و داد و نبرد بجهان در میراث بهمان و بهر هیچ مسلمان
یا سوی شما کار بکرد است پیمبر در قول خداوند جهان داور سبحان
از بهر که فرستد حسن خاتم پیغمبرها ای مرد شما در دره ای عصیان
آنگاه شود آگه از این بیهده گفتار کز حسرت غم بشکند کاسه بدندان
این سرمه که خدا بس نکرد است بیهوده مگوی سخن بر سر و سامان
ابرا که زبون بود از بس نکرد است در حلقه ای بردار حالی و تاوان
اما فواید حدیث شریف مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی
ومن تخلف عنها غرق معنی این حدیث ظاهر است و قبل از این نیز اشاره
بآن رفته و حاصل آنست که حضرت رسالت در این کلام صدق انتظام
تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح نموده باین معنی که هر کس در آن
طوفان آن بامان متوسل بآن کشتی شده اطاعت حضرت نوح علیه
اختیار نمود از آسیب طوفان و گرداب خطر پذیرفته نجات یافته و هر
هر که در طغیان طوفان عصیان بکشتی محبت دودمان و اطاعت اهل
رسالت توسل جسته ایشان را در نزول بلا و محنت صوری و معنوی دینی
و دنیوی رجوع و بازگشت در امر محتاج الیه دینی و دنیا یافت در دنیا

دوام

و امام واجب العصمة و الاطاعة و اند ازبکاره و ازین مضمون محروم
بوده نجات از مهلکات دنیا و آخرت یابد و حدیث مذکور مشتملست
بر بعضی از فواید فایده اولی آنکه مضمون عبارت فرخنده ایست مشتمل بر المه
غرض از حدیثین سابقین مستغرق امتی و حدیث انی تارک فیکم
الثقلین چنانکه سابقا باشارت شد همین است که ازین حدیث
فهمیده شد یعنی متابعت اهل بیت ع موجب نجات دین و دنیاست
فایده ثانیه آنکه معلوم و مشخص گشت که عاصیان فرقه ناجیه غیر داخل
دوزخ نگشته گشت چون معصیت را انجبار است از عقوبتی که ارتکاب
عصیان نموده مع سبقت رحمتی غضبی متحقق گردد و ازین جهت باید
که عقوبت عصاة این طبقه در دنیا از نقصان مال و فرزندان و عزا
و خسران ثمرات و غیره چنانکه آیه شریفه و لنبلونکم بشیء من الخوف
و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات اشارت بآنست و محن
در وقت نزع و قبر و سوال منکر و نکیر و هول روز قیامت و غیر آن در
کسر مرة ذکر یافرماید اثر اعمال ایشان بایشان رسانند تا
استحقاق دخول نار انتقام از عذاب و عقاب جهنم نجات یابند و وجه
وضوح این امر از مدلول حدیث قطع نظر از تصریحات که در این امر در روایات
صحیح واقع است آنست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله توسل بذریت

ظاهره را است که کشتی نوح دانسته که متوسلان از آسیب لازمهٔ
طوفان نجات یافتند چنین فهمیده شده که توسل بحضرات ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین نیز خذو النعل بالنعل موجب خلاص از موجبات سخط خدای
جبار السموات شده از دخول جحیم و عذاب الیم و صدق مدلول
محی مشمول کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یاتکم نذیر ایمن و رستگار
گردند [illegible] بالذات اگر چون بعضی از علماء اهل خلاف را توهم آن شده
که عصاة فرقهٔ ناجیه نیز باندازهٔ افعال و اعمال ناشایسته داخل دوزخ
شده بعد از آن نجات یابند مدلول حدیث و مشابهت با متمسکین بسفینهٔ نوح
رفع توهم وی نموده روشن گردانند که چنانچه اهل کشتی نوح اصلا از آن
طوفان متضرر نشده من جمیع الوجوه نجات یافتند متوسلین بمحبت اهل
بیت نیز اصلا دخول نیافته من جمیع الوجوه ناجی باشند [illegible] را بود اگر هر طایفهٔ از
امت که در امور دینیه بغیر اهل بیت رسالت تمسک جسته اطاعت غیر نمودهٔ
باشند حدیث مذکور بمفهوم مفید انست که مستحق عذاب و عقاب بوده
مستغرق دریای بی منتهای عقوبت دائمی باشند زیرا که مشابهت با جمعی
که غرق طوفان نوح شده اصلا نجات نیافتند انمی مستدعی دخول جهنم و حلول
عذاب است والله اعلم [illegible] در ذکر آیات و روایات صریحه الدلاله
بر خلافت بلا فصل شاه ولایت و آن مشتمل بر دو لمعه لمعهٔ اولی در

در بیان آیات داله بر مقصد که مذکور نامه در ذکر روایات متعلق درین
و از جمله آیات بینات قرآنی آیه شریفه انما ولیکم الله است در شأن
نزول این آیه وافی هدایت فهمیده میشود و بسر حد یقین میرسد که آیت
مذکوره جهت بیان نیابت الهی و خلافت رسالت پناهی شرف نزول یافته
و سبب نزول آیه بر وجهی در تفاسیر اهل خلاف مذکور است
که روزی سید کونین در مسجد مطهر نبوی باتفاق اصحاب مشغول نماز شده بود
که بر هیأت درویشی مسکین گرد صفوف بر آمده چیزی سوال مینمود
و هیچکس از اصحاب مسجد نبوی بر درد آن غریب و جراحت مسکنت او مرهم احسانی
و انعامی نگذاشته آن مسکین محروم و درویش مغموم در بین اثنا درگاه کرم
بی علت و رحم بی منت مناجات نموده مسکنت الهی تو شاهدی که از مسجد نبی تو
بیرون آورده خوشدل و خوشحال از مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
بیرون رود و چون حضرت سید در این حالت متوجه رکوع شده بود
سایل مذکور انگشتر از انگشت مبارک آنحضرت کشیده بود دل گشت
و حضرت رسالت از نماز فارغ شده بر تصدق کننده واقف شد
روی بجانب آسمان نموده ابواب دعا افتتاح داده جواهر مقصود را
بانی عبارت در رشته خشوع انسلاک داده که اللهم ان موسی
سألک و قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

[illegible]

یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه
فی امری کی نسبحک کثیرا فانزلت علی قرانا ناطقا سنشد عضدک باخیک
ونجعل لکما سلطانا فاما سئلک ما سئل اللهم وانا محمد نبیک وصفیک
اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی
اشدد به ظهری و در شرح دیوان از احمد حنبل نقل نموده که
حضرت رسالت چنین فرمود که اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی اخی
علیا اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک
کثیرا انک کنت بنا بصیرا حاصل ترجمه این عبارت آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرگاه الهی مناجات می نماید و درخواست میکند
که همچنانکه حضرت موسی علیه السلام از حق تعالی التماس نموده که هرون برادر
واز اهل اوست خلیفه و جانشین و شریک او گرداند که دین موسی
بامداد و شرکت او قوت گیرد و استمرار و استقرار پذیرد و فر بود
که الهی قبول التماس موسی نموده هرون را برادرش بود که خلافت
او نصب نموده دین موسی از تزلزل و اضطراب محفوظ گردانیدی
من نیز پیغمبرم و دوست توام و استدعا آنست که علی که از اهل بیت
و برادر و پسر عم و داماد و دوست منست خلیفه گردانیده و شریک
در تبلیغ و هدایت مسلمانان ساخته وزیر و صاحب اختیار

کردان راوی گوید که هنوز کلام حضرت امام بپایان نرسیده بود که جبرئیل امین
آیت نزول نموده حضرت را بشارت داد که انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکات وهم راکعون و ترجمه آیه شریفه آنکه اگر عنادی و انکار
پیرامون خاطر نفاق پیشهٔ اهل حسد و طغیان گردد است
ولی شما نیست سردار شما و صاحب اختیار و حمایت کننده و نگاه دارنده
از نقصان و خسران دنیا و آخرت الحاصل اولی بتصرف در شما
در کار شما کسی اند خدای تعالی که آفریدگار شما و عالم بمفاسد و مصالح
شماست و بعد از آن رسول او که پیغمبر آخر الزمان و مبین احکام
دین و روشن سازنده حلال و حرام است و یکی دیگر کسانی که ایمان
آورده اند و صفت ایشان آنست که نماز کنند و در وقت نماز
در حالت رکوع صدقه بسائل دهند و این آیه باتفاق دوست و دشمن
آشنا و بیگانه در باره امیر المومنین شرف نزول یافته چنانچه
صاحب کشاف که عمده علمای اهل سنت و حنفی مذهب است ذکر این نموده
و باین اعتراف آورده و علامه نیشابوری که از عظمای شعرا
تصریح بآن نموده و در بعضی دیگر از کتب مثل کتاب حلیه از تصانیف
حافظ ابو نعیم که از اساطین آن طایفه است و کتاب فی ربیع و غیره

نیز مذکوریت یافته و در طریق اهل خلاف از قدمای این طایفه مثل
ثعلبی و غیره منقولست و بر صاحب عقل و دیده انصاف بین واضحست اعدای
خاندان اخوان زمان کور و بی نور شده باشد تو شنیده بخواه
بود که بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین وقت اشتغال بصلوة در حین
رکوع صدقه بسایل داده باشد و اجمعی شنیده که رسول اخوان زمان
شده از حق تعالی استدعای خلافت آنحضرت مثل خلافت هارون
از موسی نموده دعای آنحضرت فی الفور قبول موصول گردیده در این
باب موافق التماس و خواهش خاطر نبوی آیه شریفه نازل گشته خاطر
اشرف از آنجهت بغایت مسرور و مبتهج شده باشد با وجود این
حالات مناقشات نمودن و در معانی متحمل لفظ ولی که قرینه
مقام و التماس اشرف صادق دیگر معانی گردیده بدیهیست عقل حکم
بآنچه مفاد خلافت و امامت نماید مجادله کردن و در این امر
با شاه ولایت خصومت نمودن قرینه اذعان و تمسک عادت کار
بر ترک متابعت مدلولات قرآن و اطاعت وساوس شیطان
و شکی نیست که الله تعالی در نزول آیه شریفه اظهار غایت مبالغه
درباره شاه ولایت نموده اولا او را بکلمه که خود در رسول انه
بان توصیف کرده آنحضرت را نیز بهمان کلمه ذکر نموده تا دانسته کافر

اهل اسلام شود که همچنانکه الله تعالی صاحب اختیار دین و دنیا و رسول الله
نیز مقدم و مطاع و اولی بتصرفست در امور مسلمانان حضرت
امیر المؤمنین نیز بعین الحجه نیز او از رتبه الوهیت و مرتبه نبوت مسلوب بوده
حاکم و امر و ناهی و واجب الاطاعه و مفترض الطاعه بوده تخلف از امر و نهی او
و انحراف از متابعت او مثل برگشتن از خدا و رسول و مخالف امر و نهی
ایشانست و معلوم است که الله تعالی درین آیه اراده معنی از کلمه ولی
جهت ذات ربوبیت و رتبه رسالت نموده که مخالف آن از جهت
امیر المؤمنین مفقود باشد بلکه معنی ولی در موارد ثلث متحد بوده
تفاوتی در آن بملاحظه صورت نه بندد و بنابرین معنی که درین مقام
از کلمه ولی تبادر بذهن می‌نماید منحصر است در امری که افاده وجوب
اطاعت و متابعت اوامر و نواهی نموده چنانکه مستحق حکومت
عبادت و نسق امور ایشان ظاهرا و باطنا صورةً و معنیً دینا و دنیا
بالله تعالی و حضرت رسول الله متعلق است بآنحضرت نیز توقف از عقل
درینمقام متعلق نیز است و علامه نیشابوری بعد از ذکر روز تصدق
و بیان نزول آیه مبارکه و اطلاع بر مجادلات اصحاب خلاف حیف افاده
نموده که و المناقشة فی امثال ذلک تطویل بلا طایل یعنی مناقشه
درین قسم از امور در از نصب ولی بابده است دیگر از تعظیم

آنحضرت در آیه شریفه است با وجود تفرد حضرت در امر صدقه
بر وجه مذکور الله تعالی اشارت بذات وحدت سمات آنحضرت
بصیغه جمع نموده چنانچه در لهجه عجم بشخص واحد خطاب نمایند و گویند
که شما و صاحب کشاف در وجه اتیان الذین بصیغه جمع میگوید که انما اتی
بلفظ الجمع و هو لعلی علیه السلام لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا
مثل ثوابه یعنی بسبب جمع است که بنی آدم رغبت نمایند بمثل آنکه
از حضرت امیر المؤمنین صدور یافته در وقت نماز صدقه داده
تا مثل ثوابی که جهت آنحضرت از درگاه ربوبیت معین شده بمردم
دیگر عاید تواند شد بنابر مماثلت فعل ایشان با فعال آنحضرت
چون متضمن ثوابی از جهت خاص کرد مثل این از سایر الناس بی
قیاس است قیاسیست مع الفارق و آنچه در بعضی از کتب علمای
امامیه مسطور گشته در وجه صیغه جمع آنست که بقیه حضرات ائمه
از حسن بن علی تا محمد ابن الحسن صاحب الزمان هم که در وقت
نماز و حالت رکوع صدقه بسایل داده اند و مدلول کلمه مشتمل
بر صیغه جمع اشارت بفعل حضرات طاهرین کلهم اجمعین است
و تحقیق آنست که غرض آلهی از اظهار آنحضرت تعلق یافته
چنانچه در سوره توبه فرموده که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا

و این نیز از خصایص آنحضرت است

في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و بزرگان
مخالفين مثل ثعلبي و سدي و عتبه و غيرهم تصريح نموده اند كه مراد
علي ابن ابي طالبست پس معلوم شد كه سنة الله درباره آنحضرت
چنين جاري گشته كه چون آنحضرت عند الله متصف بوصفي بود
ذكر آنحضرت مظهر او مشعر آنها يد اثبات بصيغه جمع نموده ازين جهت
تعظيم آن عالي مرتبه بجاي آورد   غزالي را درميان بزرگان
اهل سنت بحجة الاسلام مشهور گشته در كتاب سر العالمين
تصريح نموده كه انگشتري كه حضرت امير المومنين بسائل شفقت فرمود
خاتم سليمانيست كه دو نفر از جن كه در خدمت سليمان بودند
بدست آورده بحضور رسول آخر الزمان نموده اند و آنحضرت
بشاه ولايت عنايت نموده جن و انس حاضر آمده مشاهده
آنحال نمودند و عبارت وي اينست كه تحضر الجان والناس يشاهدون
وينهدون و چون مقارن آنحال وقت نماز ظهر شده صفوف
اصحاب آراسته شده متوجه نماز گرديدند حضرت حق تعالى جبرئيل را
بصورت سائلي مصور گردانيده داخل مسجد رسول الله گردانيد و از
كسي بهره نيافته بعطاء آنحضرت مسرور گشت و حاصل آنكه انگشتري
خاتم سليماني بود و سائل جبرئيل بود و چون از نماز فارغ شدند

آیه شریفه نزول یافت و با وجود این حالت خیالات دشمنان
این خاندان درین باب چون معجزات و سحر کلیم است و سایر
از آیات بینات قرانی آیه مباهله است و این کلمات
علی سبیل الاجمال آنست که سرداران نصاری که یکی عاقب و یکی
سید نام داشت با حضرت رسالت در باب عیسی علیه السلام منازعه
نموده گفتند ایشان آن بود که چون عیسی علیه السلام را پدری از نسبت بشری
حسب بوده صحیح تواند بود ظهوری ندارد پس باید که الله تعالی را
ابوت وی حاصل بوده باشد و از جهت عیسی را بنده خدا گفتن مستلزم
سوء ادب و کرومة آن حضرت است تا آیه شریفه ان مثل
عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب نزول یافت یعنی خلقت
عیسی مثل خلقت آدم است که وی از خاک خلق شده و مراد
آنست که بی پدر و مادر از خاک خلق تواند شد عیسی علیه السلام که مادر دارد
و اگر بی پدر خلق شود استبعاد نباید نمود و بعد از آن فرمود
که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع
ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین معنی ظاهر آیه والله اعلم این است
که بعد از آنکه طریق خلقت عیسی علیه السلام معلوم شد اگر دیگر حجت گیرند

نبوا

قبول نمایند بگواهی باشند یعنی متوجه شده با ما اتفاق کنید در اینکه
بطلبیم فرزندان شما را و زنان ما را و زنان شما را و بطلبیم نفس
خود را و نفس شما را پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که دروغ
گو باشند و بعد از نزول آیه مبارکه حضرت ایشان نیز از این حالت
خبر داده امر مباهله بروز دیگر قرار یافت و بنا برین اراده روز
دیگر صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کشان چون نفس جز
از کلواهی من خسرو زرین قباب مشرق آفتاب دامن همت
و صفحات زمین زرافشان نموده کمر اطاعت و فرمانبرداری
اهل افراز مان بر سر بسته بیرون دویده باستقبال
موکب جلال نبوی بر ابلق صبا سیر فلکی برآمده و درین حالت
عالم که از جانب الهی بطلب نمودن فرزندان و زنان و هر که
بمنزله نفس نفیس آنحضرت تواند بود مأمور شده بود از جهت
باتفاق نفس نفیس آنحضرت که عبارت از شاه ولایت است و فرزندان
فرزندان گرامی یعنی حسنین علیهم السلام و فاطمه صلوات الله علیها
مرا از کریمان و حد کسانی که مماثلت بیرون کرده همگی در تحت عبای
نبوی جای نموده روانه گردیده و درین امر نمونه از مخدره معنونه
کوچکترین فرزندان یعنی اقوى السبطین و امام خافقین ابی عبدالله

فرزندان ما را

الحسین را باجان شیرین توامان و با حیات صوری همعنان است
در قلب جای داده یعنی در آغوش آورده و همیشه بنور قدوم آراسته
نصرت لزوم امام ثمرة العلی ابن محمد الحسن صلوات الله علیه
ساخته و چون پیروی آنحضرت از شرایط خلافت از جهت مناسبت شاه ولایت را
باتفاق سیدة النساء در پس سر قرار داده و پشت امید بجای
آن عالی منزلت قوی گردانیده با این شوکت و جلال و هیبت و اقبال
بقصد ابتهال بدرگاه ملک متعال بیرون فرموده و در تفسیر کشاف
از عایشه مذکور است که قبل از توجه بمباهله حضرت عبائی که بعضی ازان
سفید بود و بعضی سیاه بر کتف مبارک داشت و حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه و حسنین علیهم السلام داخل شده مجموع بیکجا بودند و نوع
آل عبا که شنیده عبارت از ایشانست و صاحب کشاف میگوید
که اتی رسول الله و قد غدا محتضنا الحسین آخذا بید الحسن فاطمه
یمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول اذا انا دعوت فامنوا
فقال اسقف نجران یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو شاء الله
ان یزیل جبلا من مکانه لازاله فلا تباهلوا فتهلکوا و ترجمه عبارت
وی اینست که حضرت رسول الله در وقت مباهله حضرت امام
حسین را در کنار خود در آورده و دست امام حسن را در دست

در ظاهر و باطن

مبارک

مبارک داشت و حضرت فاطمه علیها السلام از پس سر مبارک حضرت
و حضرت امیر المؤمنین از پس سر خیر النسا برین ترتیب بیرون رفتند
و حضرت پیغمبر فرمود که چون دعا کنم شما آمین بگوئید و چون اسقف
که سردار آن طایفه بود ملاحظه این امر نمود جرات مباهله ننمود
بطایفه خود گفت که بدرستی که من روی چند می بینم که اگر الله تعالی
خواهد که کوهی را از مکان خود بردارد بایشان بر میدارد
مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و میان ایشان و حضرت مصالحه شد
بر وجهی که در محل خود مسطور است و مراجعت نمودند [illegible] استدلال
از آیه شریفه بر استحقاق خلافت آنحضرت بدو طریق صورت
پذیر است [illegible] آنکه بر اهل عقل خفائی ندارد که غرض از
مباهله اظهار اجابت دعا و غلبه اعدای دین و ظهور حقیقت
دین نبوی و اثبات مقامات قرب الهی و امثال این قسم از
امور است و درین هنگام ناچار است از اتفاق جمعی که
بر زواید حالات و کمالات و اعزاز درگاه الهی و مناسبات
تامه میانه ایشان و میانه سید البریه بر وجهی که اکمل ذوات
نفسه و افضل اشخاص مقدسه بوده مقربان درگاه و محرمان بارگاه
اله باشند و از نجهت و اظهار این حالت حضرت رسالت

باقی اصحاب کبار از عطای مخصوص خود در آورده و بنابر قرب
منزلت و علو مرتبت ایشان نزد الله تعالی بدعا و بلوغ ایشان
مستظهر بوده دیگری را از اصحاب و اقربا درین امر جلیل ایشان
ندیده و بمشارکت احدی درین باده با ایشان رخصت نداده
متوجه مباهله گردید و ازینجا معلوم و متیقن و واضح و بین است
که اصحاب مباهله اورع و اتقی و اعلم و اکمل و اقرب منزلتان
و احسن محبان و محبوبان الهی بوده و بشرف اختصاص ساحت
کبریائی سرافراز گشته بنوعی از ما عدا امتیاز اندرا دیگری از
اشخاص بر ایشان امیر و امام و مقدم و صاحب اختیار نبوده اند
و بنابرین اختصاص ایشان بمرتبه خلافت و رسالت و تقدم
ایشان درین امر بر سایر امم امریست که اهل عقل و ادراک را
مجال تأمل نبوده نگاشته اوراق قلوب زاکیه خالی
از عداوت اهل بیت رسالتست و صاحب کشاف با وجود
غلو و حمایت مذهب ابو حنیفه بعد از ذکر این آیت چنین
میگوید که و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اهل الکساء و
با وجود این حالت هرکه مضایقه در امر خلاف ایشان نموده
انکار عقل او نموده از دشمنان دین و معاندان ملت خیر البشر

کسی را

المرسلین است [illegible] از آیهٔ مذکوره بر خلافت ولایت پناه

آنست که حق سبحانه امر فرمود که پیغمبر در امر مباهله فرزندان

و زنان را و نفس خود را طلب نماید و معلوم است که مراد

از نفس درین مقام غیر شخص پیغمبر است زیرا که داعی غیر مدعو است

پس مراد کسی خواهد بود که مساوی آنحضرت تواند بود و بر علی ابن

ابی طالب اقتصار نمود و از اینجا فهمیده شد که الله تعالی حضرت امیر المؤمنین را

بنفس رسول الله تسمیه نموده و بنابرین باید که آنحضرت در حالات

و کمالات علم و عمل و دانش و بینش و اطلاع بر اسرار نبوت و احکام

شریعت و ملت آنچه خاتم الانبیا از درگاه الله بآن امتیاز از ما عدا یافته

سوای مختصه تمامی میانه حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین

مشترک بوده از آنجهت دوئی و جدائی متصور باشد و چون

حضرت سید الانبیا افضل نوع بشر بوده و درینمعنی تأمل نیست باید

امیر المؤمنین که بمنزلهٔ نفس نفیس آنحضرت است او نیز افضل از ما عدا بوده

مخصوص باین رتبهٔ عظمی باشد و عقل تأملی نیست که با وجود اکمل اعلم

اورع اتقی افضل من جمیع الوجوه کسی دیگر سزاوار جانشینی رسول

نبوده این امر بحکم عقل و نقل با آنحضرت اختصاص دارد و چون

این دانسته شد باید دانست که چون اجماع اهل اسلام منعقد شده

که حضرت سید البشر افضل از جمیع انبیا و مرسلین است و ثابت شد
که حضرت امیر المؤمنین مساوی حضرت رسالت بوده تفاضلی فیما بین
متصور نیست پس بمقتضای مساوی الافضل افضل حضرت امیر المؤمنین
نیز از جمیع انبیا افضل باشد و بنا برین آنچه علامهٔ نیشابوری
در تفسیر خود از بعض معاندین نقل نموده که چون پیغمبر افضل انبیاست
افضل از غیر نبی نیز باشند و حضرت امیر المؤمنین چون در زمرهٔ غیر نبی
داخل است باید که پیغمبر افضل از آنحضرت باشند و در صورت تساوی
میانه هر دو ولی منتفی شده افضلیت حضرت امیر از انبیا ممنوع باشد
این حکایتیست بطریق مغالطه زیرا که چون تساوی حضرت امیر المؤمنین
بامر الهی با حضرت رسول در همه ظهور یافت بنا برین افضلیت نبی
از ما لیس بنبی مسلم است در ما عدای امیر المؤمنین بنا بر ثبوت نفسیت
پس کبرای مقدمتین مخالف ممنوع و ظاهر البطلان بوده استدلال
مذکور باطل باشد ... چون افضلیت شاه ولایت از سلسلهٔ
انبیا و سایر مقربان درگاه الهی درست شد و حق سبحانه آنحضرت را
نفس نفیس نبوی نام نهاده معنی افضلیت او بر انبیا خاطر نشان
اصحاب ادراک گردد باید دانست که احادیث مرویه
از طرق موالف و مخالف که افادهٔ افضلیت آنحضرت از زمرهٔ

انبیا

فایده

انبیا نماید بسیار است که حذر امن طول الکلام بر قلیلی از آن
اقتضا می نماید و از انجمله در رسایل طرفین مذکور است
خصوصا کتاب اخطب که چون در لیلة المعراج صفوف انبیا علیهم
استقبال خاتم الرسل می نمودند خطاب مستطاب الهی شرف
صدور یافت که یا محمد سل الرسل بما ذا ارسلو یعنی یا محمد
سوال کن از پیغمبران از سبب ارسال ایشان بخلق و چون
حضرت رسالت بر طبق امر الهی از ایشان سوال نمود در
جواب فرمودند که بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار
بنبوتک و الولایة لعلی ابن ابی طالب یعنی غرض از فرستادن
ما بخلق این بود که اقرار کنیم بوحدانیت الهی و رسالت محمدی و ولایت
علی ابن ابی طالب و ظاهر است که چون مترتب بر بعثت انبیا اقرار
بولایت علی مرتضی است در هر تفاضل میانه آنحضرت و سلسلهٔ
علیا انبیا علیهم السلام معلوم است که از طرف آنحضرت خواهد بود
و این روایت در کتب موالف و مخالف ذکر یافته و از کثرت تکرار
آن در متون اوراق کتب مخلوق شیخ زاده لاهیجی نیز در شرح
گلشن راز بیان نموده و در رساله دره بیضا مذکور است که
عبدالله عمر از حضرت سید العابدین صلوات الله علیه سوال نمود که حسن

که اعتقاد تو آنست که چون ولایت جدت علی مرتضی را بر یونس علیه السلام
عرض نمودند فی الجمله تأمل نمود ازین جهت حق سبحانه او را مدت چهل
شبانروز در شکم ماهی نموده و استغفار اشتغال داشت تا بتوبه وی
مقبول گشته از آن ظلمات نجات یافت و چون حضرت تقریر
این حکایت نمود و عبد الله طالب دلیل بود حضرت چشم او را
بعصابه بسته بعد از لمحه گشودن آن اشاره نمود و عبد الله
خود را بر کنار دریای عظیم متلاطم امواج ملاحظه نمود و چون
عبد الله را از دهشت عظیم روی نمود متشبث باذیال حال و جلال
آنحضرت گشت و هنوز بر صرافت طلب دلیل باقی بود حضرت
خطاب بدریا نموده فرمود که ایها الحوت و چون نوبت دیگر
تکرار این کلمه نمود ماهی عظیم جسیم سر از دریا بر آورده گفت
لبیک لبیک یا ابن رسول الله و چون حضرت از حقیقت خلقت
وی سؤال نمود در جواب گفت که منم آن ماهی که بامر الله تعالی
یونس در بطن من چهل شبانروز مسکن داشت و سبب آن بود
که در ولایت جدت علی مرتضی فی الجمله تأملی نموده بود و عبد الله
مذکور ملزم شده بحالت خود معاودت نمود و با وجود
این قسم از اخبار وجوه تفضیل در غایت توضیح است و در کتاب

دریاب

بجانب

ابن طلحه شامی شافعی مذکور است از بیهقی که از اکابر اهل سنت است
و وی از حضرت رسالت نقل نموده که فرمود که من
اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی
ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی ابن ابی طالب یعنی هر که خواهد که نظر کند بادم صفی علیه
در علم او یعنی در وصفی که بهترین اوصاف اوست و آن عبارت
از علم اوست پس باید که کمالات آدم علیه السلام که بر دیگر انبیا از
آن جهت رجحان یافته علم است که دیگری در آن امر مثل آدم نبوده
اگر کسی خواهد که کیفیت و کمیت و حقیقت آن معلوم وی گردد بعلم حضرت
امیر المؤمنین که مثل علم آدم علیه السلام است رجوع نماید و فاضل
علامی کرمرودی در همین مقام در یکی از قصاید خود بیتی دارد
اگرچه هست بصورت ترا پدر آدم ولی بکار رسد سر بابو الف
و مغز و ثمره حدیث اینست که اگر حقیقت تقوی نوح می خواهد که بداند
بان معنی که در علم آدم مذکور شد نظر بتقوای علی ابن ابی طالب ع نماید یعنی
بهترین صفات کمال نوح که بان از زمره انبیا ممتاز است تقوی است
که تقوی علی ابن ابی طالب مثل آنست نه دیگری و همچنین حلم ابراهیم
و هیبت موسی و عبادت عیسی ازین قبیل است که هر کدام از صفات

بابای

مذکوره که یکی از انبیاء سابقین اختصاص یافته حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
جامع جمیع صفات مذکوره است و مضمون روایات مذکوره با بعض زواید
حسنه در کتاب فردوس از حضرت پیغمبر برین وجه ذکر یافته من
اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعته والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل
فی عظمته والی آدم فی هیبته والی نوح فی صبره و دعوته والی ابراهیم
فی سخاوته والی سلیمان فی ملکه و عظمته والی موسی فی شجاعته و
الی عیسی فی سیاحته والی محمد فی شرفه و منزلته فلینظر الی علی ابن ابی طالب
و مضامین مذکوره مفید آنست که آنحضرت جامع جمیع امور ممکنه
بشریه است بر وجهی که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات
هر یک از انبیا بوده باقی صفات حاصله آنحضرت خالی از
معارض و مماثل در آن نبی باشند و برین تقدیر باید که آنحضرت
از حیثیت جامعیت افضل زمرهٔ مقدسهٔ نبویه باشند و از اینجاست که
عقیدهٔ اصحاب کشف آنست که کمالات انبیا از خاتم الانبیا مأخوذ است
و خاتم الانبیا درین امر بخاتم الاولیا رجوع میکند و چون ولایت
باطن نبوت محمدیه است چنانچه نبوت ظاهر ولایت است
و ازینجهت تفاوت میانه نبی و ولی نبوده در کمالات ذاتیه
و صفات بشریه و تفاضل میانه خاتم الولایه و باقی انبیای سابقین

و حدیث مشهور جاریست بر زبان دوست و دشمن که در حرب خندق
حضرت رسالت فرموده که لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین
ان خیر من حیث العموم شامل جمیع انبیاء و اولیاست و ظرفه است
که شارح مواقف روایت سابق من ارا و ان ینظر الی آدم را نقل نموده
و حاصل اعتراض و استبعاد او آنست که بنا بر حدیث مذکور لازم آمد
که علی ابن ابی طالب افضل از انبیا باشد لمشارکته و مساواته
لکل منهم فی فضیلته و اختصاصه بفضیلة الآخرین والاجماع منعقد قبل
ظهور المخالف علی ان الانبیاء افضل من الاولیاء حاصل کلام آن
دشمن خاندان نبوی اینست که چون حضرت امیرالمؤمنین با هر یکی از انبیا
در فضیلت مخصوص آن نبی شریک و مساوی باشد و اختصاص بفضیلت
دیگران نیز داشته باشد چنانچه در علم مثلا مساوی آدم بوده در
تقوی و عبادت و هیبت و حلم و غیر آن که مخصوص پیغمبران دیگر است
شریک ایشان باشد و همچنین نسبت بهر پیغمبری چنین باشد لازم آمد
که افضل انبیا باشد و بعد از آن میگوید که این خلاف اجماع است
پیش از آنکه خلاف ظاهر شود و اعتراض معاند مذکور سرتاپا هیچ
خارج از دایره آداب است زیرا که بعد از آنکه در طریق دوست
و دشمن روایتی معتبر بعبارتی مخصوص منقول بحضرت نبوی

نقل شده باشد که مراد از تواتر همین است استبعاد در مدلول
آن نمودن مکابره با بهم کردن و اعتراض بر و نمودن است و اینکه
میگویند خلاف اجماع است قاعدهٔ ذمیمهٔ ایشان معتقد است اگر چه
در نفی و اثبات چیزی از ایضاح آن بر وجه وجیه عاجز آیند دست
بدامن اجماع استوار سازند کدام اجماع در کدام زمان بر سر
آن منعقد شده خلاف قول وی از زمان قدیم الی الان اجماعی
فرو نما چه است و طرفه اینکه آنچه مطلب زمرهٔ امامیه است از نص
و اجماع و روایت متواتر ثابت نموده اند و آن عبارت از
افضلیت شاه ولایت است از جمیع مخلوقات الا رسول آخر الزمان
اینها نیز البغیه مقصد نام نهاده مادهٔ استبعاد کرده اند و
ما هذا الا البعد هم عن طریق الهدایة و استبعاد هم عن مدلول
الروایة والدرایة و هو عین الغوایة و محض الضلالة و الغباوة
و از آنجمله در کتاب مصباح الانوار شیخ الطائفه ابی جعفر الطوسی
قدس الله سره العزیز از طریق اهل خلاف نقل نموده که در لیلة المعراج
عبور حضرت بر حظیره از حظایر قدس واقع شد محل اقامت
و استیطان حضرت خیر البشر بود و از جمله امور عجیبه آن مکان مقدس
درختی بود کثیرة الاغصان والاوراق که بعوض برگ پستان

که

گوسفند بعضی پر از شیر و بعضی با شیر و بعضی متوسط من الارض
از آن درخت انسلال یافته و چون حضرت پیغمبر از حضرت خلیل از
حقیقت آن سوال نمود در جواب فرمود که حق تعالی شیر اطفال شیعیان
امیرالمؤمنین را ضمن نموده‌اند و از الجمله غذا وجود من بوده ولی بوده والتماس
که من نیز در خریطه شیعیان امیرالمؤمنین منخرط گشته بمهر پستان آن شجر
داشته باشند مامور کردم از آنجهت تولیت این بقعه مبارکه و حظیره
مقدسه مشتمل بر غذای اطفال شیعیان آنحضرت بمن مرجوع گردیده
تعلیم انعام اعجاز انتظام و صاحب عقل صحیح و فکر درست می‌باید و میداند
که صاحب اینمرتبت عالیه و مرتبه رفیعه افضل ما سوی الله خواهد بود الا
ما استثنی بدلیل و چون حضرت جامع جمیع کمالات و حالات
انبیا سابقین بوده صفتی که موجب مزیتی تواند بود از دایره احاطه
آنحضرت خارج نیست از آنجهت در بعضی از سوانح و وقایع بعضی
که هر یک از انبیا قطع نظر از کمالات نفسانی که ذکر یافت بآن
اتصاف یا ابتلا یافته‌اند آنحضرت نیز بمثل آن مورد و ورود آن
شده چنانچه مذکور میشود اما مشابهت آنحضرت با خضر
در آنچه حق تعالی ذات نبوی را بالبحر وصف نموده بلکه ذات نبوت را
بذکر آن منعوت ساخته حضرت امیرالمؤمنین در کلام الهی بهمان

عنوان موصوف گردیده چنانچه پیغمبر ما مذکر العزة الله ولرسوله
وللمؤمنین مراد از مؤمنین درین مقام آنحضرتست چنانکه از ثعلبی
مذکور است و ازین قبیل است انما ولیکم الله که سابقا فی الجمله
مذکور یافت و همچنین اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و همچنین آمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا ان الله هو مولاه
و جبرئیل و صالح المؤمنین و در اکثر کتب اهل خلاف مسطور است
که مراد از صالح المؤمنین آن نقطه دایره صدق و یقین است
و همچنین شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم و مراد
از اولوا العلم باعتراف مخالفین حضرت امیر المؤمنین است
و همچنین والذی جاء بالصدق و صدق به که کلمه اولی اشاره به
و کلمه ثانیه اشاره بوصیست و مثل آنست قل جاء الحق که مقصود
حضرت رسالتست و در موضعی دیگر و لو اتبع الحق که مراد حضرت
شاه ولایت است و در محلی دیگر اشاره بمرتبه الوهیت نموده
که هو العلی العظیم و بمرتبه نبوت انک لعلی خلق عظیم و در
موضعی دیگر عم یتساءلون عن النبأ العظیم و مشهور است که مراد
آنحضرتست دیگر الله نور السموات و فرموده که قد جاءکم
من الله نور که مفسران تصریح نموده اند که مقصود حضرت رسالتست

و السراج

وبعد از ان فرموده که واتبعوا النور الذی انزل معه و کثیری از حکما را
اعتقاد انست که غرض از نزول آیه امر باطاعت آن ولایت است
بر سبیل وجوب چنانچه از ثعلبی و غیره نیز ذکر یافته و مشهور است
که در تعاریف حضرت ادریس گفته اند که واضع خط او است و نسبت
وی با ادریس از انجهت است که کتب منزله را امید است و کتب معتبره
طرفین ذکر یافته و بدرجه ظهور پیوسته که آنحضرت چون متولد شد
در همان ساعت کتب منزله از زمان شیث تا زمان عیسی که صد و
بیست کتابست تمامی را بر وجه ادا املا فرموده که اگر انبیای سابق بعینه
حاضر میبودند معترف میشدند که آنحضرت به از ایشان میداند
و بعد از خواندن کتب منزله قرآن عزیز که هنوز نزول نیافته بود
آنرا نیز تلاوت فرمود و از حضرت رسالت نقلست که چون قرآن
بر آن حضرت نازل گشت فرمود که حرفا بحرف همانست که در
روز ولادت از امیر المؤمنین بشنیده و اگر وضع خط از ادریس
نقل شده عالمان معترف اند که جمیع علوم از آنحضرت ماخوذ شده
و منبع و معدن تمامی علوم است و اما مشابهت آنحضرت با نوح مذکور است
که الله تعالی جهره و مرتبه در قران ذکر نوح نموده که اول آن ان
الله اصطفیه و آخرش رب لا تذر علی الارض است و انچه از او

بخصوص
ذکر امیر المؤمنین نموده قطع نظر از مجموع اهل بیت هشتاد و نه نوبت
تکرار یافته و در ستایش حضرت نوح واقع است که او را
از زیادتی نوحه نوح نام گذاشتند و در تعریف حضرت فانت
آناء اللیل و اطراف النهار فرموده و نوح را عبداً شکوراً فرموده
و در ستایش امیر المؤمنین بهمین مضمون کان سعیهم مشکوراً فرموده
و آیهٔ کریمهٔ و جعلنا لهم لسان صدق علیا بر آن افزوده و همچنانکه
کشتی نوح سبب نجات از طوفان گشت سفینهٔ نجات عالمیان
از آتش دوزخ محبت آن ولایت است و اما مشابهت با حضرت
خلیل علیه السلام علی ابراهیم جهت خلیل الله و سلام علی آل یس جهت
آنحضرت و آنحضرت را نسبت بخلیل الله نموده و شاه ولایت مسمی بولی الله
گردید و حضرت خلیل در قرآن باسم امام مذکور است که انی جاعلک
للناس اماماً و در آیهٔ کرسی احصیناه فی امام مبین اشارت با آنحضرت
فرموده و خطاب بحضرت خلیل نمود که طهر بیتی للطائفین و خاندان
ولایت را اندازهٔ تعالی مطهر ساخت و آتش زبانه بر خلیل سرد و بی
اثر شد و آتش آفت بر محبین آنحضرت حرام گردانید چنانکه
خلیل بعضی از اصنام را شکست آنحضرت سعید و شهید است بزرگترین
آنها بتی بود موسوم بهبل تمامی را بشکست و حضرت خلیل فرموده

از

که رب ارنی کیف تحیی الموتی او آنحضرت میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و اما مشابهت با کلیم الله در امور کثیره است از انجمله چنانچه
حفظ موسی در طفولیت از فرعون و در سن کهولت از طوفان
نمود حفظ آنحضرت در گهواره از اژدها نمود که بقدرت الله تعالی
آنحضرت در انوقت اژدها را از هم درید و در سن کهولت
چون دجله فرات طغیان نمود بر وجهی که کوفه مشرف بر غرق
گردید حضرت بر استری سوار شده در آن دجله متهور عظیم الخطر
داخل گردید بنوعی که فریاد از بزرگ و کوچک برخواست و بعصاء
مبارکه که در دست داشت دو مرتبه بان دجله اشارت نموده در
ساعت از تموج و اضطراب و تجاوز از حد اعتدال فرو نشست بنوعی
که ماهیان که در ان دجله جای داشتند تمامی ظاهر شده برآن
حضرت سلام نمودند و در بعضی از رسایل ارباب کشف و تحقیق
مسطور است که حضرت موسی ع در انفلاق دریا دو مرتبه عصای
اعجاز انتما بر وجه ضرب و تادیب حواله نموده شکافته نگردید تا مرتبه سیم
دست دریا نوال منبع خصال مرتضوی متوجه انفلاق آن شده
متفرق گردید و میگویند که آنچه در کلام صدق انتظام آنحضرت وارد است
که انا الصاحب الطوفان الاول و انا الصاحب الطوفان الثانی

اشاره بحکایت مذکوره است و بدعای حضرت موسی طالبوا احیا نمایند
و آنحضرت بعنایت الله تعالی و حسن اقتدار ه افراد متعدده منکره
اموات را لباس احیا کرامت فرموده بنوعی که در کتب معتبره
مذکور است و خصمای موسی و هارون منحصر در فرعون و هامان
بودند فراعنهٔ امت نبوی که بشماره و حساب در نیاید خصومت
با آنحضرت و اولاد معصومین طاهرین آن ولایت مآب نمودند
و اگر دشمنان موسی علیه السلام در دنیا فقط غرق دریا گشته عقوبت ایشان
لمحهٔ بیش نبود اعدای شاه اولیا غریق دریای آتش بی منتهای درکات
جحیم گردیده بر طبق القیا فی جهنم کل کفار عنید باشاره حق تعالی
مقیم آن مقام گردیدند و اما مصابرت حضرت ایوب بر آزار
و اذیتها که از بسیاری کرم در بدن مبارک آنحضرت
جای نموده بود زیاده از نه سال نبود و مصابرت حضرت
بر بلیات و اذیتها که از حیات و عقارب و کرمان
مختلف گزنده درندهٔ بنی امیه و بنی مروان و تابعین در عرض سال
زیاده از انست که ظرف بشر از محن دنیوی توان شد و لهذا
فرموده که صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی و اگر حسین در
راه خدا مرتبه شهادت یافته آنحضرت در جهاد فی سبیل الله

بود

بعد از آنکه لحظ ملحوظ نفس النفیس و ذات اقدسش بنا بر تجرّع کاسات
تحمل زحمات واقعه از کفره و فجره و توابع ایشان بتبع ید ربیع
مشاهده غصب حقوق آن والا رتبت که در جمیع ازمنه ایام
حیات صوری آنحضرت استمرار پذیرفته بود گشته طریق وثیق دیگر دار
در رضای پروردگاری شده بود اقوال مردم در عالم صورت نیز
بضربت ابن ملجم ملعون که در دایره جانسپاری او در خدمت الهی
چاشنی شربت خوشگواری داشتی چنانکه فزت و رب الکعبه
از آن خبر میدهد درجه شهادت یافت و اما یونس علیه السلام
بالتقام ماهی ابتلا یافته مرویست که سبب آن تامل در ولایت
آن والا رتبت بود که بر او عرض شده در قبول آن متقابل بود
و یونس علیه السلام مبعوث شده بجماعتی که صدهزار یا بیشتر باشند و اکثر
امام عالمیان وجه خدا بر جمیع ظواهر ضمایر و ادعیات
و اما یحیی علیه السلام پیش نافذ بکلمه و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا
و آنحضرت جمع بین الامرین در حالت واحده نموده باختصاص
ولایت مطلق مخصوص گشت که انما ولیکم الله الآیه و داود
علیه بقتل جالوت ممدوح و ممتاز است و صنادید و ابطال
قریش اگر کشته ذو الفقار مهارت آثارش نمیشدند

اساس دین نبوی استحکام نیافته افتاب عالمتاب شرایع ملت
مطهره در حجاب سحاب توقف و تاخر از تاثیر اشعه لمعات
فیض آیات بر در و بام تکالیف متعلق بعامه کاینات باز
آمده قلیل التاثیر نمودی و در کتب اسرار کشف و تاویل مذکورست
که قاتل جالوت صاحب ذو الفقار است و حکیم ثنایی گوید

ذو الفقاری که از بهشت خدای
بفرستاده بود زنگ زدای
چون نه از سرکب بود از ایمان
آزو کافر گنیش یکسان بود

و از حضرت داود در قران مجید مذکور است که الحمد لله
الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین. و این مدعا ثبت
من حیث الظاهر خالی از وجود دلیل حق سبحانه در باب انتجاب
میفرماید که فضل الله المجاهدین و در قرآن از حالات داود
ذکر یافته که آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و بانحضرت اشاره فرموده
که قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و اما حضرت
سلیمان عم از حق تعالی خاتم ملک لا ینبغی لاحد طلب نمود در رب
هب لی ملکا میگفت و امیر المؤمنین ایمان خاتم را ابتنار فرمود
تصدق فرمود و اما حضرت صالح حق تعالی ویرا ابشد ایران
اختصاص داد و بحضرت امیر المومنین نیز من جانب الله بصالح المؤمنین

مسمر گردید و اما علی علیه خلقت وی روحانی بود و خلقت آنحضرت
نورانیست چنانچه تفصیل آن در غیر این اوراق مذکور است
و مادر عیسی وقت ولادت از بیت المقدس بامر الله تعالی
بیرون آمد و مادر آن ولایت بامر الله تعالی داخل کعبه معظمه
گردیده تا سه شبانروز در ان مکان ملایک آسمان
مهمان خوان احسان الهی بوده بعد از انقضای سه روز
بیرون آمد به همین تفاوت راه از کجاست تا بکجا و نیز — کورست
که علی در شکم مادر بقرائت تورات قیام نمودی و آنحضرت
نیز در شکم مادر با مادر مکالمه نموده او را خوشدل ساختی و
بحضرت رسول نیز متکلم شدی و در وقت تکلم وی تبسم آمیز
افاده آثار کرامات آنحضرت از وقت ولادت ظاهر
گشت و چون از شکم مادر بیرون آمد فی الفور بتلاوت کتب
سماوی قیام نمودی و چنانچه عیسی در مهد سخن گفت آنحضرت
نیز تکلم نمودی و گفته اند که در هر دو صورت غیر آنحضرت
کسی دیگر متکلم نبود و عبارت منسوب بحضرت درین باب است
که انا تکلمت علی لسان عیسی ابن مریم فی المهد و انا فی المهد از
شمس الدین تبریزی ذکر نا فرمود [illegible] عیسی بوجود آمد و در مهد سخن گفت

آن نطق فصاحت که در وی بود علی بود و درین مقام تیغ زبان را
مخلص نکند ... ور ز بد خلف در صدف نقطهٔ توحید کادم
بجانش نگران بود علی بود و درین باب وجوب
اهتمام اسرار اشارات بعضی ظاهر و بعضی مخفی و پارهٔ گفتنی و جمله
نهفتنی و در همین گفته اند خرم دل آنکه مرد حیران نگفت
صد واقعه داشت کرد پنهان نگفت و اما منشا بهت آن در
دریای وحدت با آن یگانه گوهر خزینهٔ نبوت و رسالت
بنوعیست که مغایرت معنوی را در میان عدم گرفته اعزاز نقاد
شکل و جهه و هیئات حرفی دیگر صفحهٔ غیرت مرقوم نکند
و همانا حکیم سنائی بانمعنی اشارتی نموده مصطفی را
اگر دیده است امره جان مرتضی جانش هر دو یک قبله
خودشان دو هر دو یک روح کالبدشان دو دو ره
چو اختر گردون دو برادر چو موسی هارون هر دو یک در
یک صدف بودند هر دو همراه شرف بودند و ازینجاست
که حضرت رسالت صلعم فرموده که انچه از درگاه الهی ذات
بابرکات نبوی با آن اختصاص یافته شاه ولایت بر منزلت
تحصیص پذیرفته بنوعی که ختم رسالت بحضرت و رتبه الهام بحضور

صحیفه

بعد از سطوع انوار آن مشعل به آن حضرت

آن ولایت رتبت است چنانچه میفرماید که انا صاحب الوحی و علی
صاحب الالهام و چنانچه مقابله رسول بواسطه ولایت فرموده
که انا جامع العلم و علی جامع الکلم یعنی جامع علوم حضرت رسالت
و جامع جمیع کلمات بروج عموم ذات بابرکات آن مظهر اسما
و صفاتست و در نعتش گفته اند ای مصحف آیات الهی رویت
وی سلسله اهل ولایت مویت سرچشمه زندگی لب دلجویت
محراب نماز عارفان ابرویت و در نعتش بزبان قلم برده
و بیان نهان اتفاق یافته و بانی راه دست ار کارر فته
و پای کفار در گل پندار مانده و آینه اعتبار از انعکاس صور
غیرت زنگ برآورده و چگونه چنین نباشد که زبان معجز بیان
ختم سلسله نبوت در اثبات انتفای مغایرات فرموده که
انا و علی من نور واحد من اصل واحد من طین واحد من شجرة واحده
یعنی من و علی ابن ابی طالب از جهت خلقت از یک نور و از
یک اصل و از یک خاک و از یک درختیم و از آثار توفیق داری سلسله
آنست که روزی از مطالعه صحیفه از کتب اصحاب ذوق و اهل
ادراک جاشنی یافته صحیفه ذخیره معلومات با شعار
تخصص تبلیغ بحضرت رسالت و ختم سطوت و ولایت و انا

سیف و قلم بخاتم الولایت منتقل گردیده جواب همان آن بنا بر اختیار
مخالف قوانین ملت نموده محزون خاطر سکندری بود تا بمطالعه
کتاب غالیط المط موفق شده عبارت واقعه در آن کتاب اینست
که بعد از رسول آخر الزمان چنین افاده نموده که له الکتاب العلی
علیه السلام السیف و القلم و بنی منه انشقاق القمر و لعل انشقاق مهر
ورد الشمس و آنچه درین ضعیف از جهت تشابه و تماثل معنوی بازیافت
مختصر بمعنوی رقم زده کلک بیان است ترجمه کتاب مذکور است
و معنی آنکه نزول کتاب مخصوص نبی و شمشیر و قلم نازل و ولی او سعادت
ماه بدست نبی انشقاق نموده و آن بهیئت علی و رجوع آفتاب
بعد از آنکه غروب یافته بود دو نوبت صورت یافته یک نوبتی در حیات
آنحضرت که سر مبارک رسول بر زانوی شریف شاه ولایت رسیده
بخواب رفته بود و نوبتی دیگر وقت بود حضرت بجانب نهروان
بتفصیل در کتب مذکور و این ضعیف در رساله که مسطور نموده
و در بعضی عبارت دیده شده که رد شمس مرارا متعدد
وقوع پذیرفته و از مقامات مماثلت آنست که چنانکه انبیا مکلف باقرار
نبوت نبی گردیدند همچنان مامور باعتراف بولایت آنحضرت نیز
شده چنانکه کریمه و اسأل من ارسلنا قبل از این دریافت

و تخصیص برکوب براق و اختصاص بصعود برتبه تقوی نبوی
اظهر مقامات اعزاز آن عزیز درگاه رب العالمین است
و در اوصاف نبوی بالمؤمنین رؤوف رحیم و در حالات مصطفوی
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین و ایضاً وجعلنا لهم لسان
صدق علیا مخصوص آنحضرت چنانکه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تأخر خطاب بآن نور پیشگاه رسالت و منور بارگاه هدا
و در برابر آیه مذکوره در شأن خاتم الاولیا این آیه آمده است
که فوقهم الله سیئات ما مکروا و اشارت بحضرت سید المرسلین
شده که یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و بسید الوصیین الیوم اتممت
علیکم نعمتی که در روز غدیر نزول یافت و جهت حضرت رسالت
مثل نوره کمشکوة و نظر بشاه ولایت یریدون لیطفئوا نور الله
و مشهور است که در جنگ بدر ملایکه بامداد و شاه ملایک رسیا
آمده جبرئیل از جانب یمین و میکائیل از یسار در خدمت آن
ولایت بکار بر قیام می‌نمودند و از ابن عباس نقل است
از رسول رب العالمین که فرموده که حق سبحانه کوثر بمن داد
و در مقابل آن سلسبیل بعلی کرامت فرموده و در عوض وحی
الهام و در برابر معراج ابواب آسمانها جهت وی گشاده شده

حجابها تمامی مرتفع گشت و از قدمای امامیه رحمهم الله منقولست
که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلام خبر داده که وکتبنا له فی الالواح من کل
شیء و من از ادوات تبعیض است و از عیسی علیه السلام عبارت که ولابین
لکم بعض الذی تختلفون فیه ملفوظ ببعض اداء فرموده و در باره
آن جامع جوامع اشیا فرموده که وکل شیء احصیناه فی امام مبین
و امام مبین صحف قرآن خوانده بود چنانچه تو هم بعضی از شعار
است و سابقا فی الجمله اشارتی بتحقیق این امر شده و نظر
جمیع حالات انبیا علیهم السلام است که یکی از شعرای عرب معروف
با بن رومی رحمه الله چنین گفته وانک عند الله اعظم رتبه
من الانبیاء المصطفین ذوی الرشد و از روایات مشهوره
منسوب بسید المرسلین است که منقول شده که حق سبحانه هر روز
مباهات میکند بامیر المؤمنین بر ملائکه مقربین چنانکه ملائکه میگویند
بخ بخ هنالک یا علی و اگر گوی که حضرت در اسرع از ساعتی طی
هفت آسمان نموده و از هفت حجاب گذشته بمدت حضور
رسالت پناه آمد گوییم درین فضیلت برآنحضرت زیادتی دارد
زیرا که در لیلة المعراج ابواب سموات تا یک مفتوح شده و جمیع
حجابها مرتفع گشته آنحضرت با رسول رب العالمین در آن وقت

مکالمه نموده فیها ابواب سوال و جواب مفتوح بوده و از احادیث
که مذکور است که حضرت رسالت خطاب بامیر المؤمنین نموده میفرموده
که انک ترا ما اری و تسمع ما اسمع و این حکایت بنا بر ملاحظه
ظواهر آیات و روایاتست و الا میانه ایشان مغایرت نبوده
علماً و عملاً ظاهراً و باطناً فرق نبوده ما به الامتیاز بخاتم النبوت
و خاتم الولایت باز میگردد و در نمی محو نرود ی کفه نور هر دو
چشم فرق کرد جونکه در نور شش لنظر اند خت مرد و درین
مقام آفرین تمام بر حسن کلام مولانا حسن کاشی اعلی که چهره
ماد حیت را بخط و خال معانی صادق زینت داده هر آئینه نظم
صدق انتظام است شعر ای بعد از مصطفی بابو ده همتای تو
کس بسته بر مهر تو ایزد مهر حور العین بسر کاروان سالار
جاهت جون کند آهنگ راه چرخ را بر دست اشتر الیک بندد
جون جرس و در شکوهت را بمیزان معانی بر کشند ورد دو حقیقت
کم آید توقیصر از یک عدس شعر حکایات مباهات رب العالمین
بر خیل ملایکه و رفع حجب و غیرها دلیل فضلیت الحضرت
از زمره ملایکه نمیتوانند بود و لکن اکتفا بان نموده نموده
میشود که مشهوران و کتب و رسایل مشحون بذکر انست

نتوان

که جبرئیل علیه السلام که مقدم ملائکه و امین وحی و متردد میانه الله تعالی
و سلسلهٔ انبیا علیهم السلام است در اول مرتبه خلقت از هیبت
سوال ذو الجلال که وی بآن مخاطب شده بود که من انا و انا انت
یعنی من کیستم و تو چیستی در آن هنگام بی برکت تعلیم آنحضرت کلمات
یافت که انت الرب الجلیل و اسمک الجمیل و انا العبد
الذلیل اسمی جبرئیل تو خدای بزرگواری و اسم تو نیکو کار
و نیک کردار است و من بندهٔ ذلیل اسم من جبرئیل و شیخ
محی الدین در اول کتاب فتوحات ظاهرا اشارت باین حکایت
نموده که الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملک و قرینه بر
آن مدعا آنست که در کتب او همان انسان کامل بر وجهی نموده
که غیر ذات با برکات مرتضوی دیگری شایستهٔ اتصاف بآن
نتواند بود و لهذا البعض از شراح فصوص و دیگر دانشمندان
آن طایفه تعبیر از ذات احدی الصفات آنحضرت بانسان
کامل نموده اند و شیخ عطار در منظومات خود خصوصا
کتاب مظهر العجایب تصریح باین مدعا نموده که نظم مرتضی
را جبرئیل از جان غلام   زانکه بود استاد او از سر تمام
و همچنین مداح اهل بیت نیز مذکر آن توفیق یافته که نظم هر مکتب خانه

ابجد

انجا دیگه که جبرئیل با همه فهم و ذکا طفل دبستان سمت
و در رسایل اصحاب کشف بلکه در تصانیف ارباب عناد نیز
بنظر رسیده که میانه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
که سرداران ملایکه اند منازعه شده هرکدام خود را افضل
ماسوی دانسته به نیستی و خدمتی که بان حضرت مینمودند استدلال میکردند
اما جبرئیل استدلال وی بر افضلیت از ماعدای ملایکه شاگردی الحضرت
که بان متمسک شده و میکائیل در بیان افضلیت خود متمسک بکهوارة
جنابی انحضرت شده اثبات افضلیت خود مینمود و اسرافیل
در بیان مدعا میگفت که روزی آن قایل ام سلونی عماد دون العرش
معظم مقام ارا د کلمات حجسته گردیده جواهر معانی مخفیه در درج
ظهور انسلاک میداد بر وجهی که حقایق معانی مرا مامور بحمل آن
گوهرفشان منحر باشد گردانیده مطابق امر با تشریف این
خلعت سامی و منزلت گرامی مشرف و ممتازم و عزرائیل در بیان
این مقصد متمسک بکثرت خدمت و تکرار ملازمت آنحضرت شده
میگفت در قبض ارواح شیعیان آن امیر مومنان مادام حضرت
و مامور از جانب آنحضرت شده ماذون نباشم قیام بامر مذکور
ننموده از بهجت کثرالله درد بوده برفق و مدارا ازاری و تغیر

حالی قبض ارواح مقدسان آن دودمان عظام و باین واسطه
بجز این خدمت و خوشنودی آنحضرت درین امر نبود خلوص عقیدت
وافضلیت خود از ماعدا مسکوک سکه بیان میساخت و چون مکرر
در بیان افضل متمسک بخدمت و نسبت بانحضرت شده از جهت ماعدای خود را
مفضول خود دانسته درینصورت افضلیت آنحضرت محتاج به بیان نبوده
در غایت ظهور و وضوح خواهد بود و ایضا در کتاب کشف الغمه
ذکر فرموده که از کثرت اشتیاق خدمت شاه ولایت مدار درگاه الهی تقرب
نموده‌اند و حق تعالی جهت خوشنودی و تسکین نایرهٔ اشتیاق ایشان
ملکی از نور و در بعضی نسخ از نور روی آنحضرت خلق نموده در آسمان چهارم
بر منبری از نور متمکن ساخت و ملائکه کرام بطوف آن مستبشر و مسرور
در هر شب جمعه هفتاد هزار نوبت آنصورت را زیارت نموده ثواب
آن و ثواب جمیع تسبیحات و تقدیسات ایشان هدیه محبان آنحضرت
روایت و نشر ترس من لا اهل واله بر مطلوبست و اگر این روایت تمام
روی نموده بهر شیطان لعین خلع جنان ابواب را او بام باشد
بکتاب مصباح الانوار شیخ طوسی قدس الله سره العزیز رجوع نموده
از حکایه ان عدوی قدیم خلاصی باید جست مضمونش آنکه در شب معراج
از امور غریبه بنظر سعادت اثر حضرت خیر البشر در آمد صورتی از زر

بوده

وهیات شیران دنیا حکایت نماید ملحوظ نموده گشت بر وجهی
متسلسل و متصل بوده در اطراف آسمانها سایر بودند و چون حضرت
از حضرت علیهما السلام تحقیق حقیقت این امر فرمودند چنین معلوم گشته که
فضایل علی ابن ابی طالب است که بر اهل آسمان جلوه میدهند و
که احدی از مقربان درگاه الهی بمثل آن فایز نگشته و دلیل فضل
آنحضرت از ما سوی نتواند بود الا ما استثنی بدلیل و از اینجاست که معرفت
ذات و صفات آنحضرت از صفحهٔ امکان بشری محو و معدوم بوده
حضرت رسالت خطاب بآن والا رتبت نموده و میفرمایند که یا علی
لا یعرفک الا الله و انا و مذکور است که حضرت صاحب الامر عج نیز در
زیارت آنحضرت برین کلمه اختصار نموده که السلام علیک
یا امیر المومنین السلام علیک یا مجهول القدر و رحمة الله و برکاته و از
عجایب حالات حضرت است که وقت ولادت مصدر خوارق عادات شده
بولادت جمیع کتب منزلهٔ سماویه اشتغال نمود و چنانچه کتاب مصباح
الانوار شیخ الطایفه و کتاب روضة الواعظین شیخ المشایخ شیخ مفید
رحمه الله بازاید لطیفه و کتاب غایات المط و کتاب شیخ برسی نور الله
مضاجعهم ذکر آن مفصلا شرحا مصرح است و لکن در این رساله
که مدار بر اختصار است بر اسم محمد بن محمود ذکریا کمونی قزوینی

این منقبت

شافعی در رساله خود آورده اختصار می نماید و مجملی از عبارات آن
کتاب اینست که چون وقت ولادت شاه ولایت مضیق گردید ابن عباس
از بریدی قتیبه نقل میکند در مسجد الحرام حاضر بودم که فاطمه بنت اسد
یکی از ارکان کعبه معظمه مستند شده میگفت الهی بحرمت این خانه
و بحق این فرزند عالی مرتبه که در شکم دارم و میدانم که یکی از اولاد و میوهای
درگاه تست و چون مرا علم و المر روی نماید با من سخن گوید و خاطر مرا
تسلی سازد و انیس شبهای تار من باشد که وضع این مولود بر من آسان
گردان هنوز مناجات آن مکرم حرم و مادر اشرف اولاد آدم امام
تمام نبود که رکنی از ارکان کعبه معظمه مقدسه شکافته شده فاطمه
با بشارت بآنجا داخل خانه گردید باز بهم اتصال یافت و بعد از سه روز
همان ظرف منفرج گشته فاطمه بیرون آمد و آن آفتاب آسمان اعجاز
در کنارش قرار گرفته روشنی بخش عرصه گیتی گشت و از فاطمه منقولست
که وقت بیرون آمدن از خانه مقدسه آوازی شنیدم که ای فاطمه
نام او را علی گردان که من علی اعلی و وی علی مرتضی است و او را از
محض قدرت خود آفریدم و او را بالسر از اسمای خود اختصاص
دادم و باداب الوهیت او را مؤدب ساختم و دیرا عالم علوم خود
گردانیدم و خانه خود را محل ولادت او ساختم او بت های خانه مرا از سر

الی

مشرکین پاک گرداند و مرا تعظیم و تکریم نماید و بعد از پیغمبر
امام و وصی و جانشین پیغمبر او باشد و بهشت بر دوستان او
مباحست چنانچه دوزخ بر دشمنان او و در کتاب مذکور نوشته
که چون چشم مبارک شاه ولایت بر جمال پیغمبر افتاد خندان گشت و گفت
السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته و میل بجانب آنحضرت نمود و
قراءت بعضی از آیات قرآنی که هنوز نازل نشده بود و سورهٔ
قد افلح المؤمنون تا هم فیها خالدون برخواند و پیغمبر فرمود که قد افلحوا بک
یا علی انت والله امیرهم و مراد آنست که نجات امت بسبب تست
امام ایشانی و علم ایشان از علم تو ماخوذ است و این کلمات تا اینجا موافق
عبارت فاضل قزوینی شافعیست و عبارت علماء امامیه رحمهم الله
مشتملست بر آنکه جمیع کتب منزلهٔ سماویه خوانده شد و تمامی
قرآن که هنوز نزول نیافته بود و آن نیز قراءت فرمود و اسرار انبیاء
اوصیا تمامی میان نبی و ولی گفته شد بعد از آن رجوع بحال
طفولیت فرمود و چون این دانسته شد باید دانست که بر صاحب
عقیدهٔ کامله و ایمان درست واجبست که بنظر اذعان و قبول
در مدلولات روایات داله بر عجایب حالات و غرایب کمالات آنحضرت
نظر نماید و العیاذ بالله انکار حرفی از آن در خاطر نگذراند که انکار

بعضی انکار تمام است و امیر المؤمنین فرموده که هر که در قبول نمودن
اسرار و فضایل و حالات آنحضرت تامل نموده گوید که از جهت ابا کم
سبب یا چون و چرای بر زبان جاری گرداند یا در خاطر قرار دهد
از زمره اهل ایمان بیرون است و از اهل بیت علیهم السلام منقول است
که ما اسرار خداییم که ما را با مانند در هیاکل بشری گذاشته‌اند و ظاهرا
مراد آن باشد والعلم عند الله تعالی که ایشان متخلق با خلاق متعلق
با خلاق ربانی گشته بلکه متحقق باوصاف الله شده‌اند و فرق میانه تحقق
و تخلق آنست که تخلق کسب بر کثر نفس و تکلف آن با مور ربانیه و مایلیها
من الاوصاف است و مراد از تحقق باوصاف الله مناسبت تامه حقا
میانه حق سبحانه و مقربان درگاه که بنظر بان مناسبت تکمیلی یکسانی
اسرار ربانی شده مستحق مرتبه خلافت و امامت گردند و غزالی تعالی
میگوید که لم یکن آدم مستحقا للخلافة الا بتلک المناسبة و وکل آن امر
کما قال الله تعالی یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ای امر
از امر ربانی خارج عن حد عقول الخلق و غرض غزالی از امر ربانی اسرار
الهی و مناسبات تامه میانه او و بندگان خاص او نه امریست که گفته
و نوشته تواند شد زیرا که بسیاری از امور باشد که از حد ادراک
خلایق خارج باشد چنانچه اعراب از پیغمبر خدا از حقیقت روح سوال نمودند

حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان که روح امریست خدائی که عقل
آدمیان از عهدهٔ ادراک آن بیرون نمی‌توانند آمد و همچنین اسرار الهی
و مناسبات خفیه میانه حجج الهیه نوعی اختفا یافته که عقل را در آن مدخل
نتواند بود و چون اصحاب حقیقت را فی الجمله اطلاعی بر ذوات اهل بیت نبوت
و استعداد ایشان در قبول اسرار ربوبیت و انوار الوهیت حاصل است
ازین جهت بعد از ستایش آن زمره مطهره و بیان حالات و کمالات
ایشان و اثبات انسانیت کامله در ماده آن خلیفه طاهره مطهره
اشارت بعضی از مقامات قرب ایشان نموده گفته‌اند که انسان
کامل من حیث الحقیقه و مرتبه لا واسطه بینه و بین الحق لکونه
حقیقه برزخیه جامعه من صفات الوجوب و الامکان فله الاحاطه
بالطرفین یعنی انسان کامل که درین مقام مراد حضرت خاتم الرسالت
و خاتم الولایه و ذریت طاهره مطهره ایشانست واسطه میانه
ایشان و میانه الله تعالی برطرفست یعنی آنکه حجابیست میانه خدا
و بندگان از سبب بعد بنده از مقام قربت در ماده آن زمره
مقدسه برطرف بوده تعلقات صوریه دنیویه اصلا در ماده
ایشان موجب شغل نفس از توجه تمام بجانب مبدأ نشده انسان
جامع صفات وجوب و صفات امکان اند و سر این سخن البته

که چون محبت خالصه میانه خداوند و بندگان مخلص او بسر حد کمال رسید ایشان را
بخلعت نامی گرامی اوصاف خود سرافراز فرموده بر مسند عزت
و اختصاص بصفات ذات احدیت متمکن سازد تا هنگام محبت
و محبوبیت بجای رسد که غیر از انکه ذات ربوبیت بوجوب وجود و ذات
بنده بامکان موصوف باشند مغایرت صفاتی در میانه نباشد
و قبل ازین در یافتی که چون پاره آهن حداد بکوره برد
بعد از لحظه فرق میانه او و میانه آتش نماند و رنگ او رنگ آتش
و فعل او فعل آتش گردد و چون این معنی بغایت روشن است بسعی
باید نمود که بعض ذوات مقدسه بواسطه شدت مناسبت و کثرت
خدمت در بارگاه ربوبیت و مراعات رضای حق تعالی در جمیع حالات
احوال و انقطاع از ماسوی و کدورت درگاه الهی چراغ
ظاهر و باطن ایشان را از نور ذات و صفات الهی روشن گردیده
این معنی موجب امتیاز او از دیگران گردد و بنوعی که فعل ایشان
مثل افعال الهی بوده دیگری از اتیان بمثل آن عاجز باشند
چنانچه در ماده پاره آهن فهمیده شد ای برادر در زنهار که معنی
شیطان از راه نروی و در بیابان فکرهای باطل و خیالات
فاسده سرگردان نگردی که حضرت امیر المؤمنین بسلمان خطاب

نمود

نمود که یا سلمان المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا
الا شرح الله صدره لقبوله ولا یشک ولا یرتاب ومن قال
لم و بم و کیف فقد کفر خلاصه اینست که مؤمن خالص صادق
العقیده آنست که آنچه از حالات و کمالات و خوارق
عادات از جانب ما اوّلا نقل کنند هرچند غریب و عجیب نماید
بصفای خاطر و سینه صافیه آنرا قبول نموده شکی و خلافی
در خاطر نگذراند و هرکه درین امر مضایقه نموده زبان بلم و کیف
و چون و چرا گشاید بحقیقت ایمان کسی کافر است و درین
باب سخن بسیار است لکن خارج از دایره اختصار است
و از نکات حسنه درین مقام از کتاب حسن بن علی الطبرسی
که میگوید چون پیروی و تتبع آثار و اخبار و کتب علما و تواریخ
نمودم چنین ظاهر شد که خلیفه و قائم مقام انبیا از اولاد و ذریت
و اقربای ایشان بیرون نبوده و در هیچ وقت بیگانه جانشین
پیغمبر نبوده چنانچه آدم را شیث رحمة الله نام وصی بوده و نوح
پسر وی سام بن نوح و ابراهیم را اولاد وصی اسمعیل و اسحق
و یعقوب را یوسف و موسی را هارون در حال حیات و یوشع بن نون
بعد از وفات و یوشع ابن عم وی بوده و داود را سلیمان

و عیسی و یحیی پسر خاله یکدیگر بودند و دیگر بسیاری از خویشان عیسی بودند
انبیا اگر کرده اند البته باجازت الهی بوده پس امر وصی باید
از جانب حق تعالی و پیغمبر باشد که سنت من ارسلنا قبلک من
رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا و غرض اینست که طریق نبوت
موافق قانون سایر انبیا باشد و یقین است که مراد بامر
شریعت نیست زیرا که آن منسوخ است پس مقصود متعارف
الهی و امر نبوت بنابر امثال آن خواهد بود و ظاهر است که مراد
از آیه فاتبعوا ملة ابراهیم به امر خلافت است که مخصوص ذریت
اوست [illegible] از امامت بنابر قرآنی برخلاف آن
مرکز دایره هدایت و ولایت بتصریح دوست و دشمن ثابت است
از علامه حلی نور الله مضجعه نقل نموده و در کتب اهل خلاف
بتخصیص کتاب حلیه و کتاب احمد بن موفق الملک الخوارزمی
مسطور است که ابن عباس روایت نموده که روزی در خدمت حضرت
رسالت و جمعی کثیر از بنی هاشم نشسته بودیم که ناگاه ستاره درخشان
از آسمان هبوط نموده متوجه زمین بود و حضرت رسالت را [illegible]
مبارک بر آن ستاره افتاد فرمود که در هر خانه که این ستاره در آید
وقت نزول نماید صاحب آن خانه بعد از من وصی و خلیفه و جانشین من است

خواهد بود و ستاره مذکوره بحضور حضرت مزبوره در منزل آن
آفتاب آسمان ایمان فرود آمده ازین موجب ظهور نایره حسد
حاسدین شده بی اختیار بزبان آورده گفتند یا رسول الله در ماده عشق
و اعتبار علی بن ابی طالب سخن بمحابی گشته بطغیان و عدوان الحاسد
هنوز سخن ایشان با تمام نرسیده بود که روح الامین با اول سوره والنجم
نزول نموده که بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ما ضل
صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی علمه شدید القوی حاصل مضمون آیه شریفه بموجب الطاف
قسم به الله تعالی یاد می نماید و صدق کلام حضرت رسالت صلعم
و مبالغه در آنکه آنحضرت گمراه نبوده و ضلالت نیافته و خلاف رضای
الهی حرفی نگفته و پیروی هوای نفس نکرده یعنی در ماده خلافت حضرت امیرالمومنین
بمقتضای خواهش خود چیزی نگفته تا وحی باو نیامده و حرف کلام
گذاری نکرده او نخودی خود ذکر این حکایت نموده پس مفاد
آیه شریفه این باشد که علی ابن ابی طالب بعد از حضرت رسالت خلیفه و جانشین
آنحضرت بوده و نیز معلوم شد که این منصب عالی بوی مفوض گشته و همچنین
مشخص است که امامت امری منصوص من الله است تا آنکه کار
الهی شخصی از اشخاص مفوض نکرده حضرت رسول در رای خود و مقتضای

خاطر شریف رجوع بکتب نماید و مؤید مقام است آنچه در کتاب مشارق
انوار الیقین از ابو سعید خدری نقل نموده و وی از حضرت امیر المؤمنین
روایت مینماید که آنحضرت میفرموده که ما ائمه اهل بیت حق سبحانه اختصاص
داده ما را برحمت و حکمت و نبوت و عصمت و ختم رسالت و ما ائمه را اسم حق
و اعلام دین و سادات مؤمنین و آخرت رسول الله نمی متعلق گشته و خازن
علم آنحضرت نمیم و صدیق اکبر و فاروق اعظم نمیم و غیر من اگر کسی این گوید کذاب
و مفتری باشد و مثل این روایت اگر در کتاب مذکور روایات بسیار
است و از حضرت امیر المؤمنین ذکر یافته که در بیان اوصاف امام مینموده
که امام کلمة الله حجة الله آیة الله حجاب الله است و حق تعالی او را اختیار نموده
و بر اسرار خود اطلاع داده و بر خلایق واجب ساخته اطاعت او را و
تقدیم او بر خلایق نموده و او را معظم و معزز و گرامی گردانیده و اخبار
و مهمات ربانیه را در آسمان و زمین بوی حواله نموده سر او گردد
تقدیم نماید کافر گردد و وی آنچه اراده الهی باو تعلق یافته باشد بجا آورد
و آنچه در تحت مشیت الهی باشد اراده امام بهمان متعلق شود و او
را از خصایص امام آنست که بر بازوی وی نوشته باشد که تمت کلمة ربک
صدقا و عدلا و از علامات امام آنست که جهت وی عمودی از نور از زمین
تا آسمان نصب نمایند که اعمال عباد در آنجا نقش است امام مشاهده آن

نماند و از خواص امام آنست که مطلع بر ضمایر باشد و امور غیر از حد
دانش وی بیرون نباشد و تصرف وی در امور کاینات و مخلوقات
بامر الله تعالی محقق گردد و آنچه میان مشرق و مغرب بر وجود پذیرد
در آیینه رؤیت مشاهده وی مرتسم باشد و خبری در علویات
و سفلیات و طبقات آسمان و زمین پوشیده بر وی نباشد
و زبان جمیع مرغان داند و فرمود که امام مرجع عباد در دواهی
یعنی کسی را در مصایب و بلایا پناه مردم بوده چاره کار ایشان
نماید و حاکم و امر و نهی کننده در میان مردم مطهر از ذنوب مبرا از عیوب
وحید زمان خلیفه خدا در زمین و آسمان طبیب رفیق برادر شفیق
آسمان سایه گستر نعمت خدای بر خلق مه بدل در مکارم بی نظیر در معالم
آفتاب تابنده چشمه زاینده پدر یتیمان غمخوار اسیران مونس غریبان امت
انیس بیکسان همنشین درویشان و بعد از آن میفرماید که
سر بیت که عقل در وی حیران و علما سرگردان و فصحا عاجز از بیان
و شعرا بریده زبان و خطبا لال و بلغا عاجز از مقال اند و منزه است
که گمان نبری که این اوصاف در غیر اهل بیت نبوی صورت یابد و مگر
بان اتصاف توانند یافت هیهات هیهات حارت الالباب والعقول و تاهت
الاوهام فیما اقول تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء و کلت الشعراء

وبکمت الفصحی وکلّت الخطباء عن وصف شأن الاولیاء حراست فهمها
وعقلها و سرگردانست وهمها در آنچه مکتوم بزرگان دین امر
صوفیه یعنی چنانچه اطفال در فهمیدن اکثر عاجزند بزرگان
که در همه مقامات کمال را ده فرموده در فهمیدن اسرار امامت
شبیه اطفال و مردم نادانند و مبین مانند که علما در دانستن این امر
عظیم قاصر و شعرا کاسر و فصحا بی زبان و بلغا ساکت بیان اند و اگر
بترجمه عبارات آنحضرت درین باب قیام نماید از کثرت این رساله
بیرون بوده کتابی علیحده گردد و باید دانست که اوصاف مذکوره
و شرایط مسطوره دیگری از امور که آنحضرت در امر امامت بیان
فرموده که درین اوراق نوشته شد اصحاب کشف و تحقیق تمامی آن
اقرار آورده مضامین مسطوره در کتب و رسایل ایشان بعبارات
مختلفه مذکورست چنانچه در متن فصوص و در فص شیثی ذکر نموده امام
و ظهور را ناچار است از آنکه مقصود الهی از اسرار مخفیه از خلقت
خلایق بود اراده وی از اضافه مخلوق حتی ظهور و دوات جزئیات
و آنچه در دایره خلقت و موجودیت قدم گذاشته تمامی مرکوز خاطر خلیفه
بوده چیزی از معلومات ربانیه مجهول وی نباشد والا استحقاق خلافت
در وی نبوده خلیفه نمی تواند بود و بنابرین آنکه قبلی گوید در مقابل آنکه

سلونی فرماید و انکه در میدان بیان مسایل دینیه لکدکوب عوات
و مخدرات کرده و در برابر انکه تورات و انجیل و زبور و فرقان
در ساعت واحده بیان فرماید و این قسم از جهال را استحقاق خلافت
رسول دانستن به ثالث ثلاثه قایل شدن و مقام نبوت را مخصوص
مسیلمه کذاب دانستن است و درین معنی گفته شده

یقین بدان که سلونی از اقیلو نیست چرا بردن روی ای
خواجه از ره انصاف امام نص خدا باید و وحی رسول نه
انکه سرش تو اشتر نام میری بگزاف وهمانا ارتکاب خلافت
نبوی از غیر اهل بیت انحضرت و اعتقاد حقیقت خلاف ایشان
که از ظواهر حالات کثری از امت مفهوم میگردد اگر موافق عقیده
آن طایفه بوده ظاهرا و باطنا برین اعتقاد بوده باشند این
بلیه کبری و خطیئه عظمی بشومی تلوث ماده خلقت بمیاه غیر طاهره
مسیحه های کاسر مخالفت خاندان نبوت و تکوین نطفه از دماغ
غلیظ غیر صالح عداوت دودمان ولایت را منکر شده باشد
چنانکه مضمون کلام سید العابدین و امیر المحرومین و امام البا
و ثمره شجره خاتم المرسلین علی ابن الحسین زین العابدین علیه السلام
از ان حکایت میکند و من سرنا نال منار السرور و من ساغ ناساغ میلاد

وما فاز من فاز الا بها و ما خاب من خاب ازاده حاصل ترجمه کلام

حضرت آنست که هر که باعث حصول نشاط و سرور ایشان گردد السلام

بسبب خوشحالی و مسرت وی باشند و هر که با ایشان بدی کند بواسطه

بد بودن و چرکنت محل ولادت وی خواهد بود و این کنایه است از آنکه

از نطفه حلال حاصل نشده باشد و حاصل بیت دیگر آن است که هر که در

و منزلی رسیده در روز قیامت ناجی و رستگار باشد ببرکت اطاعت

ایشانست و هر که از تشنه سعادت از صحرای محشر از مایده پر

الفایده محبت اهل رسالت حصول آن بد محروم از رحمه الهی بوده و نا امید

از درگاه پروردگاری نگشته بآنچه امیدوار بوده که آن رفع

عقاب و عذاب و دخول بهشت بجناب است بمقصد خود فایز گردد و در تمام

از سرگرده سلسله محبین مدحت آئین و مادح حبیب رب العالمین بعضی از

جواهر ثمینه در رشته نظم منتظم کند شعر هوای مرتضی والی کرامت ما را اکثر

که مادر ما رسانست اگر اهلش درست و پاک باشد دلش را میل ما پاکان

چرا نیست خطای مادره اندر وی اثر کرده است اگر میگویم خطا نیست

تمنای رحیق کوثرم هست دلم را آرزوی دعا نیست ها تا از ره انصاف

یکره بگویم که ترا میل جنابت سوی ما قبلی برار امی داری ترا نرم و جناب

و در تمام از فصحای عرب که بافته اند علی بن زوال الشکوک ولیصیوا الولا

والعلو

ویعلو الفجار فاما ما رایت عدواله فهی اصله خسته وانکار ولا تعدلوه
علی فعل خیطان دارانه قصار ولی دغدغه معاندین خاندان ثبوت
یعنی مخالفین طریق وثیق ایشان بنجاست طینت وتلوث نطفه
بقاذورات منصوره خلاف ملت وشریعت متنجس وملوث شده اند
چون بدلیل عقل ثابت شده وسابقا فی الجمله اشارتی بان معنی شده که امام زمان
باید که بصفت عصمت اتصاف داشته از گناهان کبیره وصغیره عمداً
وسهوا ونسیانا مبری بوده واز الایشی که موجب نقص تواند بود وعصمت
ظاهرا وباطنا تزکیه یافته از جهت مستحق مرتبه خلافت رسول وحسن ریاست
نیابت الهی بوده امین خدا بر خلق وحجت وی در مغارب ومشارق
گردد وحق سبحانه در ایه منوره انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا تصریح بعصمت اهل بیت نموده زیرا
ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی انچه موجب چرکی وخسی تواند بود
از ارتکاب سیئات وخطیئات صوریه واسباب بعد از درگاه
ربوبیت وصیانت نفس از الودگی باخباث باطنی مثل حسد وکبر ونفاق
وحب جاه وجمع مال اعم از حرام وحلال وکتمان حق وریا ومراد وسایر
امور مذمومه که سبب نجاست باطن است تمامی از ایشان
دور گردانیده ودرین امر مبالغه تمام فرموده چنانچه از کلمه ویطهرکم تطهیرا

ظاهر است پس دانسته میشود که غرض حق سبحانه از نزول این آیه اظهار
استحقاق امامت اهل بیت رسالتست بنا بر آنکه گفته شد که شرط امامت
عصمت است و الله تعالی بیان عصمت ایشان و انحصار این عطا در
ایشان بلفظ انما افاده آن می نماید فرموده پس امامت ایشان
من جانب الله و اثبات عصمت ایشان درست شده اگر کسی مثل معاند رازی
و نظیر او و امثال وی منافقانه نماید محمول بر عداوت اهل بیت رسالت
و از جمله آنچه از وی در این آیت نقل شده اول منع لزوم عصمت
بنا بر آنکه ذهاب رجس در ضمن عدالت نیز متحقق است و جواب
که الف لام الرجس در این مقام یا الف لام جنس یا استغراق و
و بر هر تقدیر افاده عصمت مینماید زیرا که اگر حقیقت رجس و ماهیت وی
با تمامی افراد او چون در ماده اهل بیت رسالت منتفی باشد البته
مستلزم ثبوت عصمت است زیرا که مقصود از عصمت همین است
که فردی از افراد مسمی رجس بر ایشان صادق نباشد و الف لام مذکور
در کل الوجهین مفید مقصود است از قراین عداوت آن کفره
که لازم نیست که چون اراده الهی بچیزی متعلق گردد آن چیز بفعل آید و بنا بر
این شاید اراده ذهاب رجس نموده مراد فعل نشده باشد و جواب
شبهه بر دو وجه صورت پذیرفت اول آنکه میان اصحاب ما و طایفه

مالی

مخالفین متنازع است در انکه طلب و اراده عین یکدیگرست یا متغایرت

منهما واقعست و زعم مخالفین انست که غیرست و استدلال نموده اند

که چون ابوجهل مکلف بایمان شده بود و طلب ایمان از و شده

و اراده الهی بتحقق آن تعلق نیافته بنابر انکه اگر اراده بدان متعلق باشد

که بفعل آمده و الا عجز الله تعالی لازم آمده و این دلیل اگرچه فی نفسه

مدخولست اما در مقام معاند مذکور ملزم بقاعده مقرره ایشانست

زیرا که چون اراده بامری جبر نموده باید البته بفعل آمده باشد

و الا عجز لازم آید تعالی الله عن ذلک دیگر آنکه فرقست میان اراده

الهی بفعل غیر و بفعل الله تعالی لا غیر در صورت اولی ممکنست که مراد

بفعل نیاید بنابر انکه اراده مکلف نیز با یقاع فعل معروض در تحقق آن

فعل دخل دارد بخلاف افعال الله تعالی که چون اراده وی بحصول

آن تعلق یابد البته آن امر مقصود بفعل می آید زیرا که مخصص اراده

ربانیه درین صورت علت تامه حصول مقصود است و تخلف معلول

از علت تامه محال و ظاهر است که صدور فعل الهی بغیر اراده الهیه توقفی

ندارد و بنابرین چون عصمت و فعلیت از افعال الهی که در سحر اراده شخص بامداد

الله تعالی محقق باشد و بنده را و اراده او را در وجود و عدم امر مذکور

مدخلی نیست بنابرین چون اراده الهیه بان تعلق پذیرد البته تامل و تاخیر

تراخی

متحقق گردد و آنچه در ماده حصر استفاده از آیه تطهیر نموده‌اند و نقل شده
از صواعق محرقه لکن استعمال این کلمه در قرآن عزیز شایع و در همه جا
معلوم است که حق جل و علا اراده انحصار عصمت در اهل بیت رسالت از جمله
نموده نه انحصار اراده الهیه در اذهاب رجس لا غیر و مکر منافقات
غدار و منقولست که ذکر آن درین رساله مستلزم طول کلام است
و تمامی آن با جوبه تامه کافیه در رساله کبیر این حقیر مسطور است
الحاصل چون از آیات بینات قرآنی که قلیلی از آن درین رساله ذکر یافت
ظاهر شد که خلافت اهل بیت رسالت منصوص بوده باشارت و باید رسالت
مفوض گشته و حق تعالی خطاب بحضرت رسالت نموده فرموده که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو یا محمد بامت خود که مرا در امر
رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن مالوف
و ارتکاب محاربه و مقاتله با اداني و اجلاف عرب و استماع اسناد
سحر و لوازم آن از شما امید اجری و عوضی و منفعتی نیست الا اینکه
که همانا در برابر تمامی امور مذکوره است و گویا علت غایی از
بعثت و لوازم آن همانست و آن محبت و مودت اهل بیت رسالت است
و چون اهل هر دو دوستی و مودت استرضای ایشان اطاعت
اوامر و نواهی و تقدیم متابعت ایشان بر متابعت غیر و محبت

دارد

افزون باد بر فهم درست و محرر اوراق معروض میدارد که چون
محبت اهل بیت نبوی نوریست از انوار الهی که مشکوة قلوب
عارفین از پرتو تنویر یافته و پرتو آن بر ساحت ادراکات صحیحه و افهام
مستقیمه یافته و اینمعنی به توفیق الهی و استناره باطن از انوار
عطیات پروردگاری وقوع تواند یافت بنابرین شیخ محمد
ظلمه را دیده معرفتش بکحل الجواهر محبت خاندان نبوت اکتحال یافته
و از قره معمه بدان و بدکرداران مطعون و محروس است
بنفهمیدن این قسم از امور محظوره مندرجه در مکان الفاظ
و عبارات موفق گشته و بعد از افادات مذکوره میخواهد که بر دور
و تتبع کلمات قرانی و افادات نبوی چنان معلوم میشود که
از صنف کلام حضرت رسول جهت امیر المومنین اثبات ان نماید
مادام که اولا حق تعالی ذات مرتضوی را بان توصیف نموده اظهار
ان نفرموده باشد حضرت پیغمبر جواب اسناد آن بحضرت امیر المومنین
نموده منتظر اشارات ربانیه است و از انجمله چون حق تعالی
بیان این فرموده که امیر المومنین نام پیغمبر است چنانچه فرموده
فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین که مراد حضرت امیر المومنین است
یعنی نام پیغمبر الله تعالی است و جبرئیل و علی ابن ابی طالب بنابرین حضرت

رسالت پناه مقتضای آثار الهی و پیروی اشارات اوامر ربانی نموده
و در تعیین آنحضرت جهت امامت و خلافت بکلمه متکلم که یکی از معانی
منذر و در تحت استعمال لفظ مذکور مندرج است تا آنجا که حق تعالی در این
او را امام کرده پیغمبر اشارت بآن نموده باشد و میگوید که شاهد حال
مقال آنست که حافظ ابونعیم در کتاب حلیه ذکر کرده که روزی حضرت
امیرالمؤمنین داخل منزلی شده که بنور حضرت نبوی منور بود و چون چشم
مبارک حضرت رسالت پناه بدیدار فایض الانوار شاه ولایت منور گشت
فرمود که مرحبا سید المسلمین و امام المتقین و میگوید که چون سیادت مسلمین
و امامت متقین از صفات نفس نفیس سید المرسلین است و حق تعالی
امیرالمؤمنین را نفس رسول الله دانسته از آنجهت حضرت رسول بر موافقت
اراده الهی نموده آن حضرت را بوصفی که از لوازم و صفات ذات آنحضرت است
اتصاف داده فرمود که سید المرسلین و امام المتقین و میگوید که هیچ صفتی
از صفات حسنه نباشد که بهمین جهت ولی اثبات آن بی اشارت ثابت نموده
باشد و از اینجاست که بروایت انس بن مالک در کتاب ابونعیم از
از ابوبرزه مذکور است که حضرت متوجه وی شده فرمود که یا ابابرزه
خدای من و الله تعالی در باره امیرالمؤمنین عهدی شده و آن عهد از
جانب الهی است که فرموده علی ابن ابی طالب علم راه نمایندگان

دنی

اجمال و ظهور محبت بعض بر ایشان از اندازه شماره افزونست و هیچ امر

از امور دینیه باین مثابه از ثبوت و وضوح نیست والله اعلم

از فوائد عزیزه آیه انی جاعلک للناس اماما که حضرت ابراهیم

بخطاب آن اختصاص یافته و طریق استدلال از این آیه شریفه است

حضرت خلیل را بشارت میدهد بامامت و منزلت امام مدرسی را

از میان بیگردانم یعنی گردانندهٔ تو ام برای امت بنی آدم و ابراهیم

بعد از شنیدن این نوید فرمود که و من ذریتی یعنی ذریت

مرا امام مردمان گردانیده باشی بمرتبه میرسند حق سبحانه در جواب وی

فرموده که لا ینال عهدی الظالمین یعنی خلافت و امامت که عهد خداست عبارت

از آنست بظالمان نمیرسد و این جوابیست مشتمل بر کمال بلاغت و مبالغه

در اینکه کمال ابراهیم آن نباشد که هر که ذریت آنحضرت است سزاوار

مرتبه خلافت و امامت تواند بود بلکه کسی باین درجه تواند رسید

که بصفت ظلم موصوف نباشد چنانچه ابراهیم که استحقاق این امر اورا

حاصل شده هیچ وقت از اوقات دامن عصمتش آلوده غبار ظلم و

معصیت نبوده و بقرینه مقام فهمیده میشود که مراد از ظالم ما لیس

بمعصوم است زیرا که مبادر از انست حق تعالی والله اعلم در جواب

حضرت خلیل اراده آن نموده که هر که از ذریت تو بصفت

تو باشد که عصمت مستحق امامت خواهد بود پس در هنگام از عدم
عصمت تعبیر بظلم نموده باشد دیگر آنکه چون استحقاق امامت
از ظلوم ظالمین مسلوب باشد و مقید بوقتی دون وقتی و حالتی و صفتی
از صفات مخلوق نشده باشد محمول خواهد بود بر جمیع افراد ظلم
اعم از آنکه در ماضی واقع شده باشد یا در حال و استقبال
و اعم از آنکه در صغر سن صدور یافته باشد یا غیر آن عمداً وقوع
یافته باشد یا سهواً و نسیاناً و مراد از عصمت همین است و از اینجا معلوم
کرده شد که شایسته مرتبه امامت من عند الله تعالی حضرت امیرالمؤمنین و اهل
طاهرین است زیرا که قبل از بنبوت همو است که عصمت که از شرائط
امامت منحصر در ایشان بوده کسی دیگر از ذریت حضرت ابراهیم
باین صفت موصوف نیست و حق سبحانه تفویض امامت بذریت معصومین
حضرت خلیل نمود لاغیر پس امامت مخصوص آن زمره مطهره بود
دیگری را از این مرتبه نتواند بود چون از مدلول
آیه و سؤال و جواب الله تعالی با حضرت خلیل اختصاص امیرالمؤمنین
و ذریت مطهره آنحضرت بامامت و خلافت فهمیده شد این نیز معلوم شد که
حکام ثلاثه که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان است استحقاق این امر
نداشته بنص الهی از این منصب عالی بی نصیب بوده تصدی امر مذکور غصباً

وقهراً وظلماً وعدواناً نموده از جادهٔ اطاعت ربانی بغایت دور
ومهجور ند و انچه ازین دو وجه از مدلول آیه استفاده میشود اول آنکه
شرط امامت عصمت است را باعتراف مخالفین ملت از ساحت قابلیت
ایشان دور است دوم آنکه صفت ظلم را مانع از استحقاقیت
در ایشان با علی درجه کمال است چند بار در اوقات بسیار و بسیار
بیشمار به بت پرستی پرداخته‌اند که مراتب ظلم است اشتغال داشته‌اند و از لوازم
آن عمل مینموده‌اند و نزد علماء اصول مقرر شده که صدق مشتق مستلزم
بقای معنی مشتق منه نیست و بنابرین موصوف بآن بوده‌اند بصفت
مذکور و اگر وقتی از اوقات باشد مانع استحقاق امامت ایشان است
و از مؤیدات حسنه درین مقام آنست که از ابن مغازلی شافعی از عبدالله
مسعود نقل شده که حضرت رسالت فرموده که انتهت الدعوة
الیّ والی علی لم یسجد احدنا للصنم قط فاتخذنی نبیاً واتخذ علیاً وصیاً
یعنی امر نبوت و ولایت بمن و علی منتهی شد و هیچکدام از ما سجده بهیچوجه
بت ننموده همیشه خدا پرست بوده‌ایم پس ازین جهت حق تعالی
از من و علی صورت نگرفته بود مرا نبی نمود و علی را بامامت
و وصایت دانسته امر نبوت بمن و وصایت بوی تعلق یافت و بسیار
که این عبارت از حضرت رسالت بمعونه‌ها مفید آنست که بت پرستی

مانع نبوت وامامت بوده اگر وقتی از اوقات کسی پیرامون آن شده باشد
در بقیهٔ عمر بدرجهٔ نبوت و وصایت وصول نتواند یافت والله اعلم و از
نکات حسنه در ضمن عبارت حسن بن علی الطبری صاحب تاریخ است
که در سبعین وستمائه ذکر یافته خلاصه آنکه بعد از تتبع کتب و تواریخ
و اقوال علما چنین معلوم شد که هیچکس از انبیا در هیچ وقت از اوقات
خلیفه و قایم مقام وی در هیچ زمان از ازمنه مرتکب بت پرستی نبوده
و بعد از چهل سالگی اسلام آورده و ترک سیصد و شصت بت کرده
باشند پس رسول آخر الزمان که افضل انبیاست چگونه تواند بود
که خلیفهٔ وی چهل و شش سال عبادت لات و عزی نموده و ارتکاب اکثر
معاصی نموده باشد و گوشت او مخلوط شده باشد و خصمان علما و
دشمنان اهل بیت تمامی معترفند که علی ابن ابی طالب ابداً بت نپرستیده
و پیرامون هیچ قسم از معاصی نشده و از اول عمر تا آخر عمر در عصمت و عدالت
و عفت و علم و عرفان بوده و این دلیلی اقوی بر استحقاق خلافت
وی و ابطال خلافت دیگران   در ذکر روایات
صحیحهٔ متواتره یا مشهوره من الطرفین که دلالت آن بر خلافت شاه ولایت
روشنتر از آفتاب نیمروز و بدر منیر است و باید دانست که آنچه علمای اهل
در قرآن یافته‌اند که دلیل خلافت امیرالمؤمنین تواند بود سیصد آیت از

آیات

آیات بینات کلام ربانیست و هشتاد آیه غیر آیات مذکوره
محرر این اوراق به بهروی آن موفق شده که مجموع سیصد و هشتاد آیه است
و ظن غالب آنست که اگر تتبع کاملی حاصل گردد بزیاده از این توفیق
یابد است و از حضرت صادق علیه منقولست که ثلث قران در بیان
حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در مثالب و مطاعن مخالفین
ایشان شرف نزول یافته و ثلث دیگر ظاهر آن در بیان احکام
شریعت و باطنش در ذکر اسرار و معارف باید است که آن سر
ثبت دفاتر عوارف و معارف علیهم السلام است پس مقصود از
انزال کلام ربانی که اثبات امور متعلق بآن سلسله علیه بوده
آن زمره طاهره جامع مجامع اول و آخر و باطن و ظاهر قران
عزیز اند و اما ذکر روایات داله بر مدعا از اینجا نیز قلیلا باختصار بر قلیلی
اقتصار مینماید   اول در کتاب حلیة الاولیا تصنیف
حافظ ابو نعیم که از قدما و عظماء اهل خلافت و در کتاب مناقب
ابن مغازلی شافعی و در تفسیر ثعلبی و جمع بین الصحیحین و کتاب احمد
موفق مکی خوارزمی و کتاب محمد بن طلحه و رساله ابو ادر الاخبار
و دیگر کتب مخالفین که اکثر آن بمطالعه فقیر رسیده و باقی ان
اعیان علماء اثنا عشریه که از آنجا باسانید معتبره نقل نموده اند

مسطور است که چون در اوایل زمان بعثت نبوی آیه نازل
گشت که و انذر عشیرتک الاقربین یعنی خبر ده و آگاه گردان
و بترسان و امیدوار ساز خویشان نزدیک خود را حضرت
نیز بر طبق فرموده الهی اولاد عبد المطلب که در آن زمان
مذکور است که چهل نفر بودند طلب نمود و از اندک گوشت و نان
و قدری ماست که خورش یک شخص ماحضر تواند بود ایشان را اطعام
نمود و تمامی سیر گردیدند و حالت همینکه از آن گوشت و نان
و ماست چیزی نقصان نیافته و بعد از اظهار معجزه و اشباع جمعی
کثیر از طعام قلیل حکایت بعثت خود را بر ایشان عرض نمود و
ایشان را باسلام دعوت فرمود و باقرار شهادتین و ایمان
کلمتین تکلیف ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و آخرت و حصول
مقامات اعزاز و امتیاز از غیر و دخول جنت و وصول بدرجات
قرب بارگاه ربوبیت بشارت داده فرمود که هر که بالکلیه اطاعت
نماید و باظهار کلمتین درین جرگه اهل اسلام داخل گردد و اعانت
و امداد من در تبلیغ رسالت نموده مطیع و فرمانبردار الهی باشد
آن شخص برادر من و وصی و وزیر و وارث و خلیفه و نایب و جانشین
من باشد بعد از من و هیچکس از چهل نفر که در آن مجلس حاضر بودند

و رسالت

متوجه جواب نشد الا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که با کم
حضرت فرموده و ایشان از ابتدای آن مامور ساختن آنحضرت
اطاعت و فرمانبرداری نمود و متعهد اعانت و امداد و متکفل
انتظام امور آنحضرت شده همه حضرت از آن خوشنود و مسرور
و تا به مرتبه حضرت رسالت پناه مدعا بر وجه مذکور نمود در
جمیع مراتب ثلاث احدی غیر امیر المؤمنین تحرک و حکایت وجود
تکلم نمود و بعد از آن حضرت رسول نزد آنحضرت را ثمره برای دری
وخلافت و نیابت و جانشینی وغیرها من العهود والمواثیق مسرور
و منشرح ساخت و جماعت مزبوره از خدمت حضرت بیرون
رفته بطریق استهزا حضرت ابوطالب را تهنیت میدادند که چون
پسر برادرت پسر ترا در دین خود امیر گردانید باید که تو نیز در
دین وی داخل گردی و حکایات طویله مذکور شد که ذکر آن موجب
طول کلام است و این قصه برین نهج باز و ایده مفیده در کتب مذکوره
مسطور است و بر اهل عقل خفای ندارد که در تشریف دلایل
و آثار مطلوبست که در نبوت و وضوح
چون همه پرتو آفتاب جهانتاب در نصف النهار معمور و خراب
و بر بر و بحر و صحرا و بلاد و ولایات والحاصل تمامی اقطار الارض

الا بر ظلمات که استعداد قبول پرتو نور آفتاب نداشته از کتمان
انوار لمعات ولی محرومست روایت متواتر روز غدیر نیز از عنفوان
انتشار اعتبارش بنوعی از حیطان اشتهار میان اخیار و ابرار
تجاوز نموده که عامه خلایق سایه نشین وی شده اند مگر بعضی از لئام
امت ظلمت کده قلوب مایوسه ایشان اهلیت استناره از انوار
فیض آثار اخبار و آثار سید ابرار نداشته در بیابان جحود و انکار
با وراق شاخسار خار مغیلان استظلال نمایند و سایه نشین
شجره مبارکه کشجرة الثمرة اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشده در
آفتاب تموز و بیابان بی آب سایه خاری امیدوار باشند
و مراد از حدیث مذکور روایت روز غدیر است که در کتب معتبره
اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و نسائی و ابو داود و مسند احمد
بن حنبل و کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و کتاب وسیله و غیرها
بطریق مختلفه مذکور است و ابن طلحه میگوید که حکایت غدیر بتعدد روات
از طریق اهل سنت ذکر شده بود و در قانون دین محمدی امری
که اثبات آن از اخبار و آثار درست تواند شد مثل روز غدیر
انصاف آنست که متواتر شده خبری دیگر باین منابه معلوم نیست
که مذکور طرفین شده باشد و اگر بمثل این طور خبری صحیح منع علم کسی نماید

۷۰

آن
عمل نماو ببعض از مناقشات و مجادلات بحاصل که مثل
بلکه اقوی از ان در براهین وجوب وجود و دلایل وحدت
ذات و دلایل صحت نبوت وغیرها من المطالب الیقینیه کفر شده
متمسک کرده علاج او شمشیر و خصم او صاحب روز غدیر است
وانچه بعد از تتبع فی الجمله این فقیر بران اطلاع یافته از کتب معتبره
مخالفین زیاده از سی روایت است که بطریق مختلفه معتبره مروی
گردیده و ابن جوزی در کتاب مسمی بتحفه العشر بعد از ذکر روز
غدیر و بیان کشف آن علی سبیل الاجمال چنین مذکور است که
روی هذا الحدیث من الصحابه عمر ابن الخطاب و البراء ابن عازب
وسعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله والعباس و ابنه عبد الله والحسین
ابن علی و ابن مسعود و عمار یاسر و ابوذر غفاری و ابو الیوب
و ابن عمر و عمران بن الحصین و زید بن الحصین و ابو هریره
و جابر بن عبد الله و ابو رافع مولی النبی علیه السلام و جریر
بن عبد الله و انس بن مالک و حذیفه ابن اسید الغفاری
و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر الدیلمی و زید بن شراحیل
و عامر بن ابی لیلی الانصاری و وهب بن حمزه و وحشی بن
حرب و سعد بن عباده و عمرو بن شراحیل و جابر بن سمره و ملک

بن الحویرث و ابو ذؤیب الشاعر و عبد الله بن ربیعه و محمد
بن طلحه شامی شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل رسول
از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت میکند که پیغمبر با امیر
المؤمنین خطاب نموده فرمود که من کنت مولاه فعلی
مولاه یعنی هر که من صاحب او و صاحب اختیار دین
و دنیای اویم علی بن ابی طالب نیز نسبت با وی این حال
دارد و صاحب کتاب مذکور میگوید که این روایت
در صحیح ترمذی بر وجه اجمالی ذکر یافته و در غیر آن کتاب
تفصیل مذکور است بر این وجه که این حکایت بعد از
مراجعت حضرت رسالت از حجة الوداع بود در روز هجدهم
شهر ذی حجه میانه مکه و مدینه در موضعی که موسوم بغدیر
خم است و آن روز ازین جهت بعید غدیر شهرت یافت
و در کتاب مذکور نوشته روزی امیر المؤمنین از جمع
مردم که در خدمت آنحضرت نشسته بودند پرسید که در
میان شما کی باشد که روز غدیر از حضرت رسالت
شنیده باشد که فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه
سیزده نفر از آن جماعت اشاره نمودند که این عبارت از

حضرت

۷۱

رساله شنیده اند تا اینجا ترجمهٔ عبارت محمد بن طلحه است و بعد از ذکر
این کلمات صاحب کتاب میگوید که چون لفظ من از الفاظ عموم
است دلالت بر آنکه هر که حضرت رسول مولا و صاحب اختیار او باشد
امیر المومنین نیز نسبت بکلی با وی چنین باشد و چون این فقیر دید
باید دانست که شیخ محمد بن طلحه در کتاب مذکور نکتهٔ حسنه ادا نموده
که چون لفظ مولی در قرآن عزیز از روی مجاز در معانی دیگر نیز
مثل ناصر و وارث و دوست و غیره مستعمل شده بنا بر این حضرت
پیغمبر بتصریح بعض صاحب او را بتعریف نموده مقید بیکی از معانی
مذکوره نساخت که دانسته شود که مراد حضرت از لفظ مولا
آنست که هر نسبتی که میانهٔ حضرت پیغمبر و فردی از افراد مسلمین باشد
همان نسبت بعینه میان حضرت امیر و آن شخص واقع خواهد بود
و برین تقدیر مفهوم من کنت مولاه فعلی مولاه آنست که هر که
من اولی باو از وی باشم یا ناصر او یا دوست او یا خویش او باشم
امیر المومنین با آن شخص نیز چنین خواهد بود و بعد ذکر این نکته
این مرد فاضل کامل صاحب انصاف اگر چه سنی مذهب است اما چون
دیگران بیکبارگی از دین اسلام بیگانه نشده و کمر عداوت اهل بیت بر میان
نبسته و از این جهت بعد از ذکر روز غدیر میگوید که این حدیث صحت

در اینکه حضرت رسول امیر المؤمنین را مخصوص بمعنی و مرتبه و درجه
گردانیده که غیر آنحضرت از جانب رسالت باین قسم اختصاص و مرتبه
فایز نگشته و میگویند که باید دانست که مضمون حدیث مذکور از
اسرار ربانیست که در آیهٔ مباهله مندرج گردیده و در بیان این
مدعا چنین میگویند که چون حق تعالی نفس نبی و نفس ولی را مثل یکدیگر دانسته
و آن هر دو را در کلمه مجتمع ساخته و نصرت را مضاف برسول الله
متصل گردانیده بنابرین حضرت رسول نیز موافق فرموده الهی خواست
که آنچه ذات نبوی بآن موصوف گشته و درجه که حق سبحانه و تعالی بوی
کرامت فرموده ثابت گرداند امیر المؤمنین چنین فرمود که من کنت
مولاه فعلی مولاه تا معلوم خلایق گردد که چون رسول الله اولی المؤمنین
و ناصر مؤمنین و دوست مؤمنین است و سید مؤمنین و سردار مؤمنین
و صاحب اختیار مؤمنین است حضرت امیر المؤمنین بجمیع اوصاف مذکوره
متصف بوده جامع جمیع اوصاف مذکوره است و بعد از اینکه بتوفیق الله
فاضل مذکور معنی حدیث را درست فهمیده و چون دیگران از کج
و کج فهمی مبرا و معرا است حمل معانی نموده که دهنده مرتبه سامیه
و منزلت نامیه و درجه علیه و مکانت رفیعه حضرت صلی الله علیه و آله بهارون عم
فلهذا اتخاذ ذلک الیوم عیدا و موسم سرور الاولیائه بارک الله

بهیچ صعوبات ضعف و صحت آن در صحر نیست

دانستن قول و فعل ایشان و احتراز و اجتناب از مخالفت و مخالفین
ایشان است پس الله تعالی درین آیه اشارت باطاعت ایشان
من جمیع الوجوه و مخالفت با مخالفین ایشان نموده غرض از نزول
این بغیر امامت اهل بیت علیهم السلام است خصوصا که در کتب حدیث
و عبارت حضرت پیغمبر و دعاهای وی در امر امامت ایشان بغیر
از اطاعت ایشان از جهت امامت محبت شده چنانچه از اطاعت
غیر بغض و عداوت و ظاهر است که میانه هر دو شخص که محبت
کامله متحقق باشد و فرق دینی و دنیوی در اطاعت محبوب نبود
بلکه منافع دارین ترسد اگر درین صورت اطاعت آن شخص
نموده مطیع فرمان خدای وی باشند دوستی بر طرف بوده
بدشمنی مبدل گردد چنانکه اصحاب بیعت در ماده اهل بیت زیاده که بر اطاعت
مدلولات قرآنی نموده در تحت بوتح یکون الهم یکون ضعافا — و روایات نبوی
داخل گردیده موافق مدلول و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی
من الله طریق ضلالت اختیار نموده و تابع هوای نفس خسیس که امر بالسوء
از آن متولد است شده و راه دین و رهنمای منصوب از جانب حضرت سبحانی
را واگذاشته ما صدق مفهوم حبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة
در دنیا دیدند و مناسب مقام است آنکه در کتاب حسن بن علی

الطری مذکور است که حق تعالی در سورهٔ مریم فرموده بعد از ذکر انبیا علیهم السلام
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون
غیا چنانچه یک روز رسول در خانه تنها مانده بود و صحابه دیر اثر کرده بودند
و بعلت خلافت فی تفکر می نمودند که اگر مشغول نماز بر رسول شوند مبادا
امر خلافت بنی هاشم منتقل شود و مراد از اضاعوا الصلوة نماز بر
جنازهٔ آنحضرت است و از واتبعوا الشهوات استعداد امر خلافت و دیگر
منع حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حکایت جیش اسامه با وجود المعذار
مبالغه و تکرار عبارت لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و کتابت نامه شدند
عمر از نوشتن حجتی که آنحضرت اراده فرموده بود و عبارت عمر که گفت هجر
کرد عوا الرجل فانه یهجر و منع تجدید خلافت امیرالمؤمنین و نشست بر در حجره اول
از منبر نشستن و این کلام بر زبان اعجاز انتظام جاری داد
که انی تارک فیکم الثقلین و منع عبارت مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح
و در حین نماز اعراض نمودن و روی مبارک از اصحاب گردانیدن
و با وجود غایت ضعف بر امیرالمؤمنین و فضل بن عباس تکیه نموده
به مسجد رفتن و ابوبکر را از پیش نماز معزول ساختن تمامی دلیل است
بر آنکه ایشان از جماعت اصحاب ثلاثه و حق تعالی فرموده که الذین یؤذون
الله و رسوله فاولئک لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و حاصل اکثر وجوه دال

الی

ومحل نور ایمان و امام دوستان من و نور طایفه که مرا اطاعت
نمایند و از من متولی سخنان پسندیده و شواهد عادل کتابست
حذارا من طول الکلام عنان قلم از صوب بیان آن معطوفست
ولیکن بذکر مجملی از کیفیت امور و وقایع یوم الغدیر فرض اوراق
عقاید صافیه اصحاب ایمانست بدان هداک الله الی سواء الطریق
وسقاک من رحیق التوفیق والتحقیق که چون رسول اعز الزمان
ادای وظایف حجة الوداع قیام نمود جبرئیل علیه السلام نزول نمود
و پیغام الهی بر نمود که شیخ المشایخ الامام شیخ سعید رحمه الله
بیان نمود و بعمر رسانند و ترجمه خداوند است که علی ابن ابی طالب را
امام کافه خلائق نموده عهد و میثاق او بر جمیع مکلفین لازم اورده
یاد ایشان آور عهدی که در روز الست از ایشان در باب
ولایت علی ابن ابی طالب گرفته در یافت و فرمود که پیغام من
به بندگان برسان و بگو که علی ابن ابی طالب سید من و وصی پیغمبر منست
و خلیفه او و حجت بالغه من بر خلق است و طاعت او مقرون بطاعت
محمد و طاعت محمد مقرون بطاعت منست و هر که اطاعت او کند
اطاعت من نموده و هر که مخالفت او کند مخالفت اختیار کرده باشد
و علی ابن ابی طالب علم منست در میان خلق و هر که معرفت

او حاصل نموده از مؤمنین است و هر که انکار او نماید از کافرین است و در آن
روز از جماعت پنهان خلوتی ساخت و غوامض اسرار ربوبیت را بر او گشود
مصالح خلافت الهیه که نزد آن خیر البریه بتطریق و تعبیه گذاشته شده بود تمامی
آن در جریده معالم مرتضوی اندراج یافت و چون عایشه نام ملعونه
و اموری مخصوصه دو میان النبی والوصی دید و در تحقیق آن از حضرت رسالت
مبالغه بسیار نمود و حضرت در اخفای آن بعایشه نهایت اهتمام فرمود
و تصریح بآنکه اگر تو را آگاه سازم و افشای آن نموده خلاف امر
من نموده باشی در زمره کفره داخل گردی و عبارت منقوله از حضرت
درین باب اینست که فلا تخبری بها احدا ولئن خبرت احدا لتکونن ... از ... من
عبارت اما نیست که بیش از این ذکر شد که مشتمل است بر پنهان ساختن مبالغه
در پنهان داشتن این حکایت و چون عایشه باخبار نبوی برخورد
جبرئیل و امر الهی بخلافت امیر المؤمنین مطلع گشت مبالغه پیغمبر را در باب
اخفای آن حکایت اعتبار ننموده همان لحظه حفصه دختر عمر را خبر کرد
و باتفاق عمر پدرش قصه را آگاه گردانیدند و بعد از آن ابوبکر و دیگر
منافقان و دشمنان امیر المؤمنین مثل ابو عبیده بن جراح و عبدالرحمن
عوف و عثمان و معاویه و باقی اهل خلاف که ذکر خواهند شد مجتمع
گشته هر کسی در ترتیب هلاک پیغمبر اندیشه نموده آغاز امر را ای المناسک

بدین قرار گرفت که چون در راه عقبهٔ ضیقه واقع است موسوم
بعقبه هرشی چون شتر بانجا رسد و شبی ظلمانی خواهد بود عماری
که شتر پیغمبر رمیده شده از این جهت حضرت را شاید که ضرری رسد که
موجب هلاک پیغمبر باشد و چون خبر بر حضرت رسالت جام جهان نمای
لوح تقدیر است علانیه را طلب نموده فرمود که افشای سری والله
بجا رسید یعنی سر ما را فراموش گردانیدی والله تعالی جزای عمل
تو بتو رساند و بعد از آن در طی مسافت جهت مدینهٔ مطهره سرعت
مینمود تا بموضعی رسید قبل از غدیر خم که بموسوم بکراع غمیم بود جبرائیل
باین نزول نمود که لعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک
و ظاهر است که آیه شریفه مشتمل بر نهایت اهتمام الهی در خلافت
آنحضرت و اظهار تحذیر از حضرت رسالت در تاخیری که تا غایت شده
و ترجمه مدلول آیه شریفه آنست که مگر اراده توانی که بعضی از آنچه بوحی
بتو میفرستم ترک نمائی و سینه تو از آن تنگ گردد محل این نماند که ادای فرمان از امور
در روی جای گیرد و این نیز متضمن نهایت تاکید و تشدید و تهدید است
و بنا بر این حضرت رسالت چون بعد از ساعتی از نزول آیه مذکوره بموضع
موسوم بغدیر خم رسید جبرئیل دیگر باره جهت تاکید امر مذکور فرود آمده
این آیه نزول یافت که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک

ملخص

وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

یعنی ای رسول برسان به بندگان آنچه از خدای تو نزول یافته و اگر بجای
نیاوری و آنچه مرادست به بندگان نرسانیده باشی پس تبلیغ رسالت
نکرده باشی و مضمون آیه متواترست با آنکه اگر در تبلیغ این امر تساهل شود
برحسب اراده الهیه وقوع نیابد همانا که هیچ حکم تبلیغ نشده باشد زیراکه
عدم تبلیغ در بعضی از امور عمدا حکم عدم تبلیغ در کل دارد و اگر از منافقان
که همراه‌اند خوف و دغدغه باشد خدای تعالی نگهدارنده تست از
شر ایشان و بنا برین حضرت در همان منزل فرود آمد و منبر از پالان
شتر یا از بعضی از احجار علی خلاف الاخبار مرتب ساخت و صعود
بر او نموده خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهیه و تعجب اصحاب در
بیان خلافت امیرالمومنین که من جانب الله است ادا فرمود و چون این
خطبه خالی از طول کلامی نیست و مشتمل بر فواید بسیار و فصاحت و بلاغت
تمام و ایراد تمامی آن در خور اختصار این رساله نیست لیکن به ذکر دو سه کلمه
از آن تیمنا و تبرکا که مفرح قلوب مومنین است و از الجمله است
معاشر الناس ان الله قد نصب لکم ولیا و اماما مفترض الطاعه
علی جمیع المهاجرین والانصار والتابعین باحسان و علی البادی
والحاضر و علی الاعجمی والعربی و علی الحر والعبد والصغیر والکبیر و
الابیض والاسود فعلی کل موحد ماض حکمه نافذ امره ملعون

من خالفه مرحوم من تابعه معاشر الناس انه آخر مقام اقومه فی
هذا المشهد فاسمعوا واطیعوا وانقادوا فان من بعدی علی ولیکم و
امامکم وامر ربکم ثم الامام فی ذریتی من ولده الی یوم القیامه
الا انه لیس امیر المؤمنین غیر اخی هذا ولا تحل امرة المؤمنین لاحد غیره
معاشر الناس قد بلغت ما امرت لیکون حجة علی کل غایب و علی کل احد
ممن شهد او لم یشهد ولد ولم یولد الا فلیبلغ الحاضر منکم الغایب
والوالد الولد ترجمه عبارت اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
خطاب بجمیع حضار ان مجلس نمود که ای گروه آدمیان بدرستی که اله
تعالی نصب فرمود از برای شما صاحب اختیاری در امر دین
و دنیا وامامی که طاعت او فرض است بر جمیع مهاجرین و انصار
یعنی آنها که در خدمت پیغمبر هجرت نمودند وترک وطن اصلی که مکه معظمه
است نمودند وآنهائی که یاری وهمدستی پیغمبر نموده در
تصرف وی تقصیری نکردند که عبارت از اهل مدینه باشند
وآنهائی که تابع اوامر ونواهی حضرت رسول گشته مخالفت ننمودند
ومیفرماید که هم چنین اطاعت امیر المؤمنین فرض است بر غایب
وحاضر وبر عجمی وعربی وبر بنده وآزاد وکوچک وبزرگ سفید و سیاه
بر هر که بوحدانیت الهی اقرار کرده باشند وحکم او بر جمیع مردم جاری است

ملعون

ذات او تا قدرت یعنی اطاعت امر او واجب است و مخالف او و تابع
وی مرحوم است دیگر میفرماید وجهت تاکید این حکایت تجدید
نصیحت نموده میگوید ای گروه مردمان این آخرین مقامیست که
مقیم آن شده ام درین مجلس و در حضور این جماعت پس گوش کنید
و مطیع و فرمانبردار باشید پس بدرستی که بعد از من علی ولی و امام شماست
بامر خدای تعالی و بعد از آن امامت خلائق در ذریت منست از اولاد علی
بن ابی طالب تا روز قیامت و هیچ کس غیر برادر من علی ابن ابی
طالب سزاوار امامت نباشد و حلال نیست امیر بودن بر مومنان
و سرداری ایشان احدی را غیر علی بن ابی طالب دیگر باره تاکید
حکایت غدیر مینماید و میفرماید که ای زمره بنی آدم آنچه از جانب
خدا مرا فرموده بود که بجا آوردم و تبلیغ رسالت مضمون کلام که فرمان
کنم و تقریر کردم حجت از جانب خدا و رسول بر هر غایب و بر هر که
حاضر مجلس بوده و نبوده و بر هر که متولد شده و هر که تولد خواهد
یافت پس باید که هر که حاضر است این امر که از جانب الهی درباره
علی بن ابی طالب صادر شده بجمعی که غایبند برساند و هر پدر پسر
را ازین خبر آگاه سازد راوی حکایت مینماید که حضرت پیغمبر ص
بعد از اتمام خطبه شریف که غیر ازان مرقوم این صحیفه نشده حضرت

امیر المومنین را نیز بر منبر شریف جای داد و دست آنحضرت را گرفته
بنوعی بلند کردانید که اکثر صفوف اصحاب مشاهده آنحضرت نمودند
و بعد از آن فرمود که ای مسلمانان الست اولی بالمومنین من انفسکم
ایا نیستم من اولی بالمومنین از نفس شما یعنی مرا اختیار در مهمات دینی
و دنیوی شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی گفتند بلی یا رسول الله
و تو اولی بمایی از ما بعد از آن حضرت فرمود که من کنت مولاه
فعلی مولاه و چون در عبارت گذشته فرموده بود که آیا من اولی
نیستم در ثانیه فرمود که من کنت مولاه هر که من مولای اویم
نیز اولی با ویم پس علی نیز اولی باوست و غرض حضرت ظاهرا از این
عبارت اولی از لفظ اولی و در عبارت ثانیه از ذکر مولی آنست
که در مقام از مولی اولی بتصرف و صاحب اختیار اراده شود نه
معنی دیگر و بعد از اتمام خطبه و تاکیدات واقعه متوجه دعا شد
آنحضرت را باین عبارت دعا فرمود که اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه یعنی الهی دوستی کن با کسی که دوستی کند با علی
و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با علی و راوی وهب میگوید که
بعد ازین مقدمات تمامی اصحاب بامر الهی و تاکیدات رسالت پناهی باکبار
که بعضی گفتند که صد و بیست هزار کس بودند و بعضی کم گفته اند بر آن

حضرت با میر المومنین سلام کردند یعنی السلام علیک یا امیر المومنین چنانکه عمر
ازان کلمه تقاعد فرموده عبارت بخ بخ نیز اضافه نموده و باین
نیز اکتفا ننموده گفت اصبحت مولای و مولای کل مومن یعنی امام و سردار
همه مومنان گردیدی و از عبارت عمر نیز مفهوم میشود که معنی اولی بتصرف
از مولی اراده نموده و الحق درین مقام ازین کلمه بهیچ وجه معنی دیگر
مفهوم نمیشود و هر که مضایقه درین معنی نماید غیر از عناد چیزی دیگر باعث
نخواهد بود و مذکور است که شعرای عرب که دران روز حاضران
مجلس بودند مثل حسان بن ثابت باذن پیغمبر قصاید حسنه از جهة تهنیت
این امر در رشته نظم انسلاک دادند و عمرو عاص ملعون منافق نیز
دران روز قصیده گفته که دو بیت ازان در خاطر فقیر است و هو هذه
وآل محمد عرف الصواب   و فی ابیاتهم نزل الکتاب
و بعد از ذکر اسم مبارک حضرت و اتیان بعض از القاب آن عالی
رتبت بیت دیگر اینست   فقد بت کبعه یوم خم   معاقدها من
القوم الرقاب و این شعر نسبت شاعرانه و در لهجه عرب بغایت پسندیده
و خلاصه کلام آنکه میگوید که جای محل فرود آمدن شتر او گردن
مردم است و محل بیعت روز غدیر نیز همان است یعنی وفا بان نمودن
بر گردن مردم لازم است و دو رتبت که مقصود ازین باشد که هم چنانکه:

رع

تیغ او بر گردن مردم نیز زمره گوه موجب آزردگی ایشان بود و
او نیز که بر گردن مردم لازم شد ناخشنود و آزرده بودند و این
حکایتست که فاله از معنی نیست که اگر جماعتی در روز غدیر نفاق
نمیداشتند و فرموده خدا و رسول را از روی صدق و خلوص نیت
اطاعت مینمودند و بعد از دو ماه از وقعه غدیر مخالفت صرف نموده
و آنهمه تاکیدات الهی و تردداتِ جبرئیل و مساعی پیغمبر اکرم
یکسر را انکار نمی‌کردند و از ابن عباس و حذیفه و ابو ذر رحمهم الله
ذکر شده که بعد از اتمام لوازم غدیر هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند
که جبرئیل به نزول نموده حضرت پیغمبر را با نزال این آیه استبشار
داد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا حاصل مدلول این کلام والله اعلم بشارت دادن جماعت
حاضرین صحرای غدیر است باینکه تکمیل دین اسلام دران روز شده
و نعمت الهی بر بندگان دران روز اتمام یافته و رضا و خشنودی
خالق الارض والسما از دین اسلام و از زمره مسلمانان دران روز
حصول یافته و معلوم میشود که و جهات دینیه خواه متعلق باصول
دین باشد و خواه بفروع عند الله تعالی منوط بولایت و امامت حضرت
امیر المومنین بوده اکمال دین و اتمام نعمت رب العالمین بر زمره مکلفین

منوط بامیری و سرداری و صاحب اختیاری آن مرکز دایره ولایت و
سرکرده سلسله امامت و هدایت و دلیل برین امر با وجود آنکه در غایت
ظهور است اینست که چون صحت عبادات مخصوصه و طاعات مخصوصه
مثل نماز و روزه و غیرها موقوف بر اعتقاد صحیح بامامت حضرات ائمه
معصومین است و صحت اعتقاد مذکور توقف از اتیان بامور واجبه بتوفیق الله از
فرعیه ندارد حصول ثواب بر آن مسلم صحت این نیست بلکه تارکان
عبادات در زمره منکره و جاحدین اوامر رب العالمین نیست و تارکین عبادات
شرعیه فرعیه با وجود عقیده صحیحه خالصه و ثبوت محبت و مودت کامله
خاندان ولایت و امامت بر صفت اسلام و ایمان باقی بوده بر فرض
تقاضای بشری بر ترک واجبات تا انقضای ایام حیات مرجو الرحمه و العفو است
چنانچه مفاد بعضی از روایات است پس وجه اکمال دین مبین و اتمام
نعمت الهی ظهور یافته مدلول صحیح منقول الیوم اکملت لکم دینکم
الآیه غایت وضوح پذیرفت [illegible] چون قضیه یوم الغدیر
بر نحو اتمام یافت و این خبر منتشر شده باطراف و جوانب رسید
چنین ذکر شده خصوصا در کتب اهل خلاف از تفسیر ثعلبی که نعمان بن
نعمان الفهری که از قبیله معتبر از قبایل عرب و سرداران طایفه است
از شنیدن این قضیه آزرده شده باتفاق جمعی از آن عشیره از بیابان

که مسکن ایشان بود روانه جانب مدینه معطره گردید و چون مذکور
تنها با رفقاء مذکوره از غایت قهر و غضب و غیظ و غلظت
داخل مسجد حضرت شد و بخنجر زهرآلود کینه دیرینه و ضغینه قدیمه
سینه پرکینه خود را شکافته آواز برآورد که یا محمد و گفت یا رسول الله
تو ما را بوحدانیت خدا و نبوت خود و نماز و روزه و سایر
واجبات دینیه تکلیف نمودی و تمامی آن قبول افتاد و ادای
آن بر خود لازم گردانیدیم و بعد از آن تو با اینها نیز راضی نشده
امامت و خلافت و امیر امت بر پسر عم خود حواله نمودی این
فعل از طرف تو یا از فرموده ربانیه است حضرت قسم یاد نمود
که وقوع این حکایت بنا بر فرموده و مبالغه الهیه است و چون
حارث مذکور حقیقت این امر تحقیق فرمود رو گردان گشت
و بجانب منزل خود میرفت و میگفت الهی اگر آنچه محمد میگوید حق
است و امر امامت علی بن ابی طالب بفرموده تست چون
مرا تاب شنیدن آن نیست بر ما که سنگ از آسمان زنند
یا بعذاب دیگر معذب گردان هنوز سخن وی تمام نشده بود
که سنگی از آسمان بر سر وی آمده از دبر وی بیرون رفت
و بجهنم پیوست و مقارن حال جبرئیل نزول نمود و سوره سأل سائل

آیه تحت جهه رسول الله همراه آورد بسم الله الرحمن الرحیم سأل سائل
بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله حاصل آیه اینست
که سائلی سؤال کرد وقوع عذاب نمود که برای زمره کفره توانند
بود و آن عذاب بر وجهی که از جانب الهی هیچ چیز او را دفع نمیتوانند
نمود واقع شد و شان نزول این سوره در کتب اهل خلاف زیاده
بر ده مرتبه واقع شده و اگر کسی زیاده ازین بروی نماید شاید
که بیش ازین نیز باشد و با وجود این مقدار آیه و روایت از طرف
دوست و دشمن از دو علمای مخالف نموده جانب ابو بکر و عمر را
فرو گذاشت نمینماید حشرهم الله فی زمرة انهم فی الدرک الاسفل
من النار و محمد و آله الابرار و چون این دانسته شد باید
فهمید که غزالی در کتاب سر العالمین دعوای اجماع بر صحت حکایت غدیر
مینماید و بعد از ذکر روز غدیر و عبارت عمر که مشتمل است بر کلمه بخ
بخ حسن میگوید که فهذا التحکیم و رضاه و تسلیم ثم بعد هذا غلب
الهوی لحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و خفقان البنود
فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار
سقاهم کأس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول و نبذوه وراء
ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون و کلام غزالی مطابق آیات

بانکه عمر قبول حکم الهی نمود و رضا بآن داد و تسلیم نمود و بعد از آن هوای
نفس که در روش غزالی از کوتاه آن تعبیر میشود غالب گردد و بسبب غلبه
هوای محبت ریاست که کان خدا و حمل ستون خلافت نمیخ او را
بخلافت پیغمبر نام برند و محبت این که علمهای خلافت در پس
سر او بحرکت در آید و محبت اینکه اسبهای دیگر حیوانات سواری
دست و پا از هم گذرانیده و صورت مشکلی از آن بنظر در آمده بر در
خانه وی مجتمع گردند چنانچه روش جبابره و اهل ظلم است اینها همه
وسیله آن شد که از جام هوای نفس ارث عصیان و طغیان خورده
بخلاف اول که زمان بت پرستی و قانون جاهلیت معتقد آنست
عود نمود و عهد و میثاق روز غدیر را شکسته پس بر او راحت
و در این باب سودای مشتمل بر نقصان و خسران از وی واقع گرد
و چون دانستی که غزالی حکایت غدیر و از دین برگشتن عمر و
مخالفت آن و زراء او چه بر گونه که نوشته بیان نموده و عبارت
او را همان طریق که در کتاب او مسطور شده اینجا جهت مرقوم
ساخت باید دانست که این حکایت میانه محرران دو ف
و یکی از نواصب در بغداد ذکر یافته و وی منکر بود که غزالی کتاب
موسوم بسر العالمین تصنیف نموده و بعد از آن ولایت امیر المؤمنین مردود نمود

و از تصانیف غزالی ظاهر شد که کتاب مذکور از مصنفات وی است و این
نیز جهت توضیح مقام و تحقیق غزالی و ثبوت کتاب سر العالمین که داخل
تصانیف غزالی است صحیح روشن ظاهر میگرداند و تحقیق اکثر که
کتاب تمام وی انوار بدریه که مصنف آن معلوم بنده نیست اما
مخفی نیست که از علمای مخالفین است محفوظ گشته و در آن کتاب
از ابن جوزی نقل نموده که وی در کتاب خود که تذکره خواص
الامه فی خصائص الائمه نام نهاده در باب سیم از آن کتاب ذکر نموده
که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین حکایت
غدیر را بر وجهی که مذکور شد ذکر نموده و عبارت او را بهمان
طریق جهت ایضاح مرام نقل مینماید و عبارت معهود این است
قال رسول الله صلی الله علیه لعلی یوم غدیر من کنت
مولاه فعلی مولاه و قال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن
اصبحت مولایی و مولی کل مومن و مومنه قال الغزالی
و هذا رضی و تسلیم و ولایه و تحکیم ثم بعد ذلک غلب الهوی و حب
الریاسه و عقود البنود و خفقان الرایات و ازدحام الخیول فی
فتح الامصار و الامر و النهی فحملتهم علی الخلاف فنبذوه وراء
ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون این عبارت غزالی

از

از اول تا آخر از کتاب ابن جوزی نقل شده و وی از کتاب
سر العالمین که تصنیف غزالیست نقل نموده و چون قبل ازین عبارت
غزالی ترجمه شده در تبصره از تکرار ملاحظه نماید و نقل عبارت
ابن جوزی از آن جهه که معلوم شود که علمای اهل سنت حکایت
غدیر را یکی از دیگری نقل نموده میان ایشان شهرت تمام دارد
و فایده دیگر آنکه چون ابن جوزی از بزرگان آن طایفه است
و شهادت او در باب اثبات کتاب سر العالمین که از تصنیف غزالی
است بغایت فایده مند است و اهل جحد و انکار بشهادت
او و نقل عبارت غزالی که در کتاب خود نموده الزام میتوان یافت
هر که او دیده ادراک از میل عداوت خاندان امیر المومنین
و دودمان سید المرسلین و فرزندان طیبین و طاهرین الحجر بسته
نشده بمعتقدات فاسده و تعصبات کاسده و اقتضاء آثار
اهل جحد و انکار طریق مستقیم مودت ذریت اطهار سید ابرار بر وی
پوشیده نشده باشد و از دیگر دلایل داله بر ثبوت خلافت امیر المومنین
خیر البشر و حقیقت حکایت یوم الغدیر و اتفاق دوست و دشمن
بر صحت آن اطلاع یابد میگوید تقدیم ابو بکر بر اتفاق علمای امت
داده باتهام آن عدول نموده است و که بیان کرده و مولوی در تفسیر

گفته تو تبارکی علی را دیده زان سبب غیری بود دیگر نبود

دانسته است که مدلول کلام غرا دلیلیست ظاهر و حجتی باهر برانکه
عمر بعد از وقوع غدیر به بیعت ابا بکر از دین پیغمبر بیرون رفته و با طاعت
هوای نفس و پیروی رضای شیطان از اهل ارتداد و اصحاب جحد و عناد
گردیده و اگر بعضی این مسلک را زیاده تا بصیرت درین امر احتیاج افتد
بواقعه لیلة العقبه و نفاق اصحاب و ذکر کفر ایشان در آن باب
رجوع نمودن اولی و کیفیت و حکایت مذکوره بر وجهی که علمای اهل سنت عیاناً
نقل نموده اند و ظاهر التمیز اهل خلاف از ذکر آن غالب
از معاصرین نقل نموده که بعضی را از طریق ایشان بر وجه اجمالی که
تأویل توان کرد بنظر او رسیده و علی ای حال مجمل این حکایت
اینست که بعد از آنکه با بشارت ربانی و تبیانات دلپذیر ابلاغ
بهدایت نازله سماویه امر خلافت و ولایت حق با قبول دنیا
اصحاب از ذکور و اناث حتی زوجات مطهرات حضرت رسالت
به بیعت آن والی رتبت سرافراز گردیدند و جبرئیل در آن روز که روز
عید ملایکه و اوقات [illegible] و زمان سرور و انبساط ایشان است
بشکل حسن الاشکال و صورت بهترین صور در میان [illegible]
مسرور و خوشحال و شیطان ملعون آزرده حال بوده بتأکیدات

آسمانی که درین باب صدور یافته بود یکی اظهار مسرّت و دیگری مظهر
محنت و کربت شده بودند اصحاب آماده کفر و نفاق طغیان یافته
چهارده نفر از ایشان که ابوبکر و عمر و عثمن و طلحه و ابو عبیده و عبد الرحمن
و سعد ابی وقاص و معویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و مغیره ابن
شعبه و اوس بن حدثان البصری و ابو هریره و ابو طلحه انصاری
چون هنوز قلیب قلوب کثیف صدور ایشان از وقوع حیله متنبه
کفر و نفاق متدنس و نجاست عداوت آل رسول الله متنجس بود از آن
روسیاهان در اهلاک نبوی برین قرار یافت که در شب ظلمانی
بقصد اطفای نور وجود آن چراغ دودمان نبی عدنان بر سر عقبه
موسومه بعقبه هرشی قرار گرفته دو بار مملو از احجار از بالای عقبه
انحدار داده شاید که ناقه نبویه از هیبت آن هم از میدان
متزلزل گشته بنوعی متحرک شود که موجب هبوط آن نجم آسمان
رسالت گردد راوی گوید که حضرت هنوز داخل عقبه نشده بود
که جبرئیل پیغام الهی اشارت فرمود که زمام آن ناقه را نگه دار و عمار
یاسر مأمور گشت که از عقب شتر غافل نگردد چون شبح شبهات
رسالت داخل عقبه گشت آن ملاعین آن رزم و کار با جفای اشرار
با همه احتراز آن دبّه‌ها را در نمودند و صدای عظیم از آن برخواست

فاسده آن

مذکوره

خیالم موجب اضطراب ناقه نبویه گردیده درین محل حضرت بمن خطاب

بان ناقه فرموده گفت ای اسکنی یا مبارکه یعنی ساکن شو ای ناقه مبارک

وآن ناقه میمونه بامر حضرت رسالت از آن اضطراب باز آمده ساکن

باز آمده و حرکت سکون یافت و بلهجه عربی فصیح در آمد

و زبان معذرت گشوده بکلمه که ترجمه آن اینست که یا رسول الله بسر

نماند دست من از دست و پای من از پای و حال اکثر بنشینم اگر امکان

بو باشند و چون متعهدات اصحاب عقبه از نتیجه مقصود عقیم افتاد حذیفه

روایت میکند که درین حال آن بدبختان امت متوجه شدند که ناقه را

بزور دیگر تحریک داده جدا سازند که حضرت از پشت وی در افتد

و در آن لحظه من و عمار دست بشمشیر کرده ایشان را از اقدام بآن امر

عاجز گردانیدیم و عبارت حذیفه که ذکر یافت اینست که فلما رای

القوم ان الناقة لا تنفر تقدموا الیها لیدفعوها بایدیهم

فجعلت انا و عمار نضرب وجوههم باسیافنا وکانت لیلة

مظلمة فتأخروا عنا و قد ایسوا مما دبروه و چون حذیفه

در تحقیق جماعت منافقین که مصدر این قسم خطیئه شده بودند دو

مبالغه بسیار نموده از حد گذرانید و حضرت امر فرمود را بعبارت

اجمالی نسبی مبدا و ناموس اسامی ایشان را قبل از آن

ترجمه آن

دار

ذکر یافت بر زبان معجزبیان گذرانید و حدیث فیض را آرزوی دیدن
آن ملاعین بر آن عمر بی‌بهائی خاص در آینهٔ خاطر
انعکاس داشت از آنجهت انوار تأثیرات انوار تجلیات
ربانی که در آن وقت ذات اقدس و نفس نفیس نبوی محل ظهور
برق جهانتاب و روشنی جهانگیر بود از گریبان آن عمر مظلم
بیرون آورده نقاب حجاب از چهرهٔ دغانی اصحاب برداشته
دوست را از دشمن امتیاز بهنگام مسلمان را از کافر متمیز ساخته بر طبق
تعرف المجرمون بسیماهم تمامی ظاهر و نمایان شده در بوتهٔ معصیت
سوخته آتش کلک طبع گشته دعوی ایمان بظهور رسیدن آن
بطلان یافت نظم دعوی بس زبان خود و راستی در خانه
هزار بت بمی شکستی   گوی که بیک شهادت از بت هم
فردات کند خمار کاکنون مستی   و مخمور وی درین سخن گفته
مادر بتهای بت نفس شماست   زانکه آن بت مار و این بت اژدها
بت شکستن سهل باشد سهل سهل   سهل دیدن نفس را جهل جهل
هر نفس مکری و در هر مکر از آن   غرق صد فرعون با فرعونیان
و دیگری از عرفا همین مضمون را بنوعی دیگر منظوم ساخته
نظم تو پنداری با بت شکستی کند فردا خمارت زانکه مستی

آن شده بود

شمه پرتو آفتاب

نقد ار تحریر آیات نبوت درکردم بود این منافی زبانت جز تو اینت مسلمان
دگر خبری مست زبان گویا باید دل را از زبان خبر نیست اگر دل
بازبان یکسان کنی تو ای حجت الحق کف فرمان کنی تو مسلمان
حقیقت شهره باشی ز ترک مشرکان وارسته باشی غرض از طول کلام
در اتمام این تو در یک دلیل از جمله سیصد دلیل قرانی و سه هزار حدیث
نبوی گردد در امر خلافت امیر المؤمنین واقع است حکایت غدیر را
که گیست از آیات قرانی و روایات نبوی و اجماع فرو نا گردد
و استحکام بنیان آن مرتبه است که تشکیک اهل خلاف رخ
نپذیرد و با وجود این حال معلوم نشود دل اهل خلاف سراسیمه و حیران
شده و غبار دوستی ابوبکر دیده انصاف ایشان را کور و مهور ساخته
مصدوقهٔ من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا
شده اند و ظاهر است که شعاع آفتاب جهانتاب یوم الغدیر
جهان دیگر را و ارکان اربعه را بنوعی احاطه نموده که در نبوی مشکوة
الیضا حتی از زجاجهٔ عقل و نقل دیگر باره احتیاج افتد که بر طبق
هو المسک ما کررته یتضوع بذکر قلیلی از روایات که با انضمام آن
با آیات بینات دوازده دلیل تمام بی عیب و قصور که در تصانیف
مخالفین مکرر مذکور شده قیام مینماید [illegible] روایت بطریق

تواتر

تواتر از سید انبیاء بتعریبات مختلفه بحضرت امیرالمؤمنین خطاب نموده
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی غرض حضرت
ازین عبارت اثبات خلافت آنحضرت است بر وجهی که روشن ترین وجوه دلاله
بر نهج مطلب باشد زیرا که فرموده که حالیه و منزلتی که حضرت هرون
را نسبت بموسی علیه السلام است مراد از آن خلافت و اخوت است
حضرت امیرالمؤمنین را همان نسبت بحضرت پیغمبر حاصل است
و ازین عبارت حضرت رسالت چند فایده ملاحظه فرموده اند
اول تنصیص خلافت چنانچه ظاهر است دوم بیان اخوت که مقرر نموده
الهی میان آنحضرت و شاه ولایت منعقد شده سیم انکه
اظهار مرتبه مرتضوی و استعداد در مرتبه نبوت که اگر بعد از
زمان رسالت کسی را درجه نبوت ممکن الحصول بودی
در ماده حضرت شاه ولایت تحقق یافتی چهارم انکه چون بعد از رحلت
پیغمبر آنحضرت سزاوار نبوت تواند بود شایسته خلافت بطریق
اولی خواهد بود پنجم انکه چون حضرت هارون در حیات موسی عه
خلیفه و شریک آنحضرت بوده باین صفت موصوف بود حضرت شاه
در زمان حیات نبوی بخلافت آنحضرت اختصاص یافته لیکن التصرف وی
در امور کافه خلایق من حیث الخلافة والنیابة موقوف بر

انقضای زمان رسالتست وچون رفع مانع شده حضرت رسالت
روانه بارگاه وصال ومتوجه ادراک قرب اتصال گشت خلافت مستوره
مستتره چهره نموده آنحضرت بر مسند حقیقی بتحقیق خلافت صوری نیز متمکن
گشت سیم آنکه چون حضرت هرون استحقاق خلافت موسی در حین حیات
وی داشته بآن امر مخصوص گشته اگر بعد از حیات موسی در لباس حیات
صوری بودی بطریق اولی مستحق این مرتبه میبود پس حضرت امیر المؤمنین
نیز استحقاق خلافت رسول بعد از انقضای زمان آنحضرت داشته در زمان
اختصاص بدین امر باشد ومخفی نماند که این روایت از روایات مشهوره
متفق الطرفین است وعلمای جانبین بتقریبات دوستی ودشمنی اهل بیت
رسالت ذکر نموده اند وظاهر آنست که اگر انصاف باشد این حدیث
داخل روایات متواتره است وحضرت رسالت تاکید وتایید روایت مذکوره
در موارد متکثره باین عبارت نموده که یا علی انت اخی ووصیی وخلیفتی
من بعدی وقاضی دینی وچون در حدیث منزلت مجملا بخلافت واخوت
آنحضرت اشاره فرموده آن امر اجمالی را در این عبارت تفصیل داد
که یا علی تو برادر منی ووصی منی وخلیفه منی بعد از من وکسی که قضای دین من
نماید توئی وازین قبیل است روایتی که علامه در کتاب کشف الحق
از احمد حنبل از انس مالک که عداوت ایشان با امیر المؤمنین ظاهر است نقل نموده

انس میگوید که سلمان فارسی گفتم را از حضرت رسالت پرسیدم که وصی
او کیست چون سلمان از حضرت این سوال نمود فرمود که وصی و وارثی
و من یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن ابی طالب است و آن که متعلق
بخیبر و حاصل و افتخار آنست که حضرت رسالت متوجه فتح قلاع خیبر
در این قضا اراده الهی بظهور اعزاز مرتضوی و بیان تحقق محبت
الهی با آنحضرت و محبت حضرت بارگاه الوهیت و دیگر حکمتها
مصلحتهای
ربانی تعلق یافته روز اول ابوبکر سردار و صاحب اختیار عسکر
اسلام شده متوجه مهم مذکور گردید و در آن روز گبری از لشکر
اسلام را ابدا گاه شهادت درآورد و خود با بقیه فرار نموده
طریق گریز خاطرنشان خلیفه دوم گردانید و چون روز دوم
عمر بامر مذکور مامور شده بقاعده ابوبکر عمل نموده گریخت و ناموس
اهل اسلام از دست رفت چنانچه عبارت صحیح بخاری صریحست که
فرجع هو و اصحابه منهزما ... که از پرده مسکن ... صبح نصرت
نمایان و باهر و بود شش روشنی روز بهجت توامان بود حضرت ... در خم
در بعضی از نسخ واقع است این مهم را بشاه ولایت اختصاص داد
یعنی تحقیق و جزم که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و اصحاب چون این عبارت

از حضرت رسالت استماع نمودند هر یک بتصور آنکه مگر این ستاره
رخشان پرتو انگن در و بام ایشان شده باین منصب عالی و مرتبت
متعالی فایز گردند در صباح آن همگی حاضر بارگاه رسالت شده
بارجاع آن امر بایشان مستظهر می بودند و چون شاه ولایت
را دیده اسرار انوار و انوار اسرار از رویت اغبار آمیز شده
ساحت سرای نبوی از فیض قدوم نصرت لزومش خالی و ظلمانی مینمود
حضرت رسالت چون از مشرق حجرهٔ فلک تزیین و مطلع منزل
نبوت آیین طلوع نمود و فضای دلگشای رسالت از پرتو نور ولایت
خالی دید در لحظه باحضار آنحضرت اشارت فرمود و آن امیر مؤمنان
و واقف اسرار نهان حاضر بارگاه ملایک پاسبان گردید و در طبق
آنکه ... قحط دین است برگشای نقاب مهر ناسر کن بتیغ الکاس
شرک پا دار شد ها کش کن کعبه تنجاز گشت پا کش کن بتفویض
تسخیر خیبر اختصاص یافت و علم نصرت پرچم اجابت رسم انا فتحنا
لک فتحاً مبیناً معلم و بشقهٔ رفیعه و ینصرک الله نصراً عزیزاً محکم ساخت
و بر طبق کلام ... کشنده بزرم در پاشش منهزم بترک ارکب
انگشتر خیبر از تیغ او خراب شده سراپش همه سراب شده
روانه قلع و قمع زمرهٔ اشرار گشت و در اندک زمانی بتفصیل

غبار

ادر

که در محل خود ذکر شده اهل فن سنخ و مشهور و اسلامیان منظور و مقصود
گردیده و این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مشکوه حدیث بسیاری
از کتب معتبره مذکور است و مشتمل است بر فواید منکره اولا از دافعه
خبر حین فهمیده میشود که ابوبکر و عمر از جاده محبت خدا و رسول منحرف بوده
نه ایشان خدا و رسول را دوست داشتند و نه خدا و رسول ایشان را
دوست دارند و این معنی مستلزم کفر و بعد از وصول بمقام ما مول و علت
صحت حکم باتصاف ایشان بعداوت خدا و رسول است و طریق استدلال
بر این مطالب آنست که مراد از محبت بنده بخدای تعالی بر وجهی که اکابر
علما خصوصا غزالی در کتب احیا و دیگر تصانیف تصریح بآن نموده اند
آنست که بنده را امتثال اوامر و نواهی و انزجار از معاصی و مناهی
حاصل شده اراده ادراک حالات و کمالات مرکوز خاطر
باشد و چون شخصی ازین حالت نصیبی نداشته باشد به نقیض آن
بنا بر استحاله ارتفاع نقیضین اتصاف خواهد داشت که آن
عدم امتثال اوامر و مناهی و معاصی و عدم میل بادراک مقامات
قرب ربوبیت و امثال آن از موجبات رحمت و غفران است
و چون محبت الهی بنا بر آنچه قشیری و غزالی و صاحب کشاف و غیره
ذکر نموده اند عبارتست از اراده آلهی بنزدیک گردانیدن

ارتکاب

ظهور ارتداد

بنده بدرگاه و باز داشتن او از گناهان و معاصی و تطهیر باطن
وی از کدورت جسمانی و برداشتن حجاب میانهٔ خدا و بنده پس
بر تقدیر انتفای آن از جانب خدا نقیض آن ثابت باشد و از اجماع
امور مذکوره بعضی ارتفاع محبت از جانب خدا و رسول با ابی بکر و
عمر و همچنین انتفای محبت ابی بکر و عمر بخدا و رسول ظاهر میشود که آن
دو گمراه نامه سیاه از بندگی خدا بیرون بوده در زمرهٔ دشمنان
خدا و پیغمبر داخل داخل باشند و با وجود این حال بکدام علامت
و رابطه خواهند جانشین رسول الله و نائب الله تعالی در روی زمین
باشند نعوذ بالله من الاباطیل و الاکاذیب چون محبت خدا
و رسول نسبت بایشان و از ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف
باشد پس معلوم میشود که ایشان در مدت عمر اطاعت خدا و رسول
ننموده آنچه از ایشان صادر شده مخالف فرموده خدا و رسول
باشد زیرا که حق جل و علی پیغمبر را مامور که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله و این خطاب بحضرت رسالت است که بگو بامت که اگر
خدای تعالی را دوست میدارید اطاعت مرا که پیغمبرم باید نمود
تا جهت اطاعتی که نسبت بمن از شما صادر شده باشد حق تعالی
شما را دوست دارد پس مدار محبت طرفین بر اطاعت رسول

داعیه

و متابعت اوامر و نواهی آنحضرت بوده فرزند دوستی بنده بدرگاه
آله و دوستی الله تعالی به بنده است و از این جهت است که چون آن
بدبختان خدا و رسول را دوست نمیداشتند و به دشمنی آنحضرت
پرورده بودند مخالفت امر خدا و رسول در حکایت غدیر نموده
نزول آیات قرآنی و ترددات جبرئیل و وصایای نبوی را اصلا اعتبار
ننموده پیروی هوای نفس نمودند و اما آنحضرت رسالت را مقصود
این بود که بر عالمیان ظاهر سازد که ایشان دشمن خدا و رسول‌اند
بعد از آنکه ایشان را دو روز سردار نموده و از مکار بر منبر گردانید
ایشان اهانت نموده ناموس اسلام را بر طرف ساختند شب ۳
فرمود که کسی را که فردا میفرستم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول
نیز او را دوست دارند و دشمن نشود که ایشان این دولت
را نصیب اند فایده ثانیه یکی از آثار صوم و منع نامه که چون علم
الهی حاصل بود که اصحاب بعد از بیعت با امیرالمؤمنین در روز غدیر
بواسطه انتفای محبت میانه ایشان و میانه خدا و رسول که لازم
مخالفت اوامر و نواهی الهیست نقض او خواهند نمود جهت تأکید آن
حکایت و ابلاغ حجت در همان روز و هنوز مجمع اصحاب بهم متفرق
نگذاشته بود که اصل علیه السلام باشد آیه نزول نموده که ولا تنقضوا الایمان

بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا [illegible]

حاصل مضمون آیهٔ مبارکه خطابست بحاضرین روز غدیر و نهی
ایشان از بهر ارتکاب امری که مستلزم خروج از بیعت امیر المؤمنین
باشد و چون الله تعالی کفیل این حکایت یعنی منوط انتظام این
امر و اینکه هر که بر جادهٔ قویمه متابعت آنحضرت ثابت قدم بوده
عهد و پیمان آن روز را نشکند مستحق اجر از الله تعالی بوده
و عوض از وطلبیده بدرجات عظیمهٔ اخرویه فایز گردد و قدر تمام
آنکه و ضامن بوده حق جل و علا در قصهٔ منتقمان اجر
وفا کنند دکان بعهد و پیمان مذکور را شکسته و موافق اراده
الهی عمل نموده از فرموده او و رسول او تجاوز نمایند چون تصدی
نکوهیده این امر رجوع بذات اقدس ربانیه است جزا و مکافات
اعمال ایشان و مخالفت صادره و انتقام امیر المؤمنین از ناکثین
عهود بر الله تعالی لازم بوده بر طبق انا من المجرمین منتقمون
پاداش اعمال ایشان با ایشان رساند چون
محبت کامله میانه امیر المؤمنین و حق سبحانه در کمال استحکام
غرض حضرت رسالت از حدیث لأعطین الرایة و از حکایات
مرغ بریان و دیگر مقامات بیان محبت امیر المؤمنین
با حق تعالی نموده است بود که بر عالمیان این حکایت روشن گردد

و بیضا و عدالت
بر محمد

تا در لوازم آن از اختصاص ولی بخلافت رسول الله و نیابت الهی
و دیگر حالات آن احدی الصفات که چون بتفویض الهی صوت
نبند و تعجب نموده بر معانی خلاف دین و ملت حمل نمایند چنانکه
در احیای اموات و علم بر مغیبات که از آنحضرت محل صدور
شده بود جمعی از عقلا گمراه گردیدند و گمان غلطی می نمودند و از
شعرای عرب باین معنی اشارت شده که احیاؤک الموتی و علمک
بالغایبات عذرت لمن غلا یعنی دو چیز است که از آن
شده که از جانب کسانی که غلو در ماده امیر المؤمنین کرده اند
عذر توان گفت یکی مرده زنده گردانیدن و یکی از غیب
خبر دادن بیت الحاصل روایتست که چون در قرب محبت و محبوبیت
تصاعد یافت جبرئیل علیه السلام من جانب الله مامور شد که طبقات ملکیه را
باین معنی آوازه کرداند که الا انّی احب علیاً فاحبوه یعنی
و این عبارت مشتمل است بر امر ملائکه عموماً بمحبت امیر المؤمنین
و حاصل مضمون این کلام آنست که من پروردگار عالمیانم علی
ابن ابی طالب را دوست میدارم تا معنی آن باشد که دوست
دارید او را بسبب دوستی من یعنی علت دوستی شما او را
اگر سببی دیگر نباشد همین بس است که من او را دوست میدارم

دوست داشتن ملائکه باشد

پس دوست داشتن خدا امیرالمؤمنین را است و علت آن باشد که ملائکه
یا مراد این باشد که او را دوست دارید بسبب محبتی که ایشان
دارید و درین صورت محبت ملائکه بحق تعالی بسبب محبت ایشان
بعلی ابن ابی طالب باشد و این معنی الصق بعبارت سابق
و این کنایه است از کمال اعزاز مرتبه قصوی عند الله تعالی و اشارت
باینکه آنچه سبب دوستی الله تعالی باشد همانچه علت دوستی علی ابن
ابی طالب ع مضمر است بر آنکه محبت الله تعالی خالی از محبت
آنحضرت نیست و اگر خالی باشد محبت الهی بر نخواهد داشت
و حاصل کلام آنکه علت محبت امیرالمؤمنین را ملائکه بان مامور
شده اند از سه وجه بیرون نیست اول آنکه آنچه علت محبت ملائکه باشد
نظر بالله تعالی هم آنچه علت محبت آنحضرت باشد و آنچه تواند بود
که محقق باشد و احتمال ظهور نیز دارد چنانکه تواند بود که علت
محبت ایشان بالله تعالی کارگذاری ربوبی و دستکاری و انتقام
بر جمالیت مطلقه و قدرت و علم و عدل و عفو و غفران
و خالقیت و رازقیت و انواع صفات مختصه ربوبیت که
در عالم بشریت و نشأ عنصری آنحضرت متخلق بان گشته در
اشخاص ممکنات آنحضرت مخصوص بکمالات مختصه ربوبیت

ربوبیت باشد (دوم) آنکه علت محبت ملائکه با آنحضرت محبت الله تعالی
باشد با امیر المؤمنین یعنی چون ملائکه دانستند که حق تعالی آنحضرت را
دوست میدارد ایشان چیزی دیگر منظور نداشته همین
سبب او را دوست دارند (سیم) آنکه محبت ملائکه بحق سبحانه
علت محبت آنحضرت باشد قطع نظر از آنکه سبب محبت ایشان
بخدای تعالی سبب محبت آنحضرت باشد بلکه محبت ایشان
بحق سبحانه علت محبت ایشان بآن سرگروه سلسله محبت
باشد و جمیع امور مذکوره صلاحیت علیت داشته در مقام
عرض بخصوص علتی دون علتی دیگر تعلق ندارد و از اینجا سبب
که چون محبت ملائکه کار ایشان برفت و طغیان نمود مطالب ادراک
خدمت آنحضرت کردند الله تعالی فرشته از نور او در بعضی
عبارات واقع است از نور روی امیر المؤمنین خلق نموده
در طبقات فلکی او را بر مسندی از نور متمکن ساخت جهت
رفع اضطراب ایشان در این امر بعین امر محبت ایشان با امیر المؤمنین
که چون تاب مفارقت ننموده از غیبت بدرگاه الهی
شکایت نمودند حق جل و علی از نور روی آن منور باعداد صورتی
خلق نموده بر زمین متمکن ساخت تا اطفای نایره اشتیاق ایشان

شده از اضطراب باز آید و این مضمون در کثیری از کتب خصوصاً کتاب
کشف الغمه مسطور است باید دانست که یکی از اهل ذوق و تمامه بروا
خمار شوق چنین افاده نموده که جناب امیر المؤمنین و شاه ربوبیت
بجائی کشیده و بمرتبه رسیده که او را که بلباس صفات مخصوصه ربانیه
اختصاص داده و متخلق باخلاق الهی ساخته و بر وجهی که قول و فعل و کفر
و نوشته و کردار و گفتار او همه الهی شده و سینه صافیه آنحضرت
خزینه معموره مشیت ربانی و اراده الهی عین خواهش و رضوی
بوده مظهر عجایب و مظهر غرایب گردید و چون صفات وحدانیت
کبریا و وحدت عظمی از کبریا اختصاص آن محرم راز و محبوب ذوالانوار
سر بر آورده خوارق عادات که از دلایل قدرت کبری از انتهای ساحت نفس
هر نوبت آنحضرت مظهر اکثر آن گردیده از انجهت در آن عقیده
بعضی از علما بعنوان ربوبیت اشتهار یافته و کلام افصح المتأخرین
مولانا محتشم کاشی رحمة الله اشارت بآنست شعر حمد الله علی
الخلق علی متعال که در آیه سک شد بخدائی بید رک
احیای موتی بیشتر از پیشتر از آنحضرت صدور یافته چنانکه در کلینی
مسطور است که شخصی از بنی مخزوم نزد حضرت آمده اظهار اندوه
بسیار بر فوت برادر خود ظاهر ساخت و حضرت جهت تسکین

خاطر او باتفاق آن شخص چون آب حیوان بجانب قبر او در سر
روان گردید و دو کلمه بر زبان معجز بیان جاری گردانیده بحرکت
رجلای عیسوی آسا بر قبر آن شخص سر از خاک برداشت و بر حضرت
سلام نموده بر زبان عجمی متکلم گشت و حضرت در بیان سبب تغیر لهجه
عربی بزبان عجمی پرسید که الم تمت وانت رجل من العرب
گفت بلی ولکن متنا علی سنة فلان و فلان فانقلبت السنتنا غرض
حضرت ازین سوال اینست که چون شخص مذکور از صنف عرب است
و در حین حیات بزبان عربی متکلم بوده و بنابرین
تغیر لهجهٔ عربی بزبان عجمی ویرا مسئول گردانید و شخص زنده
گردیده مجدد البلباس حیات در آمده در جواب گفت سبب آنست
که من بطریق و قاعدهٔ فلان و فلان و اشارت بدعتهای
ابوبکر و عمر است از دنیا بیرون رفتم و اختلاف لهجه از این سبب
و معلوم میشود که شخص مذکور چون بطریق باطل و قواعد اهل ضلال
عمل نموده و مستحق جهنم و عذاب و نکال گردیده و بنابر آن
تکلم عربی بزبان عجمی متکلم گشت زیرا که مشهور است که اهل
بهشت تمامی بزبان عربی متکلم خواهند بود دائم از آنکه در دنیا
عربی میدانسته باشند یا نه و اهل دوزخ بقاعدهٔ لهجهٔ غیره متکلم اند

خواه عربی و خواه فارسی خواه عجمی و در غایب المطلوب مذکور است که
در زمان خلافت آنحضرت روزی در مسجد کوفه تشریف داشت
که جوانی که صفحهٔ خلقتش مرقوم رقم لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم شده داخل مسجد گردید و بعبارت فصیحه که بعضی از آن اینست
که الکم المعمم بالبراعه والمتدرع بالقناعه الکم عضن لا طالب
الرطیب و نطل المهیب و سهم المتسب لاکم الاضیک الرس الاحد
بالقصاص والمفلس الاعکس اکم المولود فی الحرم المنعوت بالکرم
العالی الهیم و بسیاری از فقرات بلیغه که ذکر آن مستلزم طول کلام
است ادا نموده بر وجهی که موجب تعجب حضار گردید و حاصل فقرات
مذکوره بیان بعضی از حالات مخصوصه مقصوده است که از علم آنحضرت
بعمامه و اوصیش تعبیر نموده و بعد از آن گفته که آنحضرت تا رده
نهایت از شجره مبارکه ابی طالب و نسبت با جهات و بهمینیت
درست نه و چون مشهور است که آنحضرت را از پیش سر مبارک مو
ریخته بود الحض تعبیر از آن حالت کرده بین سر نموده و بعبارت
که ترجمه آن بفارسی اینست که کدام است در میان شما که سر
خندان دارد و کیست که قصاص از صاحب قصاص میستاند و
نفس بر کاوان سنگ میکند و کیست که در حرم الهی مولود شده

رکیست که وصف او بکرم بر زبانها جریان یافته و کیست که صاحب
خصلتهای پسندیده است حضرت در جواب وی گفت منم ای مرد
بن حنظله بن قهر و تا ده مرتبه از آبا و اجداد وی نام برد و در ادای این
فرمود کربن ابی سمیع الرسی و مقصد وی این بود که یکی از جوانان
عشیره او را بر بستر خواب سر بریده و قاتل وی نامعلوم است و از جهت
میان قبیله و خویشان مقتول منازعه و مجادله و فتنه عظیم وقوع
یافته و آتش حمیت جاهلیت خرمن سوز مزرعه صبر و سکون گشته
و نزدیکست که گروهی از نوش آن طایفه عرصه نشر خصومت گردند
و اگر حل این مشکل بر انگشت ولایت نموده پرده خفا از چهره برگرد
این واقعه مرتفع گردد البته موجب اطفاء نایره خصومت میانه عشیره
مذکور باشد ذریعه ظهور نور ایمان آن طایفه خواهد شد و چون
آنحضرت که عالم عالم غیب و عارف مصدق لاریب است
انجاح آمال سایل مذکور در کشف حقیقت حال و بیان آنچه
مقصود او از آن سوال است ملاحظه فرموده چهره مامول وی را
برای حصول مطلوب داده چنین افاده نموده که چون صبیه عم مقتول
مقتول در حباله وی بوده و او ترک دختر عم داده و دیگری معقوده
وی گردیده و این صورت مستلزم اشتعال آتش جهل و غرور

عم مذکور شده با این عمل شنیع که قتل برادرزاده از دست قسام نموده
و دیگر برادر قضیه مذکور دفاع ننموده بمجرد طغیان و عصیان عم مذکور
وقوع پذیرفته و چون سایر مذکور چهره برد که سراپرده مقصود را
از وراء نقاب حجاب بتوجه آن فاتح ابواب نشاء بهره نموده که با
معروض داشت که چون قبله شخص مقتول ام از قول سایل و اخبار
وی از جانب آنحضرت تقاعد نموده بمجرد نقل حقیقت این قضیه از
اقدام بر امور مهلکه و افعال مذمومه باز نخواهد آمد اگر شاه ولایت
برحسب اراده الهیه احیاء شخص مقتول نموده چنان فرماید که
بحقیقت امر متنازع رجوع بوکالت ذمه نماید تا عند وی کشف این
امر از د نموده منازعه ایشان مرتفع گردد و این صورت وسیلت
دخول آن طایفه در زمره مؤمنین شده بتوجه خاطر ولایت مآب شاهی
از کفر باسلام متبدل یابند از مراحم محرم راز الهی بعید نخواهد
بود و حضرت ملتمس وی را قبول نموده عمم بعمامه رسول الله فرمود که
آن خیر خلق اله شده باحضار اهل کوفه مذکور را دانا تا صغیر و کبیر
اشارت فرمود و چون سایل مذکور شخص مقتول را در تابوت گذارده
همراه آورده در بیرون مسجد بر شاه راه انتظار بحال گسستگی منتظر رحمت
شامله الهیه بوده حضرت بر وجهی که غلغله در صوامع حیان کنند

خنجر او بزیر لب در زیر سر کنان کرده غیر از افاده که ثابت بود شخص
مقتول روان کرده و بعد از ستایش الهی و ثنای حضرت رسالت سالار
فرمود که برخیز ای فلان بن فلان باذن حق جل و علا و دست علی
بن ابی طالب و آن مرده حیل روزه باز او امر زندگی سر از تابوت برآورد
باین کلام متکلم شد که السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام
المتقین و زوج الزهرا و برکاته و رحمت واقع نموده و که شد دیگر بار
بر دست علی خود متوجه گردید آنحضرت فرموده بود با زیاده و نقصان
بزرگان و سایر از دیاد متنبه آنحضرت کرده حاضران کرده بود و
قبیله وی بعد از اطلاع بر امر مذکور در دین آنحضرت در لباس زندگی
همگی شرف اسلام پذیرفته آن زمره صورت و معنی و سعادت یافته
دین و معنی سیدای مدتا در فضل رمضان آنحضرت باشد در کمی زمین
درجه شهادت یافت و اینهم امروز زیاده از کتابش تحریر این
رساله رسیده حکایت محبت بین الله و پیغمبر علیه
بتحقیق رسیده که پیش از ایمان محبت آنحضرت و از مسکن زمان
و الا دیت تکمیل نموده مقام که و من تمیز بالایمان فقد حبط
عمل یعنی هر که ترک محبت آنحضرت کرده با انکار الایمان نماید
که درین مقام مراد ذات وحدت سمات مرتضوی است چنانکه در

در کتب معتبره مذکور است و بنابرین اعمال و افعال صادره از اکثر ظاهرا
بر صورت عبادت دینی صدور یافته باشد تمامی اسقاط و احباط یافته
خسران زده صحرای محشر خواهند بود و از غایت محبت حاصل این المحب و
المحبوب است از جمیع از ولایت آنحضرت برگشته نقض عهود و مواثیق
یوم الغدیر نموده اند بزبان محرمان سرادق جلال کبریائی بخصوص
لفظ لعن از رحمت الهی مقطوع السلام اند و کریمهٔ اولئک الذین یلعنهم الله
ویلعنهم اللاعنون بر قول بزرگان علمای امامیه رحمهم الله بعض
از ائمه سنت از طرق مخالفین نقل نموده مراد از ان تارکین
عهود یوم الغدیر است و از آنچه مناسب مقام و مذکور بر السنهٔ علمای اعلام است
عبارت فیض آیات حضرت رسول الله است در شان شاه ولایت فرموده
اللهم من احبه من الناس فکن له حبیبا ومن ابغضه فکن له مبغضا و در
ذیل این عبارت فرموده که انت ولیی فی الدنیا والآخرة و انت زوجی
التی من جنبی و انت الامیر و انت الوزیر و انت الوصی و انت الخلیفة علی
الاهل والمال و انت صاحب لوائی فی الدنیا والآخرة و این روایت
در کتاب مخالف بروایت ابونعیم و اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی
و کتاب صحیح مسلم مذکور است و حاصل کلام حضرت رسالت دعا است
بدرگاه الهی مشتمل بر آنکه هر که علی را دوست دارد از بنی آدم تو نیز او را

دوست

دوست دارد و هر که او را دشمن دارد او را دشمن دار و بعد از آن
میفرماید یا علی تو ولی و صاحب اختیاری از جانب من در دنیا و آخرت
و تو روح منی که در اطراف جوانب من جای داری تو امروز و وزیر
توئی وصی توئی خلیفه بر اهل من و امام توئی صاحب لوای
در دنیا و آخرت و شیخ رجب علی از مفسرین نقل نموده
مراد از کلمهٔ مبارکه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اشارت
بجماعت ایمان بعلی ابن ابی طالب آورده و تغیری در
ایشان نشده و بر جاده محبت و ولایت آنحضرت راسخ و ثابت باشند
آن طایفه در صحرای محشر از اهل امن و امان بوده در آن
وادی کثیر الضرر عظیم الخطر آزرده و متنفر نبوده اند و از
که جمعی که طریق ولایت آنحضرت را سالک شده از دیگر مسالک
انحراف نموده اند جهت ارشاد و بیان صحت سلوک ایشان
فرموده که و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و اشارت
بامیر المومنین نموده و تعبیر از آنحضرت براه راست نموده میفرماید
که علی ابن ابی طالب صراط مستقیم منست یعنی راهی درست السویست
در نهایت استقامت که منتهی بمقصد شده از شر و زدن زات
و کجروان ایمن و مرفه الحال است و بعد از انکه او را راه راست
گفته

و درین صورت اشارت باطاعت و متابعت وی نموده و پیروی
افعال و اقوال او در اصح و معتبر داشته از نهایت رحمت عنایت بر جمیع
رساند الثقا بهمان نیز موده وجهه تاکید اطاعت آنحضرت سعی از اتباع
غیر فرموده بعبارت صریح که ولا تتبعوا السبل یعنی متابعت راههای دیگر مکنید
و این اشارت است باکه غیر ملت و مذهب آنحضرت و در پیروی ظاهر
او اطاعت مذهب دیگر و متابعت ملتی غیر آن ملت نموده طریق
نجات منحصر در متابعت آن ولا ریب است و این آیه اصرح آیات
بینات قرآنیه است در خلافت و امامت آنحضرت و تصریح بر آنکه
غیر ملت آنحضرت سایر مذاهب و فرق تمامی باطل و از درجه اعتبار ساقط
و باطل است و چون این دانسته شد باید دانست که رساله از ظاهر
از تصانیف شیخ روزبهان است موسوم بصراط مستقیم در اظهار بزرگان
اصحاب کشف و یقین نقل شده که اگر کسی خواهد که از نتایج در درجه تصور
در بارگاه الهی و قدر و منزلت آن پادشاه تختگاه سلونی در آن درگاه
ملائک سپاه معلوم وی گردد بعد نزول آیه شریفه قل اننی هدانی ربی
الی صراط مستقیم تا م تمام در میان علما و محققین عرفا که ابدا مقصود
اللهی خطاب بحضرت رسالت پناهست بگو و بر بندگان ظاهر گردان
که مرا هدایت نموده الله تعالی بمحبت علی ابن ابی طالب و این مرتبه ایست فوق مراتب

آمر

ممکن نبود که خاتم النبوت بامر خالق البریه اظهار جنابش تهدیدات
ربانیه متعلق بمحبت آن عالی منزلت نماید و ازین قبیل است آنچه محمد بن
بن ذکریا شافعی در کتاب خود نقل نموده که روزی حضرت رسالت در سجده
شکر میفرمود که الهی بحق علی ولیک اغفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که ولی
تست بیامرز محمد را که نبی تست و ازین احسن مینماید آنکه در روضه مباهله
از ابن جوزی از حضرت رسالت نقل شده که میفرموده که بعد از آنکه
حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین داخل عبای آنحضرت گردیدند فرمود
که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم خدایا حشر کن مرا در میان طایفه
محب این جماعت باشند خوشا حال محبان خاندان رسالت که درجه
منزلت ایشان فوق منازل و درجات مقربان درگاه احدیت است
حدیث پنجم و این حدیث در تفسیر نیسابوری و ثعلبی و واحدی و
مذکور است بر وجهی که انکار منکری و جحد جاحدی پیرامون آن نمیتوانند شد
و حاصل کلام آنست که چون فتح خیبر موعود قبل از آن ذکر شده بود بدست
امیرالمؤمنین صورت یافت و حضرت رسالت پناه با غنایم بسیار و درایات
فتح و نصرت از یمین و یسار متوجه مدینه شد ابرار گردیده چشم مبارک
رسول بر جمال آنحضرت سلام الله افتاد فرمود که یا علی لولا ان تقول
یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری للمسیح بن مریم

لقلت فيك قولا لا تمر بملا الا اخذوا من تراب رجليك ويستشفون
بفضل طهورك ولكن حسبك ان تكون مني وانا منك وانت ولي كل
مومن بعدي وان لحمك لحمي ودمك دمي وظاهرك ظاهري وباطنك باطني
وعلانيتك علانيتي وسريرتك سريرتي وان حربك حربي وسلمك سلمي
ووليك وليي وعدوك عدوي وانا وانت من شجرة واحدة من
اصل واحد من طين واحد وانك تبرئ ذمتي وتقاتل على سنتي وانك
في الاخرة معي وانك على الحوض خليفتي وانك اول من يكسى معي وانك
اول من يدخل الجنة معي من امتي وان شيعتك على منابر
من نور مبيضة وجوههم ويكونون غدا في الجنة جيراني وان الحق
معك وعلى لسانك وفي قلبك ومن عينك وان الايمان مخالط
لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي ولن يرد الحوض مبغض لك ابدا

ای برادر دینی وای مومن یقینی وای محب خاندان نبی و ولی
اگر کسی را دیده ادراک از فرط عداوت خاندان نبوت ورسالت
نابینا نشده وغشاوه عناد والحاد پرده باصره انصاف وتمیز
راکب مرکب اعتساف نشده باشد این حدیث را بعد از ین بر حقیت خواهد
کافیست ورا اگر عاقل را تاملی در حقیت مذهب ائمه اثنی عشر وخلافت
وبیانات شاه ولایت نمانده علم یقینی ویرا حاصل شده و اندرا دانی

که آمیزش وی با حضرت رسول ظاهراً و باطناً بمرتبه رسیده و امتزاج
صوری و معنوی بجایی کشیده که دیده دوبینی از روی حد فرا اتمامات
عقلیه و روایات نقلیه بیرون رفته میانه وی و میانه دینی و
دنیوی بعنوان جبر نموده و هوش سر از گریبان مذهب و طاقت
بیرون آورده که مجال مرحمت اغیار نمانده و فرموده
دکله دوئی و جدایی از لوح خاطر صاحب ایمان و ایقان محو و معدوم
کند در این صورت که مصافات در خلافت و نیابت آنحضرت با هر
که اقل مقدمات و کمالات آنحضرت نسبت بحضرت رسالت است
و ترجمه عبارت مذکوره علی سبیل الاجمال آنست که چون اوصاف
کمال ذاتش از دلالت بسا دارا از دلیل توضیح و تبیین بغیر
نمودن مبنی و راهت اولا حضرت در این عبارت اشارت
بآن نموده میفرماید که اگر خوف آن نبودی که جمعی از امت در ماده
آنحضرت گرایند آنچه نصاری در ماده عیسی گفتند که او را خدا دانستند
و بلفظ پسر خدا گفتند حضرت رسالت معذرت میخواهد که اوصاف
ذات که بعضی از حقایق عظیمه و دقایق خفیه که از جمله کمالات
آنحضرت علیه است اظهار آن نماید که اگر آن اسرار را پرده خفا
مرتفع گردد ظاهر شود که آنحضرت از این امور واقف شدی

از خاک پای او قدری برداشته آن افتخار نموده‌اند و بقیهٔ آب که آن حضرت
بآن طهارت نموده بشفای امراض خود از آن ملاحظه نموده‌اند و چون
امور گفته آن حضرت از مهبط وحی بیرون برده خدا خلفا یافته که مبادا امت
حضرت ختمی رسالت را باعث ضلالت گردد اگر توان گفت و اظهار
توان نمود در شأن کی حضرت خطاب بامیرالمؤمنین نموده میفرماید که
کافیست ترا اینکه تو از منی و من از توام و تو نیز صاحب اختیار
امور امت بعد از منی و گوشت تو گوشت من و خون تو خون
من و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من و آشکار تو آشکار
من و پنهان تو پنهان من و جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو
صلح با من و دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است
و من و تو از یک درخت و از یک اصل و از یک خاک و از یک نوریم
و تو نیز که ذمت ما را از حقوق بری کردی و مقاصد کلی ذرایع و احکام
شریعت و اسلام امور و سنت من و مراد در تمام سنت در
مقابل واجبات بلکه مقصود قوانین شریعت و قواعد مضبوطهٔ دین
و ملت آن حضرت است و بعد از آن فرموده که تو نیز در آخرت
همراه منی و تو نیز در سر حوض جانشین و صاحب اختیار منی و تو نیز که
پیش از همه کس پوشیده کردی مرا من چه اهل عرصات عریان

داخل آن بهشت نشوند الا آنحضرت و حضرت امیر المومنین و متوجه
که توئی اول کسی که از امت من همراه من داخل بهشت شود و توئی
که شیعه تو کبه خصلت از اهل قیامت ممتاز خواهند بود اول
آنکه بر منبرهای نور متمکن باشند دوم آنکه رو سفید بصحرای محشر
آیند و این حالت مخصوص شیعه اثنا عشریه سیم آنکه در بهشت
همسایه حضرت پیغمبر سرافراز باشند و بعد ازین بشارات
و بیان بعض از کمالات ذکر باره بذکر بعض از خصایص و مزایای
آنحضرت توجه نموده میفرماید حق با تست یعنی آنچه برضای تو حق تعالی
و خوشنودی وی در آنست مصاحب تو بوده از تو جدا نگردد
و چون حق پیوسته با آنحضرت باشد معلوم است که بر زبان آن
حضرت و در دل آنحضرت و برابر آنحضرت آنچه گذرد و گفته شود
و بعمل آید تمامی حق و موافق رضای حق سبحانه خواهد بود اما
جهت تاکید این امر حضرت رسالت تصریح بآن نموده و تفصیل
بعد از اجمال که همانا محتاج الیه نبوده مبادرت فرموده و بعد
از بیان امور مذکوره اجمالا و تفصیلا و آنچه اصل اعتقاد و اساس
اعمال صالحه با قوال و افعال حسنه است و میانه آنحضرت و حضرت
امیر مشترک بوده در ان تفاوت نبوده تنها صورت بنزینت میفرماید

که ایمان مخلوط و ممزوج بگوشت و گوشت تو هم چنانکه گوشت و پوست

اختلاط یافته و بعد از اتمام اغراض و مقاصد مهمه مخصوصه بدرجه

امامت و ولایت واجب مشترک ما بین دو ما تو انبود و بشارت

دیگر ختم کلام صدق انجام فرموده که هر که دشمن تو باشد یعنی

که خلافت آنحضرت در مرتبه اولی قایل نبوده دیگر را خلیفه

اول داند چنین کس محروم از ورود حوض کوثر بوده ابد الآبدین

مسکن و ماوی او خذلان و حرمان است و بر صاحب عقل از کامل

و ناقص عالم و جاهل اعمی و بصیر بزرگ و کوچک اهل اصل و ارکه

قرب معرفت مشهور و مضمون این حدیث صحیح وی کرده میداند و

با آن مقدار که از عقل که مکلف شده و علم بوجود باری تعالی حاصل

نموده حکم مینماید که غرض حضرت رسالت از اثبات مثالب

مرتضوی که احدی از انبیاء سابق معلوم نیست که متصف باوصاف

مذکوره بوده باشند آنست که برشنوند این کلمات بینات نبوی

که چون آیات محکمات آشکار است بی مخالفت بعض امر او

موراست ظاهر و روشن و معلوم متیقن گردد که اختلاط صوری

و معنوی و امتزاج ظاهری و باطنی و حالات علم و عمل و امر شان تمام

کامل میانه ایشان بوده و اختصاص شیعیان آنحضرت بنجات درجه

را حرز

عصمت و دیگر نعوت حمیده و اخلاق پسندیده که از عبارات
و اشارات حضرت رسالت صلعم منطوق و مفهوم و ظاهر و باطن
سرا و علانیة درجه ظهور می یابد کار برسیده که هر کس از اهل
ایمان باندازه استعداد ذاتی دیده دل را از مشاهده مقصود
از کلمات مذکوره روشنی داده و پرده های اسرار از وراء استتار
چهره گشوده رخسار مقاصد علیه در مشاهده آینه صافیه عقیده
کامله بر وجهی روی نماید که چون وجه مقصد حقیقی و مراد مطابقه نظام
و پیدا و روشن و هویدا گردد که درجات رفیعه و حالات علیه و کمالات
خفیه و جلیه و اتصافات حسبی و نسبی آن حضرت خیر البریه و اختصاص
آنحضرت برایا و خصایص ملکیه بشریه و اتصاف ذات اقدس صفات
آنحضرت کلیات ثابته از آن گذشته که خلافت رسول کریم باصطلاح
امت عبارت از قیام و مقام آنحضرت است بعد از انقضاء زمان
رسالت کسی را دغدغه در آن بوده یا در استعداد آنحضرت درین امر
یا در استحقاق دیگری عقل را مجال تامل نمانده با وجود ایمان صحیح
و اذعان رسالت رسول الله و شهادت بصدق کلام آنحضرت
در آنچه فرموده و عدم حمل سخنان آن صادق القول بر تواضعات
رسمیه خالیه از موافقت واقعه که شعبه از نفاق و قسم از کذب و خلاف